

برگزیده‌ای از آثار

آنتونیو گرامشی

انتشارات بابک



برگزیده‌ای از آثار

آنتونیو گرامشی



انتشارات بابک



انتشارات بابك - ایتالیا

برگزیده‌ای از آثار

آنتونیو گرامشی

چاپ اول - تیر ۱۳۵۶ -

حق چاپ محفوظ است.

MINA DELUCAS

Via F. Rosazza, 32

00153 ROMA

ITALIA

نشانی مکاتباتی :

فهرست :

صفحه

۳	مقدمه ناشر
۶	تاریخچه زندگی
۳۸	مقدمه
۶۳	پیدایش روشنفکران
۸۷	یادداشت‌هایی درباره فرهنگ اسلامی
۹۱	مردم و روشنفکران مدرن در کشورهای مختلف
۹۳	کارگر کارخانه
۹۹	حزب کمونیست
۱۰۸	انقلاب علیه " سرمایه "
۱۱۳	مارکس ما
۱۱۸	قضاوت لتین
۱۲۱	انترناسیونال کمونیستی
۱۲۴	جنبش سوسیالیستی
۱۲۵	کلکتیویسم و اندیویدوالیسم
۱۳۱	خودبخودی و رهبری آگاهانه
۱۳۶	عناصر سیاست
۱۴۲	جامعه شناسی و دانش سیاسی
۱۴۵	کردار انقلابی و کردار فرمیستی
۱۴۸	اخلاق و سیاست
۱۵۰	دولت و احزاب
۱۵۱	قانون گذار کیست؟
۱۵۳	مساله جوانان
۱۵۵	تظاهرات سکتاریسم

مقدمه ناشر

ترجمه این آثار منتخب از نوشته های گرامشی را از دو سال پیش آغاز کردیم و در سال جاری با نظم و جدیت بیشتری ادامه دادیم و حاصل کار اکنون در اختیار خواننده ایرانی قرار میگیرد .

تاکنون از گرامشی بزبان فارسی تنها يك ترجمه توسط منوچهر هزارخوانسی صورت گرفته و بنام " پیدایش روشنفکران " سال ۱۳۴۹ در مجله آرش منتشر شده است، در آن مجله وعده چاپ قسمت دوم نوشته داده می شود که از سر نوشت آن ما بی اطلاعیم . این ترجمه هزارخوانی و دنباله این مقاله بترجمه ما در مجموعه حاضر بچاپ رسیده است .

در سالهای ۷۰ نظریات گرامشی و نوشته های وی توجهات بسیاری را در اروپای غربی (و نه تنها در اروپای غربی) بخود جلب کرده و بحثهای زیادی را برانگیخته است، تشخیص علت یا علل این توجهات و بحثها مسئله بسیار پیچیده ایست که امیدواریم بعد از چاپ این کتاب در میان خوانندگان ایرانی به بحث گذاشته شود ، بنظر ما اشاره به يك واقعیت ضروری است : تحقیق و بررسی درباره تاریخ جنبش کارگری اروپای غربی و جهان و دورنمای آن ، آشنائی و توجه به نظریات گرامشی و تأثیراتی که این نظریات در تئوری و عمل جنبش کارگری ایتالیا و جهان بجای گذاشته را ملزوم میدارد .

کار ترجمه آثار گرامشی و بحث درباره نظریات وی امریست که در آتیسه بجدیت دنبال خواهیم کرد ، در اینجا تذکاري چند درباره این ترجمه از آثار را لازم میدانیم :

نثر و زبان گرامشی در عین اصالت و دقت خود دارای پیچیدگی خاصی است که از جمله به شرایط عمده تحریر آنان یعنی زندان و مشکلات و محدودیتهای ناشی از آن، مربوط میگردد، گذشته از این گرامشی در نوشته های خودواژه ها و مضامینی را بکار میبندد که تا کنون برای فرهنگ سیاسی ایران و زبان فارسی بیگانه بوده است، این امر درك و ترجمه آثار وی را بسیار دشوار میسازد، ترجمه حاضر محصول کار عمده ایست که بطور انفرادی کار کرده اند، خود این امر نیز بدشواری کار می افزاید و از هماهنگی و دقت ترجمه میگذرد. ما تمام کوشش خود را بکسار بردیم تا این ترجمه بصورت قابل عرضه ای درآید، معتقدیم که اشکالات بیش از معمول در کار ما وجود دارند که امیدواریم بتدریج و با کمک خوانندگان رفع گردند و کار ترجمه آثار گرامشی با دقت بیشتری ادامه یابد. انتشارات "بابك" این وظیفه را بعهده میگیرد.

* * *

در آغاز سومین سال فعالیت انتشارات "بابك" نیز یادآوری چند نکته را ضروری میدانیم:

در موقعیت فعلی مبارزات اجتماعی - سیاسی ایران نیاز به وجود انتشاراتی که همزمان با حفظ خصایص مترقی و دموکراتیک بتوانند در محیط گسترده و جامعی عمل کنند، بچشم می خورد، بنظر ما در چنین موقعیتی وجود يك مرکز یا مراکز انتشاراتی که به هیچ دسته و گروه و نظریه سیاسی مشخصی وابسته نبوده و بتوانند متعکس کننده و ناشر تحقیقات و بررسیها و نوشته های کلیه عناصر و گروهها و سازمانهای دموکراتیک ایرانی باشند، ضروری است.

انتشارات "بابك" بر پایه تشخیص این نیاز پدید آمده و کوشش میکند که بنوبه خود سهم کوچکی در این زمینه اداء نماید. انتشارات "بابك" آمادگی کامل خود را برای چاپ و انتشار آثار تحقیقی و ادبی نویسندگان مترقی ایرانی و گروههای مختلف بدون هیچگونه تمایزی اعلام میدارد و از کلیه رهروان راه

ترقی و آزادی ایران خواهان است که بطریق ارسال مقالات و نوشته های خود یا کتابها و آثاری که در ایران امکان چاپ نیافته و یادگیر نمی یابند ، در پیش بردکار بدان کمک رسانند ، خود این انتشارات نیز مستقلا به نشر اینگونه آثار و ترجمه کتابهای دیگر دست خواهد زد ، با میدنزدیکی و همکاری بیشتر .

ناشر



تاریخچه زندگی

۱۸۹۱.

۲۲ ژانویه، در شهر آلس در ایالت کالیفرنیا (در جزیره ساردنی) زاده شد، پدرش فرانچسکو و مادرش جوزپینا مارچاس، نامیده میشدند، وی چهارمین فرزند از مجموع ۷ خواهر و برادر بود. (به ترتیب: جنارو، گراتسیا، اما، آنتونیو، ماریو، ترزینا، کارلو.)

۱۹۰۳ - ۱۹۰۵

در تابستان ۱۹۰۲ مدرسه ابتدایی را تمام کرد. به علت وضع نامساعد مالی خانواده مجبور میشود در اداره ثبت اسناد و مالکیت شهر گیلارزا بمدت دو سال کار کند. بطور خصوصی به درسش ادامه میدهد.

۱۹۰۵ - ۱۹۰۸

با کمک مادر و خواهرانش موفق میشود دوباره تحصیل را از سر بگیرد، سه سال آخر مدرسه متوسطه را در مدرسه سانتولوزورجو، در فاصله ۱۵ کیلومتری گیلارزا میگذراند. در دوران تحصیل در سانتولوزورجو و در خانه یک زن دهقان زندگی میکند. از همان سالهای اول استعداد و علاقه شگرف او به ریاضیات و علوم بروز می کنند. حدود سالهای ۱۹۰۵ شروع به مطالعه نشریات سوسیالیستی، از جمله روزنامه "آوانتسی" میکند. این روزنامه ها را برادرش از تورینو، که در آنجا مشغول انجام خدمت وظیفه بود، میفرستاد.

۱۹۰۸ - ۱۹۱۱

در مدرسه متوسطه اوریستانو دیپلم میگیرد و در کالج دتوری دی کالیبیا ری اسم مینویسد. در این زمان با برادرش جنارو زندگی میکند، جنارو در یک

کارخانه یخ سازی حسابدار بوده و صندوقدار اطاق کارمحل می باشد ضمناً مسئولیت شعبه حزب سوسیالیست محل را بعهده دارد ، جنبش سوسیالیستی رادنبال می کند و فعالانه در بحث های اقتصادی و اجتماعی جوانان جزیره ساردنی شرکت می کند . طغیان عمیقی علیه مروتومندان و همراه آن نوعی غرور نسبت به ایالت خود احساس می کند . در سال ۱۹۱۰ ، در روزنامه " اتحاد ساردنی " چاپ کالیبری که مدیر آن را فاگارسیا بود ، اولین مقاله خود را منتشر می سازد . میتوان گفت که در این سالها برای اولین بار و محض ارغای " کنجسکاووی روشنفکرانه " خود آثار مارکس را مطالعه می کند . در دوران تعطیل مدارس برای کمک به مخارج زندگی ، حسابداری می کند و درس خصوصی میدهد .

۱۹۱۱

دیپلم دبیرستان را میگیرد . برای اسم نویسی در دانشگاه در کنکور شرکت میکند ، در این کنکور از طرف کالج کارلو آلبرتو شهر تورینو چند بورس تحصیلی بمبلغ ۷۰ لیر ماهانه و برای ده ماه در سال ، در اختیار دانشجویان بی بضاعت ایالات قدیمی ساردنی گذاشته شده بود .

اکتبر همان سال : در کنکور شرکت میکند ، در این کنکور پالیمیسرو تولیاتی ، آگوستو روستانی ، لیونلو وینچنتی نیز شرکت می کنند در کنکور برنده میشود .

۱۹۱۲

در اولین ماههای زندگی دانشجویی در تنهایی شدیدی بر میبرد ، وضع مالی اش بسیار خراب بوده و از ضعف اعصاب رنج میبرد . توجه او در تحصیل بخصوص ، و به تشویق ماتئو بارتوللی ، معطوف علم زبان شناسی گتسه و مذاالعاتی بر روی زبانهای محلی ساردنی می کند . در ضمن درسهای اومبرتو کوسورا در مورد ادبیات ایتالیا دنبال می نماید . در جلسات یکسی از تمرینات پروفیسور پاکیونی درباره قانون ۱۲ کتبه های امپراطوری رم ، با

تولیاتی آشنا می شود : از اینجاست دوستی آنها آغاز می گردد . چندی بعد با توافق او مطالعاتی درباره مسئله زیربنای اجتماعی ساردنی انجام می دهد .

۱۹۱۳

اکتبر . در ساردنی شاهد نبرد انتخاباتی است (۲۶ اکتبر تا ۲ نوامبر) برای اولین بار حق رأی عمومی داده شده است و او به شدت از تغییراتی که در محیط بعثت شرکت توده های دهقانی در زندگی سیاسی بوجود آمده تأثیر می پذیرد . نامه ای به تاسکا ، دوستش می نویسد . در ماه های بعد ، اولین تماس هایش با نهضت سوسیالیستی تورینو ، و بنا به گفته تاسکا بخصوص با جوانان " گروه مرکزی " انجام می گیرند . یحتمل که نام نویسی گرامشی در شعبه حزب سوسیالیست تورینو مربوط به این دوره است .

۱۹۱۴

گرامشی همراه گروه های پیشروی کارگری و دانشجویی است (سوسیالیست ها ، آزادی طلبان و غیره) این گروه ها فراکسیون چپ انقلابی تورینو را تشکیل داده و فعالانه در تظاهرات عظیم کارگری ۹ ژوئیه ، در هنگام برگزاری "هفته سرخ" ، شرکت می کنند .

۱۹۱۵

آوریل و ژوئیه . در چند مقاله و یادداشت منتشر شده در مجله " صدای مردم " (Il grido del popolo) نقش لنین را می ستاید و هدف های سوسیالیستی انقلاب روسیه را تشریح می کند .
سپتامبر . بعد از شورش کارگری ۲۳-۲۶ اوت و توقیف دسته جمعی تمام رهبران سوسیالیست تورینو ، گرامشی دبیرکل کمیسیون اجرایی موقت شعبه حزب سوسیالیست تورینو می گردد ، و عملاً مدیریت روزنامه " صدای مردم " را بعهده می گیرد ، " قسمت اعظم وقت و فعالیت نا آرام " او تا آخر اکتبر ۱۹۱۵ وقف این کار می شود .

Cagliari

Il sig. Antonio Gramsci
è CORRESPONDENTE ordinario del *Giornale*
per il 1910.

Cagliari, 1° luglio 1910.



Il Direttore
Antonio Gramsci



Gramsci

Montagnana

Seonetti

Scoccimarro

Natone

گرامشی در میان نویسندگان و کارکنان روزنامه "اردینه نو" سال ۱۹۲۲
در بالا: عکس از بیست سالگی گرامشی و کارت خبرنگاری وی

۱۸ و ۱۹ نوامبر . بعنوان نماینده کمیسیون اجرائی موقت تورینو و مدیر " ندای مردم " در فلورانس در جلسه مخفی " فراكسیون انقلابی پیگیر " که در ماه اوت تشکیل شده بود، شرکت میکند . شرکت کنندگان دیگر این گروه هم به آشی عبارت بودند از : س . لازاری ، ج . م . سراتی ، ن . م . بمباجی ، آ . بوردیگا و غیره ، گرامشی از نظریه بوردیگا که میخواست پرولتاریا فعالانه در بحران جنگ دخالت کند، پشتیبانی میکند .

دسامبر . درباره کسب قدرت توسط یلشویکها در مقاله‌های بتاریخ ۲۴ دسامبر در روزنامه " آوانتی " میلان که توسط سراتی چاپ میشد چنین مینویسد : انقلاب ضد " سرمایه " .

۱۹۱۸

در ماههای آوریل ، مه ، ژوئن ، نام او هم مکرراً در گزارشهای پلیس تورینو درباره رهبران شعبه سوسیالیست شهر ذکر میشود ، شعبه حزب سوسیالیست تورینو جز " فراكسیون انقلابی پیگیر بود . سالگرد تولد مارکس را در روزنامه " ندای مردم " در مقاله‌های با عنوان " مارکس ما " در ۴ ماه مه یادآوری میکند این مقاله بعداً در مجله " آوانگارد " هم تجدید چاپ میشود (۲۶ مه) .

۲۲ ژوئن . در " ندای مردم " مقاله " برای شناخت انقلاب روسیه " را منتشر میکند .

۱۹ اکتبر . با مقاله‌های از گرامشی و بعنوان خدا حافظی انتشار روزنامه " ندای مردم " خاتمه می‌یابد و بجای آن نشر روزنامه " آوانتی " چاپ تورینو آغاز میشود .

۵ دسامبر . اولین شماره روزنامه " آوانتی " چاپ تورینو به سردبیری اوتاویو پاستوره منتشر میگردد . نویسندگان آن گرامشی ، تولیاتی ، آلفونسو لئونتی ، لئو گالتو می‌باشند . تیراژ روزنامه در ظرف چند ماه از ۱۶ هزار به ۵۰ هزار نسخه میرسد .



گرامشی در مسکو. کارت برای ورود
 آزادی به کرمین در سال ۱۹۲۳
 عکس بالا: گرامشی را در کنگره
 ۴ انترناسیونال کمونیستی نشان
 میدهد (نوامبر - دسامبر ۱۹۲۲)

آوریل . در میان سربازان روستائی بریگاد ساساری ، که برای حفظ نظم عمومی به تورینو فرستاده شده بودند ، بطور بسیار موثری دست به تبلیغات سوسیالیستی میزدند . گرامشی ، تاسکا ، اومبرتو تراچینی و تولیاتی تصمیم میگیرند مجله دیگری بنام " نظم نوین " مجله هفتگی فرهنگ سوسیالیستی تاسیس کنند .

اول ماه مه . اولین شماره مجله " نظم نوین " منتشر میشود (در بالای صفحه اول شمار زیر ذکر شده است : " خودآموزی کنید ، زیرا که به تمام شور و شوق شما احتیاج خواهیم داشت . به کار خود سازمان دهید ، زیرا که به تمام نیروی شما احتیاج خواهیم داشت ") . در سال ۱۹۱۹ این مجله فقط ۳۰۰ آبونه و ۳۰۰۰ خواننده داشته ، ولی در سال بعد عده آبوندها به ۱۰۰۰ و خواننده ها به ۵۰۰۰ میرسد ، علیرغم اینکه مجله فقط در تورینو و حومه پخش میگردد . در ماه مه گرامشی به عضویت کمیسیون اجرائی شعبه حزب سوسیالیست تورینو انتخاب میگردد ، در آن زمان مدیریت حزب با ج . بوئرو میباشد .

ژوئن . در مقاله " دموکراسی کارگری " (نظم نوین ، ۲۱ ژوئن) گرامشی مسئله تاسیس کمیسیون های داخلی کارخانه را بعنوان " مراکز زندگی پرولتری " مطرح میکند و آنها را " ارگان های آتی قدرت پرولتری " می نامد . بطور مداوم از نشریات جهانی نهضت کارگری (روسی ، فرانسوی ، انگلیسی و غیره) اسناد و شواهدی ترجمه میکند ، درباره زندگی در کارخانه ها و شوراهای کارگری ، متونی از لنین ، زینوویف و بلاخون و غیره منتشر می سازد .

ژوئیه . گرامشی دستگیر و چند روزی به زندان " نووه " تورینو فرستاده میشود ، در زمان اعتصابات برای همدردی با جمهوری های کمونیستی روسیه و لهستان . در ۲۶ ژوئیه " نظم نوین " مقاله " برنامه فراکسیون کمونیست " را که در مجله " سویت " چاپ شده بود تجدید چاپ میکند ، این مقاله اولین سند رسمی



کنگره دهم حزب سوسیالیست ایتالیا در "لیورنو" سال ۱۹۲۰

فراکسیون کمونیست حزب سوسیالیست ایتالیا است که از بورد پکا الهام میگیرد.
 در بحث‌های پیش‌کنگره‌ای حزب سوسیالیست در بولونیا (۵ تا ۱۸ اکتبر) گروه
 " نظم نوین " تصمیم میگیرد از قطعنامه گروه " ماکسیمالیست طرفسدار
 انتخابات " که رهبری آن با سراتی است، پشتیبانی کند، این گروه در کنگره
 اکثریت را بدست میآورد. کنگره بولونیا تصمیم میگیرد که به اکثریت ناسیونال
 کمونیست بپیوندد.

۱۹۲۰

ژانویه - فوریه . گرامشی در " نظم نوین " (۲۴ تا ۳۱ ژانویه
 " برنامه ماکزیدی " نامه سوسیالیست تورین " را تحریر میکند، در کمیسیون
 اجرایی حزب از لیستی دوباره به صورت انتخاب میشود .
 ۲۷ مارس . " نظم نوین " بیانیه " کنگره شوراهای کارخانه " را تحت
 عنوان " به تمام کارگران و دهقانان ایتالیا " منتشر می‌کند . این مقاله
 با مفاد کمیسیون اجرایی شعبه حزب سوسیالیست تورین و کمیته تحقیق درباره
 شوراهای کارخانه ، مجله " نظم نوین " ، و گروه آزادینخواه تورینو می‌باشد .
 ۲۸ مارس . صاحبان صنایع فلزکاری به سپاه " اعتصاب عقبه‌ها "
 کارخانه‌های فلزکاری را می‌بندند و شرط شروع دوباره کار را اینطور قرار می-
 دهند که کمیسیون‌های داخلی کارخانه از روش انتخابات داخلی بر اساس
 کمیته‌های هر بخش کارخانه صرف‌نظر کنند .
 ۱۳ آوریل . اعلام اعتصاب عمومی میشود ، ۲۰۰ هزار کارگر تورینو
 در اعتصاب شرکت می‌کنند ، اما نپخت از حد شهری خود تجاوز نمی‌کند .
 ۲۴ آوریل . اعتصاب با پیروزی اساسی صاحبان صنایع تمام میشود .
 تصمیم درباره مقررات داخلی نظم کارخانه‌ها دوباره به مدیران کارخانه‌ها
 واگذار میگردد . اعتصاب تا ۱ آوریل که از طرف " نظم نوین " و گرامشی
 پشتیبانی میشد، از طرف هیئت مدیره حزب سوسیالیست و سندیکای کارگری آن

L'ORDINE NUOVO

Rassegna settimanale di cultura socialista

Redazione, piazza S. Pietro, 10
Torino, Italia

Dirigenti: A. BIANCHI, G. BIANCHI
L. OTTEGGERI

Abbonamenti: 1.000 lire l'anno
500 lire semestrale
250 lire trimestrale

1950 N. 10

Reg. Min. C. 10 - 10/10/50 - 10/10/50

CRONACHE
L'ordine nuovo in Italia - La lotta per la pace - La lotta per la democrazia - La lotta per la libertà - La lotta per la giustizia - La lotta per la verità - La lotta per la fraternità - La lotta per la solidarietà - La lotta per la pace - La lotta per la democrazia - La lotta per la libertà - La lotta per la giustizia - La lotta per la verità - La lotta per la fraternità - La lotta per la solidarietà

Soviet, Partito, Sindacati

I Soviet sono organi del potere proletario che nella più estrema povertà, privazione, i loro quadri sono eletti ed ogni parte del loro potere responsabile in fronte all'esperienza con la società.

Questo è il vero potere che nel suo processo non ha mai cessato di esistere e che ha sempre rappresentato l'elemento, sempre in un movimento, non si può dire che si è creato, quando ancora l'ero della rivoluzione proletaria dispone di un potere che è stato eguale a quello dei ricchi e dei potenti che lo riciccano e così la rivoluzione socialista.

Cronache dell'Ordine Nuovo

IL GRIDO DEL POPOLO

Avanti!

La parola d'ordine è: **Avanti!**

La parola d'ordine è: **Avanti!**

La parola d'ordine è: **Avanti!**

Una movimentata seduta alla Camera dei deputati

LA CITTÀ FUTURA

**TRE PRINCIPII
TRE ORDINI**

Il primo principio è la pace. Il secondo principio è la democrazia. Il terzo principio è la libertà. Il primo ordine è l'ordine della pace. Il secondo ordine è l'ordine della democrazia. Il terzo ordine è l'ordine della libertà.

CRONACHE TORINESI

TEATRO
L'opera di teatro...
L'opera di teatro...
L'opera di teatro...

روزنامه‌هایی که گرامشی در تاسیس و با انتشار آنها همکاری داشته است.

محکوم میشود .

۸ ماه مه . " نظم نوین " مقاله‌ای تحت عنوان " پیشنهاد برای نوسازی حزب سوسیالیست " منتشر میکند، این پیشنهاد از طرف گرامشی ، در اولین روزهای اعتصاب فلزکاران ، تنظیم شده و به جلسه شورای ملی حزب سوسیالیست (جلسه ۱۸ تا ۲۲ آوریل میلان) از طرف نمایندگان شعبه تورینو فرستاده میشود .

۸ - ۹ ماه مه . گرامشی در کنفرانس فلورانس " فراکسیون کمونیست " که به رهبری بوردیگا تشکیل شده بود شرکت میکند، این فراکسیون در آن روزها در سطح کشوری سازمانهای خود را وسعت میداد. گرامشی با این گروه رابطه نزدیک خود را حفظ میکند، ولی بنظر او تشکیل حزب کمونیست فقط و فقط بر اساس تئوری کنار جوشی ممکن نمی باشد .

۲۳ - ۲۸ ماه مه . در کنگره اطاق کار تورینو حضور می یابد، کنگره گزارشی

تاسکا را در مورد شوراهای کارخانه تصویب می کند .
ژوئن و ژوئیه . بین گرامشی و تاسکا علنا درباره نقش و استقلال شوراهای کارخانه اختلاف بروز میکند . گرامشی و گروه " نظم نوین " از برنامه تشکیل " گروه های کمونیستی در کارخانه " بعنوان پایه های اصلی حزب کمونیست آینده پشتیبانی میکنند . در این مورد گزارشی به هیئت اجرایی انترناسیونال کمونیست میفرستند (با عنوان : نهضت تورینوئی شوراهای کارخانه) که در مجله " انترناسیونال کمونیست " به زبانهای روسی، آلمانی و فرانسه به چاپ میرسد .

دومین کنگره انترناسیونال کمونیست (۱۹ ژوئیه - ۷ اوت) شرایط قبول احزاب را تعیین میکند (معروف به ۲۱ اصل) . کنگره از حزب سوسیالیست ایتالیا دعوت میکند که فرمیستها را به کنار گذاشته و اعلام میکند که با نظریه " استفاده از نهادهای اجتماعی و دولتی بورژوازی و با هدف



گراهنی (نفر دوم از چپ در اولین ردیف ایستاده در میان گروهی از
تعمیدان سیاسی در جزیره اوستیکا) ۱۹۴۷ .

تابودی آنها " موافق است . بوردیگا نظریه گروه " نظم نوین " را ، که در کنگره نمایندگی نداشت ، تشریح میکند . لنین ، با وجود مخالفت هیئت نمایندگی ایتالیا ، قطعنامه گرامشی " برای نوسازی حزب سوسیالیست ایتالیا " را کاملاً با " اصول مورد قبول انترناسیونال سوم " مطابق میداند .

ماه اوت . گرامشی از تولیاتی و تراچینی جدا میشود و عضویت در فرا-کسیون کمونیست طرفداران انتخابات را در تورینو رد میکند ، و گروه کوچکی بنام " تربیت کمونیستی " با گرایش بیشتری به طرف گروه بوردیگا تشکیل میدهد . مقاله‌های بنام " برنامه نظم نوین " منتشر میکند (در " نظم نوین " ۱۴ و ۲۷ اوت) .

سپتامبر . در نهضت اشغال کارخانه‌ها شرکت میکند . در میلان هم به چند کارخانه میرود . در سلسله مقالاتی در " آوانتی " چاپ تورینو به کارگران هشدار میدهد که تصور نکنند با اشغال ساده کارخانه‌ها مسئله کسب قدرت را حل کرده‌اند . و در این مورد لزوم تشکیل گروه دفاع نظامی و مسلحانه کارگری را خاطر نشان میکند .

اکتبر . به اتحاد گروه‌های مختلف (کنار هجو ، کمونیست های طرفدار انتخابات ، تربیت کمونیستی) شعبه سوسیالیست تورینو کمک میکند . در " نظم نوین " دو مقاله درباره " حزب کمونیست " می نویسد (۴ سپتامبر و ۹ اکتبر) در نیمه اول اکتبر در شهر میلان در جلسه گروه های موافق با قبول ۲۱ شرط انترناسیونال کمونیست شرکت می کند . در این جلسه " مانیفست - برنامه " ای تنظیم میشود که اشخاص زیر آنرا امضاء میکنند : ن . بمباچی . آ . بوردیگا ، ب . فورتی کیاری ، گرامشی ، ف . میزیانو ، ل . ریوسی ، تراچینی " نظم نوین " در ۳۰ اکتبر این مانیفست را بچاپ می رساند .

۲۸ و ۲۹ نوامبر . در گردهم آیی شهر ایمولا شرکت میکند ، و در آنجا رسماً فراکسیون کمونیست حزب سوسیالیست ایتالیا تشکیل میگردد (موسوم

به فراکسیون ایمولا) .

۲۴ دسامبر . آخرین شماره هفتگی " نظم نوین " به چاپ میرسد .
" آوانتی " چاپ تورینو ، اسم جدید " نظم نوین " را انتخاب می کند و
عنوان ارگان کمونیستهای تورینو ، بطور روزانه و بمدیریت گرامشی بچاپ
میرسد .

۱۹۲۱

اول ژانویه . در تورینو اولین شماره " نظم نوین " روزانه منتشر
میشود (در صفحه اول گفته ای از لاسال آورده میشود : " گفتن حقیقت امریست
انقلابی ") هیئت تحریریه : تولیاتی ، لئونتی ، پاستوره ، ماریومونتا -
نینا ، جوانی آمورتی و غیره .

۱۵ - ۲۱ ژانویه . در هفدهمین کنگره حزب سوسیالیست در شهر لیورنو
شرکت میکند . در موافقت با قطعنامه ایمولا تراچینی ، بمباجی و بوردیگا
و نمایندگان انترناسیونال کمونیست راکوشی و کاباک صحبت می کنند . این
قطعنامه ۵۸۷۸۳ رای می آورد . قطعنامه فلرانس (" کمونیسم متحده " به رهبری
سراتی) اکثریت راجح می گردد (۹۸۰۲۸ رای) ، به قطعنامه رجو امیلیا
(فرمیست) ۱۴۶۹۵ رای داده میشود . نمایندگان فراکسیون کمونیست در ۲۱
ژانویه تصمیم میگیرند که " حزب کمونیست ایتالیا - شعبه انترناسیونال سوم
را تشکیل دهند . گرامشی عضو کمیته مرکزی است . هیئت اجرائیه مرکب است
از بوردیگا ، فورتی کیاری ، گیریکو ، ریوسی و تراچینی .

اکتبر . در آستانه شروع کنگره هیجدهم حزب سوسیالیست ایتالیا ،
گرامشی مقاله کنگره سوسیالیست را می نویسد (۱۹ اکتبر ، " نظم نوین ")
جناح ماکسیمالیست (جناح سراتی) در کنگره وابستگی خود را به انترناسیو-
نال کمونیست اعلام میکند .

دسامبر . هیئت اجرائیه انترناسیونال کمونیست ، یک سلسله تذ در ۲۵

نکته درباره " پایه واحد کارگری " منتشر میکنند که براساس رهنمودهای سومین کنگره انترناسیونال تنظیم شده اند و در آن درباره " بدست آوردن اکثریت پروتاریائی " بحث شده است .

۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ دسامبر . گرامشی در رم در جلسه وسیع کمیته مرکزی حزب با تفاق بوردیگا ، گراتسیادئی ، سانا ، تاسکا ، تراچینی شرکت میکند و درباره تزهائی کشاورزی و مسئله سندیکا و تاکتیک برای کنگره دوم حزب کمونیست ایتالیا گزارش میدهد . در ۳۱ دسامبر " نظم نوین " پیام هیئت اجرائیه انترناسیونال کمونیست را درباره " جبهه واحد " منتشر میسازد

۱۹۲۲

۲۰ - ۲۴ مارس . در رم ، در دومین کنگره حزب کمونیست ایتالیا شرکت میکند، کنگره با اکثریت قاطع (۳۱۰۸۹ رای در مقابل ۴۱۵۱ رای) تزهائی معروف به " تزهائی رم " را تصویب میکند که این تزها بطور ضمنی با تاکتیک " جبهه واحد " مخالفت میکردند . بنظر گرامشی تاکتیک " جبهه واحد " در سطح سندیکائی قابل اجرا می باشد ، درحالیکه در مورد اتحاد سیاسی ممکن نیست . با همکاری تاسکا تزهائی درباره مسئله سندیکائی تنظیم میکند که درباره آن بحث نشده بوده است . در بحث های اتحادهای کار شرکت میکند . اقلیتی در کنگره پیدا میشود (تاسکا ، گراتسیادئی ، وتا و عده ای دیگر) که بعدها معروف به دست راستی میشوند ، موضع اقلیت موضع انترناسیونال کمونیست می باشد . گرامشی بعنوان نماینده حزب برای کمیته اجرائی انترناسیونال در مسکو معرفی میشود .

۲۶ ماه مه . همراه بوردیگا و گراتسیادئی درحالیکه بشدت بیمار بود به قصد مسکو عزیمت میکند .

۳ ژوئن . از راه مرز لیتوانی به مسکو میرسد .

ژوئن . در دومین کنفرانس وسیع انترناسیونال کمونیست شرکت میکند

(از ۷ تا ۱۱ ژوئن) عضو هیئت اجرائیه انترناسیونال میشود . بعد از کنفرانس چند ماهی در بیمارستان " سربرژانی بور " ، در نزدیکی مسکو ، بستری میگردد و در آنجا با یولیا شوخت آشنا میشود .

۱ - ۴ اکتبر . نوزدهمین کنگره حزب سوسیالیست ایتالیا تصمیم میگیرد که جناح رفرمیست را اخراج و روابط خود را با انترناسیونال کمونیست تجدید کند .

۲۸ اکتبر . " مارش بسوی رم " : فاشیسم قدرت را بدست میگیرد . دوران فعالیت عملاً مخفی حزب کمونیست آغاز میگردد . توروکیو بیساده دارد که در حزب ، بغیر از گرامشی ، هیچ کس امکان استقرار یک دیکتاتوری فاشیستی را تائید نمیکرد .

نوامبر - دسامبر . گرامشی در چهارمین کنگره انترناسیونال کمونیست شرکت میکند ، (از ۵ نوامبر تا ۵ دسامبر) کنگره به " مسئله ایتالیا " نیز رسیدگی کرده و از ادغام حزب سوسیالیست در حزب کمونیست طرفداری میکند ، بخصوص با طرفداری زینویف . کمیسیون ادغام احزاب مرکب بود از کمونیستها : گرامشی (به جای بوردیگا) و اسکوجا مارو و تاسکا و از طرف سوسیالیستها : سراتی ، تونتی و مافی . پروژه ادغام احزاب در حزب کمونیست ایتالیا اکثریت نداشت ، ولی بخاطر حفظ انضباط انترناسیونال مورد قبول واقع میگردد ، هرچند که این ادغام بخاطر توقیف سراتسی در ایتالیا و ممانعت جناح مخالف ادغام در حزب سوسیالیست به رهبری ننی تحقق نیافت .

۱۹۳۳

فوریه . در حالیکه گرامشی در مسکو بود ، پلیس بخشی از اعضاء کمیته اجرائی حزب کمونیست ایتالیا (از جمله بوردیگا ، گریکو و دیگران) و عده بسیاری از رهبران محلی را دستگیر میکند . حکم توقیف گرامشی هم صادر

میگردد. تراچینی فعالیت دوباره حزب را سازمان میدهد.

مارس. بعد از دستگیری های مذکور کمیته اجرایی حزب کمونیست ایتالیا اقداماتی برای سازمان دهی جدید ارگان های رهبری انجام میدهد، از جمله اسکوچامارو، تاسکا و گراتسیادتی و راورا را به عضویت کمیته مرکزی دعوت میکند. اسکوچامارو و تولیاتی نیز عضو کمیته اجرایی میگردند.

آوریل - مه. بوردیگا از زندان به رهبری حزب نوشته ای تحت عنوان " پیامی به رفقای حزب کمونیست ایتالیا " ارسال میدارد و ضمن آن از اقدامات کمیته اجرایی انترناسیونال بخصوص در مورد روابط با حزب سوسیالیست ایتالیا انتقاد میکند. این پیام، در ابتداء بطور مرددانه ای از طرف تولیاتی، تراچینی، اسکوچامارو و دیگران قبول میشود، ولی در ماههای بعد گرامشی با آن مخالفت و از امضاء آن سرباز میزند. تراچینی به مسکو منتقل میشود و رهبری حزب به تولیاتی واگذار میگردد.

۱۲ - ۳۳ ژوئن. باتفاق اسکوچامارو، تاسکا، تراچینی، و تا، گرامشی در کارهای سومین کنفرانس وسیع هیئت اجراییه انترناسیونال شرکت میکنند و در کمیسیون " مسئله ایتالیا " نطقی ایراد میکنند. هیئت اجراییه وسیع انترناسیونال به اراده مستقیم خود یک کمیته اجرایی جدید برای حزب کمونیست ایتالیا انتخاب میکند، که در آن نمایندگان اقلیت حزب (جنساج راست) نیز شرکت دارند. اعضای کمیته جدید عبارتند از: تولیاتی، اسکوچی - مارو، تاسکا، و تا و فورتی کیاری (که کمی بعد جای او را جناری مسی - گیرد). تراچینی در مسکو به جا، گرامشی که به وین فرستاده شده است، میرود.

۱۲ سپتامبر. در نامه ای به کمیته اجرایی حزب، گرامشی می نویسد که هیئت اجرایی انترناسیونال تصمیم دارد روزنامه جدیدی با همکاری گروه " انترناسیونال سوم " منتشر سازد، گرامشی پیشنهاد میدهد که اسم جدید

روزنامه " اونیتا " باشد . در این نامه گرامشی برای اولین بار به تم اتحاد فقیرترین لایه‌های طبقه کارگر شمال ایتالیا با دهقانان جنوب برخورد میکند .

۲۱ سپتامبر . در میلان ، پلیس اعضا جدید کمیته اجرایی حزب کمونیست ایتالیا را دستگیر میکند . آنها آنها توسط علیه امنیت کشور است ، ولی بعد از سه ماه زندان همگی در مرحله بازپرسی تبرئه و آزاد میشوند . نوامبر . گرامشی در کنفرانس بالکان شرکت می‌جوید . بر اساس تصمیم کنفرانس محل اقامت گرامشی در وین تعیین میشود ، و وایفها و حفظ روابط حزب کمونیست ایتالیا با سایر احزاب کمونیست اروپایی تعیین میگردد .
۳ دسامبر . گرامشی وارد وین میشود .

۱۹۲۴

۹ نوامبر . در نامه‌ای به تالیاتی و تراچینی برای اولین بار درک خود را از حزب در چهارچوب ملی و بین‌المللی مطرح میکند و حواست خود را در مورد تربیت یک گروه رهبری جدید کمونیستی بر اساس مواضع انترناسیونال کمونیست اعلام میکند . بار دیگر متذکر میشود که حاضر به امضای پیام بودیگا نمی‌باشد .

۱۲ فوریه . در میلان اولین شماره " اونیتا " منتشر میشود .
اول مارس . در رم اولین شماره مجله پانزده روزه " نظم نوین ، مجله سیاسی و فرهنگی کارگری " - دوره سوم - که قسمت اعظم آنرا گرامشی تهیه کرده است ، منتشر میشود . در بالای صفحه روی جلد مجله چنین نوشته شده نظم نوین تجهیز توده‌های کارگری و دهقانی برای ایجاد پیشروان انقلابی آنها است ، این نیروی انقلابی باید شالوده دولت‌شهرایی کارگری و دهقانی را ریخته و شرایط را برای تحلی و ثبات جامعه کمونیستی آماده کند .

۶ آوریل . در حوزه انتخاباتی منطقه ونتو با ۱۸۵۶ رای از مجموع ۳۲۲۸۳ رای بنمایندگی مجلس انتخاب میشود .

۱۲ ماه مه . بعد از دو سال غیبت به ایتالیا باز میگردد . در نیمه دوم ماه مه در اولین کنفرانس کشوری حزب شرکت میکند ، این کنفرانس مخفی در نزدیکی شهر کمو با شرکت نمایندگان کمیته مرکزی و نمایندگان فدراسیون های کشوری تشکیل میشود . گزارش سیاسی از طرف تولیاتی قرائت میشود . گرامشی خط مشی سیاسی بوردیگا را مورد انتقاد قرار میدهد ، ولی اکثریت کادرهای حزبی طرفدار مواضع چپ انقلابی بوردیگا باقی می ماند . گرامشی وارد هیئت اجراییه حزب میشود .

ژوئن . به رم ، به خیابان وسالیو و بمنزل خانواده پاساراجه نقل مکان میکند ، این خانواده او را " پروفسوری خیلی خیلی جدی " تصور میکنند . تولیاتی بجای گرامشی بعنوان نماینده به پنجمین کنگره انترناسیونال کمو-نیست در مسکو میرود .

۱۰ ژوئن . قتل ماتئوتی . گرامشی در جلسه مخالفین پارلمان شرکت میکند (کمیته شانزده نفری) ؛ پیشنهاد میکند با فراخوانی توده های مردم را به يك اعتصاب عمومی سیاسی دعوت کنند . در هفته های بعد علیه سکون وقانون پرستی پارلمان آونتینو و برای اتحاد تمام نیروهای کارگری فعالیت میکند . از رم بخش های سیاسی روزنامه " اونیتا " و بخش تبلیغات و تجهیز حزب را اداره میکند .

از مسکو و از کنگره پنجم (۱۷ ژوئن تا ۸ ژوئیه) برنامه " بلشویسزه " کردن تمام بخش های عضو انترناسیونال شروع میشود و طی آن تاکتیک " جبهه واحد " تأیید شده و شعار آن " حکومت کارگری و دهقانی " اعلام میگردد . تولیاتی و بوردیگا بعنوان اعضاء هیئت اجراییه انترناسیونال کمونیست انتخاب میشوند .

ژوئیه • در نیمه اول این ماه گرامشی در بحث‌های کمیته مرکزی درباره سیاست حزب کمونیست ایتالیا و بقیه نیروهای ضد فاشیسم و بحران رژیم فاشیستی شرکت میکند.

اوت • فراکسیون "انترناسیونال" خود را منحل و به حزب کمونیست ایتالیا می‌پیوندد. سراتی، مافی و مارابینی نیز جزء کمیته مرکزی انتخاب میشوند. گرامشی بعنوان دبیر کل حزب در روزهای ۱۳ و ۱۴ اوت در کمیته مرکزی گزارشی درباره "وظائف حزب کمونیست در مقابل بحران جامعه سرمایه‌داری ایتالیا" قرائت میکند. این گزارش در مجله "نظم نوین" (اول سپتامبر) با عنوان "بحران ایتالیا" چاپ میگردد. در تورینو و میلان در جلسات حزب شرکت میکند. در مسکو، جولیا همسر گرامشی پسری با اسم دلیو بدنیا می‌آورد.

سپتامبر • تغییرات پایه‌های حزبی را آغاز میکند و بآن شکل "سلولی" میدهد. در جلسه مخفی هیئت اجرائیه در حومه شهر کمو و در کنگره ایالتی مرکزی و در مجادله با بوردیگا شرکت میکند.

اکتبر • گرامشی در بسیاری از کنگره‌های ایالتی که باید درباره جهت گیری جدید حزب اظهار نظر کنند، شرکت میکند. از ۱۹ تا ۲۲ اکتبر، در جلسه کمیته مرکزی، حضور داشته و گزارشی درباره وضع سیاسی و در آستانه شروع کار پارلمان قرائت میکند.

۲۰ اکتبر • گروه پارلمانی کمونیست به سایر مخالفین دولت پیشنهاد میکند که مستقل یک پارلمان تشکیل دهند (ضد پارلمان). از طرف کمیته پارلمان آونتینو این پیشنهاد رد میشود.

دسامبر • گرامشی برای چند هفته‌ای به میلان میرود.

۱۹۲۵

مارس - آوریل • برای شرکت در کارهای پنجمین بخش هیئت اجرائیه وسیع انترناسیونال به مسکو میرود. (۲۱ مارس - ۶ آوریل) در کارهای مربوط به

تبدیلیات و تجهیز انجام شده در حزب کمونیست ایتالیا به کنگره و به بخش
تبدیلیات و تجهیز هیئت اجرائیه انترناسیونال گزارش و کمک میدهد .
ژوئن . در تاریخ اول ژوئن ا . دامن ، ل . رپوسی ، ب . فورتی کیاری ،
و عده ای دیگر نامه ای به روزنامه " اونیتا " فرستاده و طی آن تشکیل " کمیته
اتفاق " را در داخل حزب و با سایر عناصر چپ اعلام میکنند . کمیته تحت رهبری
بوردیگا است .

اول ژوئیه . گرامشی در جلسه کمیته مرکزی که در کاپانا ما را تشکیل
شده گزارشی درباره فعالیت های گروه بوردیگا قرائت میکند . انترناسیونال
کمونیست تشکیل " کمیته اتفاق " را فعالیت فراکسیونیستی تلقی کرده و دستور
انحلال آن را صادر میکند . در ماه های ژوئیه و اوت ، گرامشی در بسیناری از
جلسات حزبی ، در سرتاسر ایتالیا ، شرکت و درباره وضع داخلی حزب بحث می-
کند . در ماه اوت ، در شهر ناپل ، با بوردیگا ملاقات ، و در حضور کارهای
حزبی محل ، با او گفتگوی طولانی میکند . با اونورا تو دامن و هومبیرت دروز
(نمایندگان انترناسیونال) طی توافق دستورا انحلال " کمیته اتفاق " بوردیگا
را صادر میکنند .

اوت - سپتامبر . با همکاری تولیاتی ، تزی برای ارائه بکنگره سوم
تنظیم میکند .

پاییز . جولیا با بچه به رم و نزد گرامشی می آید ، با خواهرانش
تاتیانا و جینا در خیابان تراپانی زندگی میکنند .

۱۹۲۶
ژانویه . در لیون ، در سومین کنگره حزب کمونیست ایتالیا شرکت میکند .
(۲۳ تا ۲۶ ژانویه) درباره وضعیت عمومی سیاسی گزارشی میدهد . نتایج کار
کنگره عبارتند از پیروزی شکننده و قاطع گروه رهبری جدید بریاست گرامشی ؛
از حاضرین ۹۰ درصد بنفع گروه گرامشی و ۹۲ درصد بنفع چپ (بوردیگا)

رای می‌دهند، ۱۸۹ در صد از کسانی که حق رای دارند غایب می‌باشند. کمیته اجرائی جدید عبارت است از: گرامشی، تولیاتی، اسکوچی مارو، کامیلا راورا، راوازولی و دیگران.

اکتبر. بنام دفتر سیاسی حزب کمونیست ایتالیا، در ۱۴ اکتبر، نامه‌ای به حزب کمونیست روسیه درباره مبارزات جناح‌های مختلف داخل حزب بلشویک می‌فرستد. طی این نامه گرامشی هشدار می‌دهد که این نوع مبارزات باعث خزشی شدن "نقش رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی بر رهبری لتین" خواهند شد. تولیاتی نامه را پیش خود نگاه میدارد ولی متن آنرا به بوخارین می‌گوید. گرامشی استدلال خود را با دیگر طی نامه کوتاهی به تولیاتی مینویسد.

نوامبر. در روزهای ۲۱ و ۳ نوامبر در نزدیکی شهر جنوا، جلسه کمیته رهبری مخفیانه تشکیل میگردد، در این جلسه هومبرت دروز نیز حاضر است تا نکات لازم را درباره بحث داخلی حزب بلشویک روشن کند، بحث داخلی در حزب بلشویک عبارت بود از بحث بین اکثریت (استالین، بوخارین) و اقلیت (تروتسکی، زینویوف و کامنوف). گرامشی در حالیکه بطرف محل جلسه میرفت از طرف پلیس بازداشت و به رم بازگشت داده میشود.

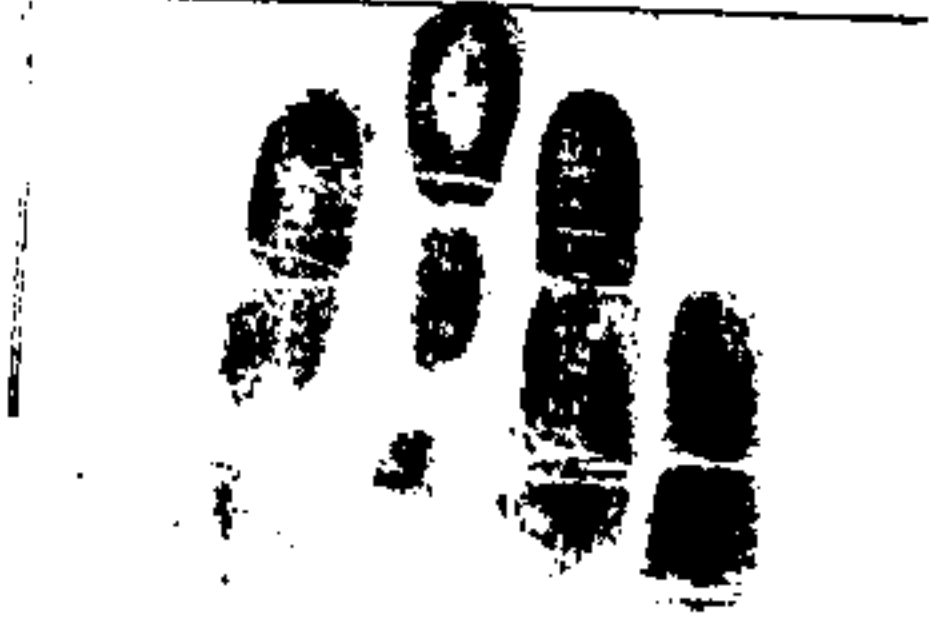
۸ نوامبر. بعد از تصویب "قوانین فوق‌العاده" از طرف رژیم فاشیست گرامشی برخلاف قانون و با وجود مصونیت پارلمانی همراه سایر نمایندگان کمونیست توقیف و بزندان رجیناچلی فرستاده میشود، او را در سلول انفرادی و تنبیهی قرار میدهند. در جلسه بعدی پارلمان، نمایندگان مجلس آونیتنسو و وکلای کمونیست را از نمایندگی معزول میدارد.

۱۸ نوامبر. بر اساس ماده ۱۸۴ قانون واحد امنیت عمومی، گرامشی محکوم به پنج سال تبعید میشود. حکم را روز ۱۹ نوامبر باو ابلاغ میکنند ظاهراً محل تبعید او سوماتلی است. ولی چند روز بعد با خبر میشود که او را بیسک جزیره ایتالیا فی تبعید کرده‌اند.



Scrittura (autografa) *Antonio Pirelli*

Impronte simultanee dalle quattro dita lunghe della mano destra



زندان "تسوری" ، بست راست
 سلول زندان گرامشی ، در بالا
 نمای زندان و اثر انگشت
 گرامشی .

۲۵ نوامبر . از زندان رجینا چلی با توافق سایر وکلای کمونیست بجای دیگری منتقل میشود . دوشب در زندان کارمینه ناپل . و هشتروز در زندان پالرمو بسر می برد ، در اینجا باو محل دقیق تبعید را اعلام میکنند : جزیره اوستیکا .
۷ دسامبر . به اوستیکا میرسد . پنجمین تبعیدی سیاسی جزیره است .

۱۹۲۷

۱۴ ژانویه . دادگاه نظامی میلان ، با مضای انریکو ماچیس ، حکم توقیف گرامشی را صادر میکند . چندروز بعد ، در اول فوریه ، دادگاههای ویژه برای دفاع از کشور شروع بکار میکنند .

۲۰ ژانویه . جزیره اوستیکا را به مقصد زندان های میلان ترك میکنند . مسافرت با اصطلاح " نقل مکان عادی " زندانی ۱۹ روز طول میکشد ، در این مدت در زندانها و سربازخانه های پالرمو ، ناپل ، کاپانلو ، ایزرنیا ، سولومونا ، کاستل ماره آدریاتیکو ، آنکونا و بولونیا بسر میبرد .

۷ فوریه . به میلان و بزندان سن ویتوره میرسد . برای اشغال سلول باید پول بدهد ، روزهای اول تنها میماند . ۹ فوریه از طرف قاضی ماچیس نامی بازپرسی میشود . اجازه خواندن روزنامه را کسب کرده و از کتابخانه دوببرگ آبنه میخرد که بر اساس آن حق دارد هفته ای هشت کتاب بخواند . از خارج زندان هم برای او کتاب و مجله میرسد . میتواند هفته ای دو نامه بنویسد .
مارس . به تاتیانا برنامه مطالعاتی خود را اعلام میکند . در مورد چهار مطلب مطالعه میکند : بررسی درباره روشنفکران ایتالیائی ، مطالعه درباره زبان شناسی مقایسه ای ، مطالعه درباره تاثیر پیرآندللو ، و بالاخره يك بررسی درباره داستان سرائی . می نویسد : " از این ایده که باید " Für ewig ... " کاری کرد رنج می برم " . تقاضا میکند که وسایل نوشتن را در سلول خود داشته باشد . ولی در آن زمان توافق نمیشود . در ۳۰ مارس دوباره از طرف ماچیس بازپرسی میشود .

۱۹۲۸

۱۹ مارس • دستور محاکمه او از طرف کمیسیون بازپرسی دادگاه ویژه صادر میشود • بعنوان وکیل مدافع جوانی آریس میلانی را انتخاب میکند •
۳ آوریل • یادداشتی برای رئیس دادگاه ویژه میفرستد • در اواخر ماه از تاریخ دادگاه خبردار میشود : ۲۸ ماه مه • پیش بینی میکند که از ۱۴ تا ۱۷ سال زندان محکوم شود • با وکیل مدافع خود گفتگو میکند •
۱۱ ماه مه • به رم (دریک اتومبیل زندان) همراه سایر رفقاییش منتقل میشود • روز بعد در زندان رجیناچلی و در بند " هفت " ، با تفاق ترا-چینی و اسکوچی مارو زندانی میشود •
۲۸ ماه مه • در مقابل دادگاه ویژه در اصطلاح " محاکمه بزرگ " گرفتار میشود ، دادستان میکل ایزگراو ، میگوید : " باید برای بیست سال از کار کردن این مغز جلوگیری کنیم " •
۴ ژوئن • گرامشی به بیست سال و چهار ماه و ۵ روز زندان محکوم میشود •
۲۲ ژوئن • گرامشی ابتداءً باید بزندان پورتو لونوگونه فرستاده میشد ، اما بعد از اینکه تحت معاینه پزشکی مخصوص قرار میگردد به زندان مخصوص توری (در شهر " باری ") میبرند • او از بیماری Uniceimia مزمن رنج میبرد •
۱۹ ژوئیه • به زندان توری میرسد ، شماره او ۷۰۴۷ به ثبت میرسد • در اطاق بزرگی با تفاق ۵۰ سیاسی دیگر زندانی میشود • هر پانزده روز یکبار می توانست به خانواده اش نامه بنویسد • برادرش کارلو اقداماتی میکند تا با ویکسلول انفرادی بدهند و اجازه نوشتن داشته باشد •
اوت • گرامشی موفق میشود یکسلول انفرادی بگیرد • اطاق او شماره یک و کنار بخش نگهبانی زندان است و بنا بر این دائما تحت مراقبت میباشد •

دراواغل اقامت در توری، به شهادت دوستانش، یکی از کشیش‌های محل مرتباً بدیدنش می‌آمده است.

دسامبر. افزایش اسیدهای اورهای او را بیمار میکند. سه ماه تمام ساعات " هواخوری" را یا نشسته و یا در بغل يك زندانی دیگر میگذرانند. تاتیانا از میلان به توری می‌آید و چندبار گرامشی را ملاقات میکند.

۱۹۲۹

ژانویه. اجازه نوشتن را کسب میکند. تصمیم میگیرد يك سلسله مطالب لعه سیستماتیک را پیش برده و درباره بعضی مطالب عمیقاً مطالعه کند، کتاب تقاضا کرده و شروع به ترجمه میکند.

فوریه. نوشتن و یادداشت نمودن را شروع میکند. در تاریخ ۸ فوریه ۱۹۲۹ اولین جلد " دفترهای زندان" را با تمام مبرسانند. تعداد دفترها وقتی بزدان چيویتا و کيا منتقل میشود به ۲۱ رسیده است (نوامبر ۱۹۳۳).

مارس. برای تاتیانا برنامه مطالعات خود را دقیق‌تر مینویسد: تاریخ ایتالیا در قرن ۱۹ و بخصوص تشکیل و رشد گروه‌های روشنفکری، تئوری و تاریخ، تاریخ نویسی، آمریکانیزم و فرودیزم.

۱۹۳۰

نوامبر - دسامبر. در اواخر سال، چند نفر از رفقای جزیبی هم به توری منتقل میشوند (تولی، ریبولدی، لیزا، لای، اسکوکیا و دیگران) گرامشی در ماههای قبل گفتگوی سیاسی را در مواقع " هواخوری" با سایر زندانیان شروع کرده بود، با ورود رفقای جدید شروع به بحثی ارگانیک در موارد زیر میکنند: روشنفکران و حزب، مسئله ارتش و حزب، مجلس موسسان. در سال ۲۹ - ۱۹۲۸ انترناسیونال تاکتیک "جبهه واحد" را کنار گذاشته و اعلام کرده بود که دوران ثبات نسبی کا پیتالیسم خاتمه یافته و سوسیال دموکراسی خطرناکترین مواضع ارتجاعی است (تئوری سوسیال فاشیسم). حزب کمونیست ایتالیا هم

باین مواضع پیوسته و پیش‌بینی میکند که مبارزه طبقاتی بزودی حادث‌تر می‌گردد و بحران رژیم فاشیستی نزدیک می‌باشد . اما گرامشی ، برخلاف آنها ، طرح سیاسی خود را در دوران ماتئوتی عمیق تر کرده و مرحله " دموکراتیک " را پیش‌بینی نموده و شعار مجلس‌موسسان را توصیه میکند . این موضع‌گیری‌های گرامشی باعث عکس‌العمل مخالف بعضی از رفقای او در زندان میشود . گرامشی بحث خود را قطع میکند .

۱۹۳۱

مه . در ماه آوریل ، در محلی بین کلن و دوسلدروف ، چهارمین کنگره حزب کمونیست ایتالیا تشکیل می‌گردد . گرامشی در بحثی بارفقاییش درباره امکان انقلاب کمونیستی در ایتالیا ، لزوم یک مرحله " دموکراتیک " را گوشزد میکند .

ژوئن . بعضی از آثار مارکس را در چاپ کوستس ، و خلاصه‌ای از مقاله " اکونومیست " را درباره اولین برنامه پنج‌ساله شوروی دریافت میکند . ژوئیه . حال بجای هرپا نژده روز یکبار اجازه گرفته که هر هفته به خانواده‌اش نامه بنویسد .

اوت . اولین بحران شدید بیماری گرامشی را ازپا می‌اندازد . اکتبر . بر رئیس‌دولت نامه‌ای مینویسد و طی آن می‌خواهد که بتواند به خواندن مجلات آبونه شده خود ادامه دهد . در ماه دسامبر باین تقاضای او تا حدودی جواب مثبت میدهند .

۱۹۳۲

مه . برادرش کارلو را ملاقات میکند . اوت . تاتیانا به گرامشی توصیه میکند خود را تحت معاینه یک پزشک مورد اطمینان قرار دهد . گرامشی (۲۹ اوت) اینطور جواب میدهد : " بجای رسیدن ام که تمامی نیروی مقاومت ام در حال فروریختن کامل است ، و نمیدانم

عواقب آن چه خواهد بود" .

۱۵ سپتامبر : تاتیانا ، بدون خبر دادن به گرامشی ، نامه‌ای به رئیس دولت مینویسد و طی آن تقاضا میکند که يك پزشك مورد اطمینان گرامشی را معاینه کند . در ماه اکتبر پزشك زندان گرامشی را معاینه میکند .

نوامبر . در دهمین سالگرد فاشیسم اعلام عفو عمومی میشود و محکومیت گرامشی به دوازده سال و چهار ماه تقلیل مییابد . بر اساس شرایط جدید حقوقی پیرو اسرافا کوشش میکند تا به گرامشی آزادی مشروط بدهند . مقامات دولتی اصرار میکنند که گرامشی از رئیس دولت تقاضای عفو کند . بنا به دستور وزارت دادگستری زندانیان سیاسی "توری" میبایست در حبس انفرادی بسر ببرند ، گرامشی از این دستور سرپیچی کرده و بحث سیاسی خود را بارفقایش آغاز میکند (با پرتینسی ، فونتانا ، تورمبیتی دیگران) .

۱۹۳۳

ژانویه . تاتیانا به " توری " نقل مکان میکند ، و تا آخر تابستان بجز چند سفر کوتاه به رم ، در آنجا میماند . مکرراً با گرامشی گفتگو میکند فوریه . وزارت دادگستری تقاضای تاتیانا را قبول میکند و اجازه میدهد که يك پزشك مورد اطمینان خانواده ، گرامشی را در زندان معاینه کند . ۷ مارس . دومین بحران سخت بیماری به سراغش میآید . حدود دو هفته روز و شب دونفر از رفقایش بنوبت هر کدام دوازده ساعت بر بالین او کشیک میدهند ، یکی از آنها گوستاو تورومبیتی است اهل بولونیا ، و دیگری کارگری از اهالی گروستو . تاتیانیا به ملاقات گرامشی میرود ، و خبر میشود که او خیال دارد در بهداری زندان بستری شود . تورومبیتی بعنوان پرستار در سلول گرامشی مستقر میشود . اما موقتاً اجازه داشتن وسائل نوشتن از

گرامشی سلب میگردد.

۲۰ مارس. پروفیسور اومبرتو مارک آنجلی او را در زندان معاینه میکند. مارک آنجلی توصیه میکند که تقاضای عفو فرستاده شود، ولی بععلت مخالفت گرامشی و به تقاضای تاتیانا و اسرافا این تقاضا در اظهارنامه ذکر نمیشود.

ژوئیه. از تاتیانا میخواهد که بفوریت تقاضای انتقال به بهداری يك زندان دیگر را بکند. يك بازرس اداره زندان وضع او را بررسی میکند. اجازه میگیرد که به سلول جدیدی منتقل شود.

اوت. کارلو و تاتیانا چندین بار او را ملاقات میکنند. کارلو مسئول اقدامات لازم برای انتقال او میشود.

اکتبر. تقاضای انتقال گرامشی از "توری" به يك زندان دیگر قبول میشود. اداره پلیس، کلینیک دکتر جوزپه کوزومانو در شهر فورمیا را انتخاب میکند. دادگاه مخصوص تقاضای اجراء مقررات عفو و بخشودگی مصوبه ۱۹۳۲ دولت را رد میکند.

۱۹ نوامبر. گرامشی زندان "توری" را ترک و موقتا به بهداری زندان چپویتاوکیا منتقل میشود، و در آنجا با تاتیانا ملاقات میکند.

۷ دسامبر. از زندان چپویتاوکیا منتقل، و در حالت توقیف، در کلینیک دکتر جوزپه کوزومانو بستری میشود، تاتیانا هر هفته به دیدار او میرود.

۱۹۳۴

ژوئیه. از طرف پروفیسور ویتوریو پوچینلی معاینه میشود. در ۱۵ ژوئیه تقاضا میکند که بيك کلینیک دیگر منتقل شود تا در ضمن فتق خودرا عمل کند.

سپتامبر. در خارج مبارزات وسیعی برای آزادی گرامشی ترتیب داده شده است: رومن رولان جزوهای درباره شخصیت او می نویسد.

اکتبر. گرامشی، براساس ماده ۱۷۶ قانون مجازات عمومی و ماده



عکسی از آخرین روزهای زندگی گرامشی

۱۹۱ مقررات زندان (۲۴ سپتامبر) ، تقاضای آزادی مشروط میکند . در ۲۵ اکتبر حکم آزادی مشروط گرامشی صادر میشود . دو روز بعد با توافق تاتیانا خواهرزن خود ، برای اولین بار از کلینیک کوزومانو خارج میشود .

۱۹۳۵

آوریل . تقاضا میکند که به بیمارستان " پوجوسرنو " فیزوله منتقل شود .

ژوئن . بحران تازه‌ای او را از پا میاندازد . بازهم تقاضا میکند که از کلینیک کوزومانو منتقل شود .

۲۴ اوت . کلینیک کوزومانو را ترک میکند ، همراه پروفیسور پوچینالی بمقصد کلینیک کویزیانا به رم حرکت میکند . در ماههای بعدی مکررا تاتیانا و کارلو برادرش او را ملاقات میکنند . در هنگام اقامت در این کلینیک پیرو اسرافا به ملاقاتش میرود .

۱۹۳۶

مکاتبه با زن و فرزندانش را از سر میگیرد .

۱۹۳۷

بعد از پایان دوران آزادی مشروط ، گرامشی آزادی کامل را کسب میکند تصمیم میگیرد برای تجدید قوا و سلامت در ساردنی گوشه‌گیری کند . عصر روز ۲۵ آوریل دفعتا دوباره بحران بیماری به سراغش میآید . خونریزی مغزی میکند . تاتیانا از او پرستاری میکند . گرامشی دو روز بعد می‌میرد ، در اولین ساعات صبح روز ۲۷ آوریل . در بعداز ظهر روز ۲۸ آوریل تشییع جنازه بعمل میآید . خاکستر جنازه گرامشی در جعبه‌ای گذاشته شده و در مقبره شهرداری رم در قبرستان ورنانو به امانت گذارده میشود .

بعد از آزادی ایتالیا ، خاکستر جد او به قبرستان انگلیسی رم منتقل میشود .

مقدمه *

در معرفی آثار منتخب آنتونیو گرامشی بخوانندگان که تحت عنوان "عناصر سیاست" منتشر میگردد، لازم میدانیم تعمقی چند بروی نکاتی مربوط به متد کار بنمائیم .

تفکر سیاسی گرامشی را نمی توان منحصر از درون آثار وی که در اختیار ماست استنتاج نمود، در این زمینه پالمیرو تولیاتی چنین مینویسد "گرامشی يك تئوریسین سیاست، ولی بیش از همه مرد سیاسی اهل عمل، یعنی يك مبارز بوده" (۱) ازینرو تنها تحلیلی از عمل او، قبل و بعد از دستگیری، بمثابه مبارز و رهبر جنبش کارگری میتواند روشنگر جامع تعمق و تفحص وی - این نیز خود بمثابه شکلی از عمل - در زمینه سیاست گردد، اشتباه بزرگی است اگر بخواهیم از مقالات یادداشتها و نامه های گرامشی مجموعه ای از احکام و فرایض، بمثابه نوعی از دفترچه قوانین تئوریک و پراتیک بطور مکانیکی استخراج نمائیم و از همه گذشته خود گرامشی نیز علیه يك چنین برخوردی ندا میدهد . اولین تذکر وی آنجا که به عناصر اساسی تحقیقی درباره موضوع علم سیاست اشاره میکند بدین قرار است :

" یکی از نخستین فصول باید به " اراده جمعی " اختصاص داده شود و مسئله مذکور را باید بدین نحو طرح نمود " در چه زمانی است که میتوان گفت شرایط بروز و تکوین " اراده جمعی " اکتساب گشته اند؟ و سپس میبایست به تحلیل و بررسی تاریخی (اقتصادی) از ساخت اجتماعی کشور مورد بحث پرداخته و کوشش هایی را که در طی قرون جهت تحریک و ترغیب این اراده بعمل آمده و دلایل ناکامی متعاقب آن را بطور " دراماتیک " توضیح داد . " (۲)

همانطور که بوضوح از این مدخل و از بسیاری مضامین نوشته های دیگر گرامشی برمی آید، برای وی در ارتباط با کل جهت مارکسیستی اندیشه اش سیاست نمی تواند علمی مجرد و مقرر بحساب آید بلکه خصوصیت علمی سیاست تنها میتواند از یک بررسی دقیق و عمیق تاریخی و اجتماعی و اقتصادی بر محور اصلی مبارزه طبقاتی اخذ گردد، بدین ترتیب خصوصیت سیاست از وجود تاریخی علمی آن کسب خواهد شد.

واقعیت این است که بطور تاریخی نه تنها شرایط اقتصادی - اجتماعی و بنا بر این مناسبات بین طبقات دگرگون میگردند و نه تنها با این تغییر مناسبات تولید، طبقات جدیدی در عرصه اجتماع نمودار میشوند بلکه، مهمتر از همه، خود طبیعت انسان نیز متغیر میگردد. مبداء حرکت ما در انتقادی اساسی از کلیه تلاشهای خودسرانه برای وضع قوانینی برای سیاست در این امر باید نهفته باشد، گرامشی مینویسد: "روشن ساختن اینکه "طبیعت انسانی" بطور مجرد و ثابت و بدون تغییر وجود ندارد، بداعت اساسی (مارکسیسم) در فلسفه و عمل و در علم سیاست میباشد. (مفهومی که مسلما از تفکر مذهبی و اندیشه های ماورای عقلی سرچشمه میگیرند) طبیعت انسانی مجموعه روابط اجتماعی است که بطور تاریخی مشخص میباشد، یعنی رخدادهای است که تا حدی بطریق متد های فیلولوژیک و نقد تاریخی قابل تشخیص میباشد، از اینرو علم سیاست با یستی در مضمون مشخص خویش (و نیز در طرز بیان منطقی خود) و بمثابه یک ارگانیزم زنده مفهوم گردد." (۳)

یک چنین ملاک عملی نه تنها برای توسعه علم سیاست در اوضاع تاریخی معینی بلکه برای تفسیر و ارزیابی دقیق آثار تئوریسین های سیاسی پیشین نیز صادق است. بسیاری از یادداشتهای گرامشی به "نیکولا ماکیاولی" اختصاص دارد، اهمیت ماکیاولی که بدرستی بنیانگذار علم سیاست محسوب میشود بخاطر آن نیست که وی در اثر خویش "سیاست را بمثابه علمی

مستقل از مذاهب و اخلاقیات سنتی بنیانگزارده باشد بلکه بیشتر بدان خاطر است که او توانسته از نیازمندیهای واقعی جامعه ایتالیا در لحظات مشخصی (بحران عظیم دول محلی ایتالیا در اوائل سالهای ۱۵۰۰) سنتزی " دراما- تیک " گردآورده. این نیازمندیها برای ایتالیا در صورتیکه بخواهد خود را به تحولات جاری در سایر کشورهای اروپائی انطباق داده و از آینده زوالی دهشتناک و از تسلط آتی بیگانگان درآید ضروری بشمار میآیند.

در واقع پرنسی که او تصور می نماید درست و احد وظیفه تاریخی این است که بتواند نظم نوین با ایتالیا بخشیده و آنرا همسطح فرانسه و یا اسپانیا آن زمان گردانده و بصورت یک پرنس نشین نوین، آنیکه در آینده نام حکومت ملی بخود خواهد گرفت، درآورد.

در عصری که گرامشی اثرات خود را برشته تحریر در می آورد و فعالیت می نماید ایتالیا با مسائل دیگری مواجه است، در این عصر " پرنس جدید " کیش پرنس، نمی تواند در یک شخص واقعی و یک فرد مشخص تجلی نماید، بلکه منحصر ارگانیزمی، عنصر پیچیده و بفرنج اجتماعی میتواند باشد که اراده جمعی آنچه که عملاً مظاهر گشته و موقتا تثبیت گشته است، در آن آغاز به واقعیت یافتن نماید. این ارگانیزم چیزی دیگری جز حزب سیاسی نمیتواند باشد، حزب سیاسی یا اولین سلولی که در آن هسته های اراده جمعی مجتمع گشته و در جهت تبدیل به واقعیتی جهان شمول و جامع سوق مییابد (۴).

از اینروست که مبداء حرکت ما باید حزب سیاسی باشد و در ترسیم خطوط علم سیاسی در انطباق با تضاد اساسی اجتماع امروز، یعنی تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا و نبرد این طبقات برای حفظ و کسب قدرت باید به حزب سیاسی روآوریم.

بنا بر این بدنبال بحثهای فوق تعجب آور نیست اگر بخش اعظمی از یادداشت های گرامشی که در اینجا جمع آوری شده به مسئله حزب سیاسی طبقه کارگر و به

مسائل و زندگی درونی و به تاکتیک و استراتژی آن اختصاص داده شده باشد .
بهر حال باز هم ضروری است که در این باره یادآوریهای چند بنمائیم تا این
تصور پیش نیاید که نظریات گرامشی میتوانند به یکباره برای همه جا و همه چیز
یا حداقل وقتی صحبت از حزب پرولتری در مبارزه برای کسب قدرت بمیان میآید،
صادق باشند . تالیاتی در این باره مینویسد " برخی از بخشهای جالب یادداشت
های پراکنده گرامشی که تحت عنوان " گذشته و حال " گردآوری شده اند بدون
شک میتوانند بمثابه تنظیم صرف اصول استراتژیک و تاکتیک تشکیلاتی حزب
طبقه کارگر بشمار آیند ، این بخش نظریاتی هستند که از طرف گرامشی در سالهای
بعد از ۱۹۳۰ در مشاجره و مبارزه علیه گرایشات سکتاریستی کودکان و چپ روانه
مسلط در رهبری حزب بیان شده اند ، از آن جمله میتوان به نظریات گرامشی در
مورد مناسبات بین امر خود بخودی و رهبری آگاهانه ، مرکزیت ارگانیک و مرکزیت
دموکراتیک ، انضباط ، مناسباتی که بین رهبری و سازماندهی و فرماندهی و بین
علم نظامی و علم سیاسی برقرار است ، اشاره نمود " (۵)

در این جا ضمناً صحبت از نظریات کلی در میان نیست بلکه منظور تعمقی
است که بطریق انتقاد و انتقاد از خود درباره واقعیت تاریخی جنبش کارگری و
مسائل مشخص آن در مراحل رشد مختلف بعمل میآید .

در پرتو تذکرات فوق ، مطالعات آثاری از گرامشی که در این کتاب گرد-
آوری شده صرفاً بطریق مطالعه ای تاریخی - انتقادی انجام خواهد گرفت ، یعنی
تحقیقات گرامشی و یادداشتها و مقالاتی که بخاطر تشخیص عناصر اساسی مبارزه
طبقه ای در ایتالیا و بهبود تاثیر و عمل ابزار لازم مبارزه یعنی حزب کمونیست
حزب انقلابی طبقه کارگر بعمل آمده ، بمثابه جنبه یا مقاطعی از زبرد سیاسی
و ایدالی که وی چه قبل و چه بعد از دستگیری بنه پیش برده باید بحساب آیند .
احزاب تصنعی و بخاطر اراده یک فرد و یا گروهی از افراد پدید نمی آیند ، آنها
بیانگر - یا بقول گرامشی " فهرست " - طبقات گوناگون اجتماعی میباشند ، از

این رو احزاب، همانطور که بطور تاریخی رخنه داده است، میتواند نندا ز جمله بیابانگر
وجوه و مواضع مختلف طبقات مربوطه باشند، ولی ریشه و اساس آنان را پیش از
ویژگی های حوادث سیاسی ملی در واقعیت اجتماعی جامعه ای مشخص و در یک مقطع
معینی از تاریخ زندگی آنان باید جستجو نمود.

مبدأ حرکت ما باید از اینجا باشد. و اتفاقی نیست که آثار منتخبه گرامشی
را با نقل قسمت وسیعی از مقاله کارگر کارخانه شروع میکنیم، در این مقاله
منتشره در هفته نامه "نظم نوین" مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۰ چنین میخوانیم:
"هر جامعه ای زندگی میکند و رشد مییابد چونکه بیک تولید معینی از نظر
تاریخی وابسته است؛ آنجا که تولید و کار سازمان یافته (حتی بشکل ابتدائی
آن) موجود نیست، نه جامعه ای وجود دارد و نه زندگی تاریخی. جامعه مدرن بقاء
دارد و تا مرحله کنونی رشد یافته است زیرا که به یک سیستم تولید وابسته است
سیستم تولیدی که از نظر تاریخی در وجود و طبقه مشخص میگردد. طبقه سرمایه دار
مالک ابزار تولید و طبقه کارگر که در خدمت اولی قرار گرفته و با رشته های مستمر
و هر اس از گرسنگی مرگ آور به بند کشیده میشود."

طبقات اساسی جامعه مدرن بورژوازی را سرمایه داران، مالکین ابزار تولید
و زحمت کشان مزدگیر، کارگران تشکیل میدهند. این دو طبقه، طبقاتی هستند
در آنتاگونیسم، منافع یکی در تضاد با منافع طرف دیگر قرار میگیرد، سود سرمایه
محصول استثمار پرولتاریاست، هیچ گونه آشتی در یک چنین مناسبات تولید
ممکن نیست، مبارزه سندیکائی نیز میتواند حداکثر به تغییراتی در توزیع
درآمد منجر گردد، یا اینکه درجه استثمار را تقلیل دهد و از عدم اطمینان در زندگی
پرولتاریا بکاهد ولی هرگز نمیتواند از این حد فراتر رود، زمانی که طبقه کارگر
با این واقعیت آگاهی یابد، واقعیتی که کارل مارکس تصور یسین بزرگ سوسیالیست
علمی بطور دقیق و عمیق مورد بررسی و تحلیل قرار داده است، شرایط پیدا پیش
احزاب مستقل طبقه کارگر، احزاب سوسیالیست و کمونیست، فراهم میگرددند

این احزاب سرنگونی قدرت سرمایه داران و بنیان جامعه‌ای را مبتنی بر مناسبات تولیدی کاملاً متفاوت هدف خویش قرار خواهند داد.

دردرون این طرح کلی مسئله که برای تمام یک دوران تاریخی و برای تمام کشورهای سرمایه داری صادق است، تعداد بیشماری خصوصیات ملی حادث خواهند شد که به یک سلسله پروسه‌های تاریخی در صحنه نیروهای مولده و مناسبات تولید و بالاخره به واقعیت‌های مختلف نهادهای اجتماعی و فرهنگ‌های گوناگون مربوطند،

مدرن و اشکال مختلف این مبارزه خصوصیات بین‌المللی نیز نقش بازی میکنند امکانات و حتی خود طرق رشد جنبش کارگری در یک کشور "مستقل" با امکانات و رشد آن در یک کشور مستعمره و یا بهر حال وابسته متفاوت هستند، گروه‌های مختلف بورژوازی (سرمایه داران دول بیگانه) میتوانند عدلیه جنبشی انقلابی که قادر به درهم شکستن مقاومت بورژوازی محلی باشد مستقیماً دخالت کنند و یا پشتوانه جنبشی ضد انقلابی باشند (همانطور که بعنوان مثال در اسپانیا در سال ۱۹۳۶ رخ داد)

علاوه بر این چه پویایی درونی یک کشور سرمایه داری و چه اوضاع عین المللی و اوضاع در حال تغییرند، این تغییرات گاهگاهی ذره ذره و بتدریج و گاهگاهی بالعکس غیر مترقبه و فاجعه آسا صورت میگیرد، مثلاً سرمایه داری در مرحله‌ای از رشد خویش به امپریالیسم بدل میگردد یا بدنه‌ای بحران عظیم انقلابی که پدید آید و سپس تثبیت اولین کشور سوسیالیستی یعنی اتحاد شوروی تحقق مییابد تناسب نیروها در عرصه جهانی میان طبقه کارگر و سرمایه عمیقاً دگرگون میگرددند، جنبشهای وسیع مردم مستعمرات و نیمه مستعمرات بعد از جنگ جهانی دوم منظره مبارزه طبقه‌های را در سطح جهانی مجدداً دگرگون میسازند و ...

حزب سیاسی انقلابی طبقه کارگر علی‌رغم اینکه مبداء حرکت خود را بر تضاد بین بورژوازی و طبقه کارگر قرار میدهد تمامی این عوامل داخلی و بین‌المللی را باید بتواند در مد نظر گیرد، خصوصیات ویژه‌ای که این تضاد در هر کشور مشخصی بخود

میگیرد و تغییر و تلون درونی مناسبات تولید و روابط طبقاتی ، انعکاس اوضاع بین المللی که گاهگاهی حتی اهمیت تعیین کننده ای دارند نمیتوانند در جهت ترسیم چهارچوب " پیش بینی " و " دورنمایی " در حد ممکن روشن و واقع بینانه برای تحرك و جنبش توده ها بطور مداوم از طرف پیشروان پرولتاریا موضوع تحلیل و بررسی اساسی قرار نگیرند . ولی دورنما و پیش بینی در علوم انسانی نمیتوانند بدون در نظر گرفتن اقدامات و عملیات انسانهای مجتمع تصور گردند ، گرامشی در این باره مینویسد " بطور قطع پیش بینی بمعنی نگرش صحیح بحال و گذشته ای است در حرکت : نگرش صحیح بمعنی تشخیص دقیق عناصر اساسی و ذاتی یک پروسه است ، اما تصور پیش بینی صرفاً " عینی " کاملاً بی معنی است ، هر کسی که دست به پیش بینی میزند ، در واقع در مد نظر خویش برنامه ای برای تحقق بخشیدن دارد ، ولی این بدان معنی نیست که پیش بینی همواره باید خود سرانه و مفت و مسلم و صرفاً مفرضانه انجام گیرد ، حتی میتوان گفت صرفاً بدان میزان که جنبه عینی يك پیش بینی مرتبط با برنامه ای است ، آن پیش بینی عینیست مییابد زیرا : ۱ - تنها شور و اشتیاق بشر است که قدرت و ذکاوت را برآسی بیشتری بخشیده و توانائی تشخیص را افزایش میدهد ۲ - واقعیت نتیجه تحقق اراده بشر بر جامعه اشیا است (اراده ماشین ران بر ماشین) اجتناب از هر گونه عنصر ارادی در تشخیص واقعیت و تنها احتساب اراده دیگران بمثابة اراده عینی باعث نقض واقعیت خواهد گشت ، تنها کسی که بشدت متمایل به تحقق اراده خویش است میتواند عناصر لازم این تحقق را تشخیص دهد " (۶)

این مبحث ، نظیر کلیه آثار گرامشی ، بروشنی نمایانگر مشاخرهائی است که وی علیه تعبیرات مکانیکی از مارکسیسم به پیش برده است ، تعبیراتی که بمدت زمان طولانی در ایتالیا و در خارج حکم فرما بوده اند و لنین نیز بنوبه خود علیه آنها مبارزه کرده است . این امر به تحقیق یکی از نقاط اصلی تقاطع بین گرامشی و لنین بشمار میرود ، تولیاتی این واقعیت را علیه گرامشی که

منکر جنبه‌های لنینیستی در تفکر و عمل گرامشی است، بکار می‌برد، یک چنیسن گرامشی را نمیتوان رویزیونیستی نامید ولی بهر حال گرامشی است ناسیونالیستی (یا حداقل در تضاد با انترناسیونالیسم پرولتری بصورت مشخص تاریخی خود است) تولیاتی خاطر نشان می‌سازد "لنین به مارکسیسم این خصوصیت خلا قش را اعاده نموده و دکترین مارکس را از ملا نقطی بازی‌های تعبیرات ماتریالیستی و اقتصادمآبی و پوزیتیویستی آزاد کرده است. بدین طریق مارکسیسم را به آنچه که واقعیت آنست یعنی راهنمای عمل انقلابی بدل می‌سازد" (۷) در جایی دیگر تولیاتی مینویسد "بدین ترتیب از سوئی مشاخره پیگیرانه گرامشی علیه اکونومیسم و تعبیرات اقتصادمآبانه از مارکسیسم (امری که بطور مدام در دفترهای زندان به چشم می‌خورد) و از سوی دیگر بررسی همه جانبه گرامشی که از تحلیل زیربنای اقتصادی و روابط متقابل آن با روبنای ایدآل و اجتماعی سیاسی، دورنمای سیاسی و انقلابی را استنتاج می‌نماید متعلق به جریان وسیع تفکر سیاسی لنین است" (۸)

عنصر اساسی که در این بررسی همه جانبه باید در مدنظر داشت درست همان "تحقیق اراده بشر بر جامعه اشیا" است، اراده‌ای که در جامعه مدرن بطور تصادفی و مغشوش عمل نمی‌کند، بلکه مطابق آنچه که گفته شد درست در همان گروه‌بندی‌های ویژه انسانها یعنی احزاب سیاسی تحقیق و دوام می‌یابد، بعد از اینکه آثار گرامشی بطور صحیح مطالعه شد، یعنی بررسی تئوریک و ذراتبایط با مبارزه عملی او قرار گرفت، مبارزه عملی که گرامشی با آگاهی صریح به واقعیت طبقات و مناسبات طبقاتی در ایتالیا پیش برده است، می‌توان بطور مشخصی به مسئله حزب انقلابی پرولتاریا، یعنی حزب کمونیست، بازگشت و مجدداً یکی از نقاط گرهی رابطه تفکر گرامشی و لنین را مشاهده نمود.

ارزیابی عینی از سهم لنین در علم سیاسی مدرن باید مفهوم او را از حزب در نظر گیرد و حتی ارزیابی از تفکر و فعالیت او به مثابه یک مبارز و رهبر برای این جنبه

باید تمرکز یابد .

گرامشی در این مورد نظریاتی ابراز داشته و به مراحل انقلابی و نقش حزب معانی اعاده نموده که بخاطر تطابق آن با نظریات لنین ، قابل توجه و تبیین هستند ، وی در اثر ماتریالیسم تاریخی و فلسفه بندتو کروجو چنین مینویسد

" آن سیادت‌تری که لنین تئوریزه کرده و تحقق بخشیده می‌توان واقعاً بزرگ‌متا فیزیکی " قلمداد نمود^(۹) و در همان نوشته مطلب را بدین ترتیب ادامه میدهد :

" اصول تئوریک - پراتیک سیادت‌دارای یک برده‌رسانی است و ازینرو ره آورد تئوریک مهم لنین را به فلسفه عمل باید در این زمینه جستجو نمود ، لنین همانقدر باعث پیشرفت فلسفه گشته که فلسفه باعث پیشرفت دکترین و عمل سیاسی شده است ، تحقق دستگامی سیادت‌گرا از آنجا که زمینه ایدئولوژیک جدیدی را می‌آفریند و موجد رفرم در شناخت و در روشهای شناسایی میگردد خود یک امر آگاهی و یک امر فلسفی بشمار میرود " در اینجاسخن گرامشی بزبان بسیار فشرده‌ای بیان شده است ، ولی مفهوم نظری واضح می‌باشد ، با انقلاب پرولتری و با تحقق سیادت طبقه کارگر از طریق فعالیت حزب نه تنها مناسبات تولید و از آنرو شرایط عملی هستی انسانها بلکه حتی طرز فکر آنها تغییر می‌یابد ، تحقق یک " دستگام سیادت گر " یعنی قدرت جدید پرولتری ، باعث آفرینش مضمون جدیدی از جهان می‌گردد .

با تحول واقعیت مناسبات مادی ، بطور کلی برخورد انسانها به واقعیت نیز تحول خواهد یافت و مطلقاً باعث پیشرفت در شناخت انسانها خواهد شد ، بدین ترتیب وحدت مارکسیستی تئوری و عمل (مراحل عمل) بطور عمیق و در کمال تطابق با اندیشه مارکس تعبیر می‌گردد ، اندیشه‌ای که غالباً تحریف و سوء تفاهم یافته است ؛ نه تنها تئوری برای عمل انقلابی لازم است - آنطور که معمولاً گفته می‌شود - بلکه عمل انقلابی بنوبه خود تئوری یعنی طرز فکر انسانها را تغییر می‌دهد .

اگر مطابق گفته‌های فوقی کلیدر مزچنین پروسه‌ای در آفرینش دستگام سیادت‌گر نوین یعنی درسیستمی از مناسبات طبقاتی و قدرت نهفته است و اگر آفرینش چنین

دستگاهی وجود حزبی انقلابی را مفروض میدارد، بنیان يك چنین حزبی، رشد آن و تصحیح تدریجی اشتباهات و نواقص آن به معنی عمل در جهت ایجاد تغییرات اساسی در واقعیت و نه تنها واقعیت اقتصادی و اجتماعی بلکه واقعیت فکری و اخلاقی خواهد بود.

اصولا این رفرم فکری و اخلاقی یکی از جوانب اساسی عمل حزب سیاسی انقلابی " پرنس مدرن " بشمار میرود.

گرامشی می نویسد " بخش مهمی از فعالیت پرنس مدرن باید به يك رفرم فکری و اخلاقی اختصاص یابد ... پرنس مدرن بیانگر و سازمانده رفرمی فکری و اخلاقی باید باشد، امری که متعاقبا به معنی ایجاد زمینه برای رشد بیشتر اراده جمعی ملی توده ای در جهت فرجام شکل والامر و جامعه متر اجتماع مدرن خواهد بود " و ادامه می دهد " ولی رفرمی فرهنگی، یعنی تعالی مدنی اقشار محروم جامعه آیا بدون يك رفرم اقتصادی قبلی و دگرگونی وضعیت اجتماعی این اقشار در دنیای اقتصاد میسر است؟ يك رفرم فکری و اخلاقی نمی تواند به يك برنامه رفرم اقتصادی منضم نباشد و حتی می توان گفت که يك برنامه اقتصادی درست طریقه مشخصی است که بتوسط آن هرگونه رفرم فکری و اخلاقی عرضه میگردد (۱) این اشارات و نظایر آن که بخش وسیعی از تعملات تئوریک دفترهای زندان را تشکیل می دهند، بیانگر درك عمیق گرامشی از متد مارکسیستی لنینیستی و در عین حال نشانه اصالت تحقیقات وی هستند. این نوشته ها مؤید مخالفت وی با هرگونه گرایش اقتصاد مآبانه است و در آن ها هدف غایی انقلاب سوسیالیستی، تحول شناخت و غنای شخصیت افراد شناخته می شود، ضمنا این نوشته ها بیانگر مبارزه گرامشی با مواضع مبهم روشنفکر مآبانه و نوع پرورانه و نشانه آگاهی وی باین مطلب است که تحولات در شناخت انسانها از طریق دگرگونی مناسبات تولیدی راه می گشاید و بالخره در این نوشته ها حزب اهمیت درجه اول کسب می نماید و به حزب نقش غیر قابل تفویض آموزگار، رهبر و مجمع

پیشروان راه ترقی و گذار می‌گردد ، حزب که در جای دیگر " روشنفکر کالکتیو " نامیده خواهد شد بعنوان قدرتی در نظر گرفته می‌شود که می‌تواند بموجب رشد نیروهای مولده بدل به مرکز سازمانی نیازمندیهای تاریخی گردد و این نیروهای مولده بطور مشخص در طبقه کارگر و در متحدین آن تجسم می‌شوند .

گرامشی بررسی وسیعی درباره حزب و جوانب اساسی زندگی تشکیلاتی آن بعمل می‌آورد ، همانطور که متذکر شدیم برای درک درستی از نظریات گرامشی در مورد حزب و جوانب مشخص آن باید همواره نقطه عطف ما آن شرایط واقعی باشد که به بررسیهای گرامشی ایما و اشاره داده‌اند ، کافی است یادآور شویم که دفترهای زندان بعد از تجربه تراژیک شکست و پراکندگی سازمانهای پرولتری ایتالیا توسط فاشیسم برشته تحریر درآمده‌اند .

بعد از جنگ جهانی اول علی‌رغم سطح عالی رزمندگی طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش و پیشرفت شدید نفوذ سوسیالیسم و بحران وخیم و کوبنده دولت ایتالیا و بنیادهای سنتی آن ، يك چنین شکستی حادث گشت .

گرامشی در یکی از نوشته‌های معروف خود ، بسال ۱۹۲۰ بروشنی تمام يك چنین احتمالی را پیش‌بینی کرده بود " مرحله فعلی مبارزه طبقاتی در ایتالیا مرحله ایست که سرانجام آن بدین قرار است : یا تصاحب قدرت سیاسی از طرف پرولتاریای انقلابی جهت گذار به طریقه جدید تولید و توزیع و بارآوری تولید یا عکس العمل و عشتناك از طرف طبقه مالک و کاست دولتی که از هیچ خشونتی برای اسیر ساختن پرولتاریای صنعتی و کشاورزی برای يك کار اجیرانه ابراء نخواهد داشت ، آنان بیرحمانه خواهند کوشید تا ارگانیزم‌های مبارزه سیاسی طبقه کارگر (حزب سوسیالیست) را درهم کوبیده و ارگانیزم‌های مبارزه اقتصادی (سندیکا و تعاونی‌ها) را در درون پیچ و خمهای دولت بورژوازی جای دهند " (۱۲)

در بحران دراماتیک جامعه ایتالیا ، که گرامشی در نهایت روشنی

آلترناتیوهای ممکن آن را پیش بینی می نمود، نه تنها مقاومت علیه تهاجم ارتجاع که کم کم در فاشیسم پیکره می یافت، بلکه درهم شکستن مناسبات تولیدی کهن و پیشروی بسوی سوسیالیسم مرفا با هم آهنگی و تمرکز نیروهای کارگری و دهقانی ممکن بود، گرامشی در اینجا اضافه می کند " حزب سوسیالیست متشکل از آن بخش پرولتری است که ستم فیزیکی و روحی سیستم سرمایه داری او را به ورطه جبن و خضوع سقوط نمی دهد و موفق به نجات استقلال و روحیه ابتکار عمل آگاهانه و منضبط خویش می گردد، از اینرو این حزب باید آگاهی انقلابی کلیه طبقه استثمار شده را در خود مجسم سازد. این حزب وظیفه دارد توجه توده ها را بخود جلب کرده رهنمودهای خود را به رهنمود برای تمام توده ها و خویشان را به رهبر و مغز متفکر آنان بدل گرداند " .

ولی حزب سوسیالیست ایتالیا، حزبی که در فاصله میان اواخر قرن ۱۹ و بلافاصله بعد از جنگ شکل گرفته و خصوصیت می یافت، با یک چنین ابزار انقلابی ضروری تفاوت بسیاری داشت، بالعکس تمامی جریانهای اصلی سوسیالیستی، با استثنای گروه نظم نوین، چه آنها تیکه علی نا خود را فرمیست می نامیدند و چه فرصت طلبانی که تحت شعارهای چپ روانه ماهیت اصلی خود را پنهان می ساختند از طرح مسئله پیشبرد جامعه ایتالیا بسوی سوسیالیسم عاجز بودند، این امر خصوصیتی منحصر با ایتالیا نبود. با استثنای حزب بلشویک روسیه که در رهبری آن لندن قرار داشت کم و بیش کلیه جنبشهای کارگری بین المللی ناتوانی خود را در سالهای بحرانی بین جنگ جهانی و بعد از جنگ عیان ساخته بودند. در درون این تجربیات تراژیک برای توده هائی که ده سال مبارزه کرده و بآینده چشم امید دوخته بودند، احزاب کمونیست پدید آمده و پیشروان جنبش کارگری را در سر گرفتند و بدین ترتیب بدنبال شکست انترناسیونال دوم، انترناسیونال سوم بوجود آمد.

دردنبال تفصیل وضعیت واقعی مشترك جنبشهای کشورهای مختلف اگر

بخواهیم بطور ژرفتری ویژگی مبارزه طبقاتی در ایتالیا را درک کنیم و بنا بر این نحوه گردهم آئی نیروهای پرولتری پیشرو را در ژانویه سال ۱۹۲۱ در حزب کمونیست ایتالیا بفهمیم مطابق با روش مارکسیستی و آموزش گرامشی باید به رشد تاریخی جامعه ایتالیا و مسائل اجتماعی - اقتصادی ، نهادهای اجتماعی و فرهنگی ناشی از آن از نزدیک نظر افکنیم .

این تحلیل و بررسی مشخص چه بخاطر درک میزان وخامت و عمق بحران بعد از جنگ و چه بخاطر درک فرجام آن غیر قابل اجتناب میباشد ، ولی برای یک چنین تحلیلی باید از قبل شروع کرد یعنی از نگرشی همه جانبه به نحوه اینکه دولت واحد ایتالیا بتوسط رنسانس پدید آمد و سیاستی که بورژوازی حاکم به پیش برد و تاخیر و کندی رشد اقتصادی و عمق تضادهای بنیادی که خصوصیت ویژه امپریالیسم ایتالیا را تشکیل میدهند ، بنا بر این تصادفی نیست که علاوه بر مقالات همزمان با بحران بعد از جنگ که خود ابزار عمل و تبلیغ انقلابی بشمار می آیند و علاوه بر یادداشت های زندان (۱۳) گرامشی بدین مسائل دونوشته برجسته خود را اختصاص داده است ، این دونوشته عبارتند از : تزهای درباره وضعیت ایتالیا و وظایف حزب کمونیست که تحت هدایت او در کنگره سوم حزب (لیون - ژانویه ۱۹۲۶) (۱۴) تنظیم شد و اثر " مطالبی چند درباره مسئله جنوب " (۱۵) که متأسفانه ناتمام مانده است .

پالمیرو تولیاتی در مورد تزهای کنگره لیون مینویسد " برای اولین بار یک حزب طبقه کارگر ایتالیا ، بجای آنکه به اظهارات درباره اصول و مشاجرات روزمره با طبقات حاکم و دولت اکتفا کند با خون سردی تمام و با تحلیلی تاریخی و علمی و دقیق با مسائل بنیادی اجتماعی کشور و رشد جنبش کارگری برخورد می کند و از رژیم سرمایه داری ایتالیا ، ضعفهای ارگانیک آن و عواقب سیاسی و مجموعه سیاست ارتجاعی بورژوازی تحلیل میکند و فاشیسم را در این چهارچوب قرار داده و تعریف دقیقی از آن بدست میدهد و سپس با همان دقت به تحلیل

نیروهای طبقاتی و سیاسی که وضعیت عینی آنها را بسوی يك تحول سوسیالیستی اجتماع سوق میدهد و متحدین طبقه کارگردر مبارزه علیه سرمایه داری میپردازند. گرامشی در اثر «راجع به مسئله جنوب» مسئله سیادت پرولتاریای ایتالیا را از آنجا که کاملاً به امر اتحاد و بویژه اتحاد با توده های دهقان و وابسته میدانند، مجدداً مورد موشکافی قرار میدهد. در این اثر میتوان به برخی از نظریات منظم، صریح و روشن وی در مورد نقش طبقه کارگر و وظایف آن در قبال تصاحب قدرت برخورد نمود. در این نوشته گرامشی مینویسد: «پرولتاریا بخاطر آنکه بتواند بمثابه يك طبقه حکومت کند باید خویشتن را از هرگونه بقایای کورپوراتیوی و هرگونه پیشداوری و رسوبات سندیکائی رها سازد، این امر به چه معنی است؟ بدین معنی که نه تنها کلیه تمایزات موجود بین حرفه های مختلف باید محو گردند بلکه بسیاری از پیشداوریها را بخاطر کسب اعتماد و توافق دهقانان و برخی از اقشار نیمه پرولتری شهر باید از بین برد و به خودخواهیهای آن که هنوز میتوانند در طبقه کارگر وجود داشته باشند و حتی تا زمانی که کلیه جزء گرایشهای حرفه ای در درون آن ناپدید گردند وجود خواهند داشت یا بدغلبه کرد، فلزکار، نجار، کارگر ساختمانی و غیره... بایستی نه تنها بمثابه پرولتاریا و نه بگونه فلزکار، نجار، کارگر ساختمانی و غیره بیاندیشند بلکه باید گامی دیگر به پیش گذاشته و بمثابه کارگر عضو «بقه ای بیاندیشند که در جهت کسب رهبری دهقانان و روشنفکران متمایل گشته و قادر به پیروزی است، و سوسیالیسم را میتوانند بکمک و پیروی اکثریت عظیم این اقشار اجتماعی بنیان گزارند، پرولتاریا اگر موفق بانجام این عمل نگردد به طبقه رهبر جامعه بدل نخواهد شد. و این اقشار که در ایتالیا اکثریت مردم را تشکیل میدهند بخاطر ابقاء در تحت رهبری بورژوازی بحکومت امکان مقاومت در برابر ضربات پرولتاریا و خدشی کردن آن را خواهند بخشید.» (۱۷)

در این مبحث بطور واضحی مسئله سیادت بعنوان مسئله مرکزی استراتژی

پرولتاریا و بمعنی توانائی طبقه کارگر در ایجاد و حفظ سیستمی از اتحاد با بقیه اقشار مردم علیه قدرت بورژوازی مطرح میگردد. مسئله سیادت جوانب مختلفی در کشورهای گوناگون و شرایط متفاوت تاریخی بخود میگیرد ولی بایست مجدداً تذکر داد که این امر برای پیروزی مبارزه انقلابی پرولتاریا همواره دارای اهمیت مرکزی است. لنین در روسیه توانست بطریق اتحاد با توده‌های بیشمار دهقانان فقیر قدرت سوسیالیستی را عملی و استوار سازد و درست اینجاست که مجدداً تفکر گرامشی ب‌النین و فعالیت مشخص این رهبر کبیر روس ارتباط مییابد. علاوه بر این مسئله سیادت و اتحاد طبقاتی دارای ارتباط فشرده‌ای با نقش حزب هستند، این دو مسئله از طرف گرامشی در درون مجادله مداومی با جریان‌ات " خود بخودی " و " سکتاریستی " ابراز میگردند و این جریان‌ات در برگرفته نظریاتی میباشند که در جامعه سندیکالیسم انقلابی دست به تحریف مارکسیسم میزنند، و مهمترین تئوریسین آن در سطح اروپا جرج سورل میباشد ولی بهر حال جریان مذکور در عمل اشکال مختلف و اغلب بفرنج و معوجی بخود میگیرد.

گرامشی که به مدت طولانی در زمینه تئوریک و پراتیک مبارزه‌ای را علیه " چپ‌نمایی " سندیکالیست‌های ایتالیایی به پیش برده بود در دفترهای زندان مجدداً با این مطلب باز میگردد و با تعمیق بررسی، ریشه‌های ایدئولوژیک بورژوازی این چنین مواضعی را برملا میسازد. در زمانی که وی "مسئله جنوب" را برشته تحریر در میآورد، مبارزه علیه سکتاریسم و چپ‌روی در درون احزاب جوان کمونیست قبلاً از طرف انترناسیونال سوم و مشخصاً بتوسط لنین به پیش برده شده است، لنین در صفحات اول نوشته خود " بیماری کودکی چپ‌روی در کمونیسم " با بررسی رابطه آرگانیک میان وجود انضباط و تشکل در حزب و توانائی آن در اعمال سیادت خویش تاکید مینماید، در تحلیل از اینکته " انضباط در حزب انقلابی پرولتاریا بر چه اساسی متکی است " بدنبال روشن ساختن عنصر درجه اول این

انضباط یعنی " آگاهی پیشروان پرولتاریا و فداکاری آنان در راه انقلاب و پایداری و از خودگذشتگی و قهرمانی آنان " چنین ادامه میدهد که در درجه دوم از آنجا که " وی قادر است با وسیعترین توده زحمتکشان و در نوبت اول با توده پرولتر و همچنین با توده زحمتکشان غیر پرولتر ارتباط برقرار سازد، نزدیک گردد و تا درجه معینی حتی با آن درآمیزد " (۱۱۸) بنا بر این برای سیادت پرولتاریا نه تنها انضباط و تشکیلات ضروری است بلکه طرح مسئله سیادت بنوبه خود بروی یکپارچگی و انضباط در حزب تاثیر گذاشته و بدان خصوصیت حزبی غیر متظاهر و غیر فرمال ولی ضمنا فعال و خلاق میبخشد .

تصادفی نیست که لنین در یکی از ضامم اثر خود در باره چپ روی علیه برخی از نظریات حزب کمونیست ایتالیا تحت رهبری بوردیگا مشاخره مینماید ، مبارزه گرامشی علیه سکتاریسم بوردیگا بارها مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است و مسلما نوشته‌هایی که می‌خواهیم مورد بررسی قرار دهیم یعنی تزه‌های کنگره لیون و " مسئله جنوب " هر دو تحت تاثیر مبارزه عقیدتی و سیاسی گرامشی برای تصحیح خط مشی تئوریک و پراتیک حزب میباشند . میتوان گفت که بطور کلی در مرکز توجه فکری (وهم چنین عملی) گرامشی مسئله سیادت در ارتباط با مبارزه علیه فرصت طلبی و سازشکاری و علیه چپ روی سکتاریستی قرار دارد . این مبارزه توسعه‌ای اساسی به مارکسیسم لنینیسم و سیاست احزاب کارگری بخشیده است . گرامشی در نوشته معروف تحلیل اوضاع و مناسبات نیروها بزبان پیچیده تری آنچه را که در " مسئله جنوب " گفته شده مجددا بیان داشته و میگوید " جنبه سومی از مناسبات نیروها ، آنجائی است که آگاهی به منافع ورشد حال و آتی آن حاصل میگردد و این منافع از حیثه کورپوراتیوی گروه صرفا اقتصادی فراتر میروند و میتوانند بمنافع گروه‌های دیگر متبوع بدل گردند و با یستی تبدیل شوند و این مرحله‌ای است صرفا سیاسی که نشانه گذار کاملی از عرصه سامان به سامانهای عظیم پیچیده بوده و مرحله‌ای است که در آن ایدئولوژیهای نطفه‌ای

پیشین "حزب" گردند و در مقابل و در مبارزه با هم درآیند تا آنجا که تنها یکی از آنان و یا حداقل تنها مجموعه‌ای از آنان به چیرگی و تحمیل و اشاعه خود در تمامی عرصه اجتماعی بگراید و بدین ترتیب علاوه بر تعیین یگانگی هدفهای اقتصادی و سیاسی یگانگی فکری و اخلاقی را موجود شود و کلید مسائلی را که مبارزه نه در سطح کورپوراتیوی بلکه در سطح "جهانشمول" برگردان منظور است بنهادند (۱۹) و سیادت یک گروه اجتماعی اساسی را بر مجموعه‌ای از گروههای متبوع بیا فریند" یکبار دیگر در این مبحث را بطله ارگانیک میان تشکیل حزب مستقل طبقه کارگر و نضج مضمون سیادت با برجستگی تمام مطرح شده و پروسه ضرورت ذاتی آن مورد تحلیل و بررسی قرار میگیرد، یک حزب سیاسی انقلابی پرولتاریا تنها زمانی پدیدار گشته و استوار میگردد که طبقه کارگر با استقلال خود آگاهی یابد و در جهت تحمیل نیروی مترقی و تحول‌گرای خویش متمایل گشته و به اهرم تعیین کننده پروسه‌ای بدل میشود که اقشار و گروههای دیگر اجتماعی را نیز دربر میگیرد، ولی تشکیل این چنین حزبی از آنجا که خود جنبه‌ای از واقعیت عینی است که در درون آن مبارزه طبقاتی عملی میشود "تناسب نیروها را بنفع این طبقه انقلابی تغییر میدهد، در شرایط عینی حتی "عنصر تعیین کننده هر اوضاعی نیروی مستمرا متشکل و آماده است که در زمان مساعد بتوان به پیشرانند (و مساعد بودن این زمان از آنجا است که یک چنین نیروی وجود داشته و از اشتیاق به مبارزه لبریز باشد) بنا بر این پرداختن منظم و صبورانه به ایجاب و رشد و هماهنگ و یکپارچه و آگاه بنیروی خود ساختن یک چنین نیروی وظیفه اساسی ما را تشکیل میدهد" (۲۰)

بنا بر این همانطور که مشاهده کردیم از نقطه نظرهای گوناگون توجه گرامشی متمرکز به حزب و نقش آنست، قبلا اشاره کردیم که نظریات گرامشی به حزب مشخصی یعنی به حزب کمونیست ایتالیا معطوف است و به برخی از جوانب مرکزی رشد و ضرورت‌های ویژه آن برخورد مینماید، با مطالعه منقدانه نوشته‌های

گرامشی و در پرتو وقایع درونی جنبش کارگری میتوان باسانی متوجه شد که نظریات وی حتی میتوانند عمومیت یافته و بهر حال همواره مورد توجه قرار گیرند.

از یادداشت‌های گرامشی درباره حزب و زندگی داخلی آن بسادگی میتوان به رابطه بسیاری از نکته‌نظری‌های اندیشه‌او و لنین پی برد، ولی تجربه لنینیستی همواره از طرف گرامشی در خلال مسائل داخلی جنبش کارگری ایتالیا مورد نظر قرار گرفته و بطور وسیعتری در افق تاریخی و فرهنگی مختص ایتالیا جای‌گزین شده است.

برای مثال نوشته مفصل گرامشی درباره "حزب کمونیست" (۲۱) و بویژه بخشی از آن که بررسی شرایط ضروری ایجاد و تثبیت حزب اختصاص دارد قابل توجه است، این نوشته یکی از آن مباحثی است که در آن تعمق گرامشی با دقت و روشنی ویژه‌ای در درون واقعیت نفوذ میکند. و بهر حال در اینجا نیز میتوان براحتی متوجه شد آنچه که در مرکز توجه گرامشی قرار دارد بطور مشخص گذشته از بررسی علمی و کوشش در جهت تعمیم آن عطف به شرایط تاریخی واقعی فعالیت حزب کمونیست ایتالیا است، یکی از نگرانی‌های شدید گرامشی اینست که دیکتاتور فاشیستی احتمالاً بتواند حزبی را که وی برای تشکیل دشوار آن فعالیت زیادی متحمل گشته در هم بشکند، از این رو بررسی وی - درست شبیه حالت "پرنس" ماکیاولی - هرچه بیشتر جنبه واقع‌بینانه و علمی تری بخود میگیرد و هرچه بیشتر نتیجه تجربیات و دشواری‌های استانه گرامشی در درون آن زندگی کرده و رنج کشیده و نتیجه شور و شوق سیاسی است که اندیشه و آگاهی وی در زمینه آن تحریک و پیوند یافته است. همانقدر بیشتر در ایتالیای میگردد. بهمین جنبه‌های در ایتالیای که مبین تمایل اراده برای تغییر واقعیت است میتوان در بسیاری از مباحث مختص به انضباط، نحوه رهبری و رابطه میان رهبران و رهروان برخورد نمود، منظور مسئله اینست که گرامشی از او آن جوانی عمیقاً بدان پی برده بود، وی در شماره واحد "شهر آینده" در اوایل سال ۱۹۱۷ مینویسد "انضباط بورژوازی

تنها نیروئی است که دستگاه بورژوائی را استحکام میبخشد ، باید این انضباط را با انضباط مقابله نمود ، اما انضباط بورژوائی امریست مکانیکی و مستبدانه انضباط سوسیالیستی مستقلانه و داوطلبانه است ، کسی که انضباط سوسیالیستی را میپذیرد سوسیالیست است و یا میخواهد بطور کاملتری سوسیالیست باشد و کسی که سوسیالیست است و یا میخواهد سوسیالیست باشد هرگز مطیع و فرمانبر نخواهد بود : وی کسی است که از خود دستور میگیرد و بزندگی و هوسها و امیال ناهمگون خویش نظم میبخشد ، حیرت آور خواهد بود اگر اشخاص در حالیکه بدون کوچکترین دم زدنی در بسیاری از موارد مطیع انضباطی هستند که برای شان قابل درک و احساس نیست نتوانند مطابق با خط و مشی عمل کنند که خود در ترسیم و حفظ پیگیرانه آن سهم اندزیر این امر از خصوصیات انضباطی داوطلبانه است ، یعنی اینکه این انضباط بزندگی و اندیشه کسی که آنرا مراعات میکند تبدیل میگردد ، انضباطی که دولت بورژوازی به شهروندان تحمیل میکند آنان را به اشخاصی مطیع بدل میسازد که تصور میکنند در جریان حوادث آنان نیز نقشی دارند ، انضباط حزب سوسیالیست از اشخاص مطیع شهروند میسازد : شهروندی که در حال حاضر بخاطر کسب آگاهی به شخصیت خویش و از آنجا که احساس میکند این شخصیت او مقید بوده و نمیتواند آزادانه تحقق یابد بقیام برخاسته است" (۲۲)

در این بخش از آثار دوران جوانی به مفهوم انضباط حزبی هنوز از نقطه نظرهای کلی برخوردار شده است و تاکید بر جنبه های اخلاقی تعهد يك مبارز است ولی همین جا هم نکته ای نمودار میگردد که بکرات از طرف گرامشی در نوشته های دوران بعدی وی از سر گرفته و تاکید خواهد گشت ، این نکته عبارت از این است که باید با " هوس" ها و " امیال ناهمگون " توسط انضباط آگاهانه و داوطلبانه و " نظم در زندگی " مقابله نمود ، برای اینکه يك چنین مقابله ای بطور مشخص درك شود میبایست آنرا در ارتباط با نظریات گرامشی گردآوری شده در کتاب گذشته و حال راجع به برخی از جوانب " خصوصیت ایتالیائیها " قرار داد ، از

جمله این خصوصیات عبارتند از : اندیویدوالیسم ، غیرسیاسی بودن و غیره . . . زمانیکه گرامشی باین موضوعات اشاره میکند آنرا از طرفی منوط به ویژگیهای منفی احزاب سیاسی ایتالیا و کمبود مهمی که آنها تاکنون در تربیت افراد با انضباط داشته‌اند می‌داند و از طرف دیگر مسئولیت‌سنگین طبقه حاکم بورژوازی را قلمداد مینماید ، بدین ترتیب مسئله مشخص " انضباط حزبی " به زمینه وسیع‌تری از نظر تاریخی ارتباط می‌یابد . یعنی این مسئله جنبه‌ای از ساختمان يك حزب طراز نوین " می‌گردد که قادر برفع نواقص وضعیهای مشخصه احزاب سنتی می‌باشد ، نقایصی که ضمناً بنوبه خود انعکاسی از عوامل مربوط به واقعیت‌های ایتالیا هستند .

گرامشی در بین این عوامل توجه ویژه‌ای به خصوصیات تاریخی و اجتماعی روشنفکران ایتالیائی و نقشی که این روشنفکران در چهارچوب مناسبات طبقاتی ایفا نموده‌اند ، معطوف میدارد ، این توجه از يك سلسله عناصر تفکر گرامشی سرچشمه می‌گیرند که آنها را بدین ترتیب میتوان بیان کرد . اعتقاد گرامشی بر اینکه پیروزی طبقه کارگر وابسته به توفیق آن در هدایت روشنفکران میباشد قائل شدن اهمیت به مدارس و وسائل آموزشی بطور کلی ، رابطه میان شکل‌بندی روشنفکران ارگانیک پرولتاریا و پیدایش طبقه حاکم جدید ، ضرورت عمیقاً محسوس رشد تئوریک مارکسیسم و نبرد ایدال علیه جریان‌های فکری بورژوازی .

تحقیقات گرامشی درباره روشنفکران را با یدیکی از ره آورده‌های بزرگ وی به " علوم سیاسی " مصوب داشت ، مطابق متدولوژی ماتریالیسم تاریخی این تحقیقات بر زمینه بررسی غالباً موشکافانه‌ای درباره نقش و عملکرد روشنفکران ایتالیائی در عصر مفاصل یعنی بعد از ناس انجام گرفته‌اند .

چهارچوب غنی مختلف‌الوجهی که از آن منتج میشود ضرورتاً در برگیرنده مقولاتی است که برای درک وقایع تاریخی کشور ما و ضرورت‌هایی که در برابر طبقه کارگر برای تحقق سیادت خویش قرار دارد دارای اهمیت تعیین‌کننده‌ای است .

در این تحلیل و بررسی تاثیر روحانیون و اتیکان ، شکل‌بندی طبقه حاکم زمان رنسانس و بعد از اتحاد ایتالیا ، رابطه بین روشنفکران و توده های مردم و دیگر موضوعات مهم مطرح میباشند ، اثرات گرامشی در يك چنین بافت فکری غنی و روشن علی‌رغم پراکندگی خود رابطه بین مسئله روشنفکران دیگر و جوانب اساسی فعالیت سیاسی را بصراحت معلوم گردانده و منظره مبارزه طبقاتی را در ایتالیا غنی میسازند ، همانطوریکه اشاره کردیم بهر حال میتوان گفت که نکته اساسی در درون کلیه این مسائل ضرورت استقرار رسوم جدید فکری و اخلاقی است . گرامشی در یادآوری نقشی که نظم نوین بعد از چندین سال ایفا کرده چنین می نویسد :

" در دنیای مدرن ، آموزش فنی که بستگی تام به کار صنعتی - حتی به ابتدائی ترین و بی کیفیت ترین نوع آن - دارد ، پایه نوع نوین روشنفکران باید تشکیل دهد ."

به روی این پایه است که هفته نامه " نظم نوین " کار کرده است تا برخی از اشکال " روشنفکری گری " نوین را توسعه بخشد و شیوه های تازه ای برای درك آن برقرار نماید و این یکی از دلایل موفقیت این هفته نامه بوده است .

چه این شیوه طرح مسئله بخواسته های نهان پاسخ میدهد و منطبق بر رشد اشکال واقعی زندگی است ، علت وجود روشنفکر نوین دیگر نمیتواند تنها فعالیت باشد یعنی عامل محرك خارجی و موقتی شور و احساسات . بلکه عبارتست از شرکت فعال روشنفکر در زندگی بعنوان سازنده ، سازماندهنده و " قانع کننده داعمی " چون روشنفکر دیگر تنها يك سخن ران نیست و بمناسبت اینکه چیزی بیشتر از يك فکر ریاضی تجریدی دارد ، لذا از مرحله فن - کار به مرحله فن - علم میرسد و بدرك او مانستی تاریخ ناثل میشود که بدون آن تنها يك " متخصص " باقی میماند و " رهبر " دیگر نمیشود (رهبر یعنی متخصص سیاسی) . (۳۳)

در این مقدمه کوشش کردیم بطور خلاصه فهرستی از مطالب و نکاتی را که خواننده در این آثار منتخب از نوشته های گرامشی با آنها برخورد خواهد کرد

بر شماریم ، اینکار را بیس از همه با نقل قول و تفسیر از سایر نوشته های گرامشی انجام دادیم . منظور ما این بود که وحدت ارگانیک اندیشه گرامشی را خاطر نشان ساخته و مطالعه کاملتر آثاری را ترویج نمائیم ، این مطالعه و تحقیق در گشودن افق دید فرهنگی ما و در درک بهتر زمینه های واقعی مبارزه طبقاتی کشور ما موثر خواهند بود . بکرات گفته شده است که اندیشه گرامشی به فرهنگ ایتالیا در مجموع آن ونه به "یک جانب" از آن تعلق دارد ، واقعیت این است که " این جانب" یعنی حزب کمونیست گرامشی با تچنان نضح و آگاهی در شناختن مقاصد خویش نائل گشته که هدف فعالیت و تیرد ایدال خویش را نه تنها در تأمین منافع طبقه کارگر و متحدین طبیعی آن ، بلکه در تجدید حیات ملی از طریق تغییر مناسبات تولید تشخیص میدهد و این تنها هدفی است که میتواند کشور ما را به درجه والایی از تمدن ارتقاء دهد .

ماریو سپینلا

• این مقدمه بوسیله ماریو سپینلا ، محقق و مورخ مارکسیست ایتالیایی برای چاپ ایتالیایی کتاب " عناصر سیاست" گرامشی که در سال ۱۹۷۴ از طرف Editori Riuniti انتشار یافته ، نوشته شده است .

یادداشتها

- ۱- پالمیروتولیاتسی "لنینیسم در تفکر و عمل" گرامشی (یادداشتها)
"Il leninismo nel pensiero e nel azione" di A. Gramsci (Appunti)
نقل از کتاب مطالعات درباره گرامشی صفحه ۱۵ Studi Gramsciani
منتشره از Editori Riuniti سال ۱۹۵۸
- ۲- آنتونیو گرامشی، یادداشتها در باره ماکیاولی، درباره سیاست و حکومت مدرن، این نوشته را از این بعد باختصار "ماکیاولی" خواهیم نامید. صفحه ۶-۷
A. Gramsci, Note sul Machiavelli; sulla politica e sullo stato moderno
- ۳- "ماکیاولی" صفحه ۸-۹
- ۴- "ماکیاولی" صفحه ۵
- ۵- پالمیروتولیاتسی - از نوشته مذکور در شماره (۱) - صفحه ۱۶
- ۶- "ماکیاولی" صفحه ۳۸
- ۷- نقل از کتاب مطالعات درباره گرامشی صفحه ۴۳
- ۸- همانجا صفحه ۲۴
- ۹- آنتونیو گرامشی - ماتریالیسم تاریخی و فلسفه بنه دتوکروچه صفحه ۳۲
A. Gramsci, il materialismo e la filosofia di Benedetto Croce .
- ۱۰- همانجا صفحه ۳۹
- ۱۱- "ماکیاولی" صفحه ۸
- ۱۲- این نوشته عبارت از رساله‌ای است که از طرف نمایندگان حوزه سوسیالیستی و فدراسیون محلی تورینو به شورای محلی حزب سوسیالیست در میلان ارائه شده است این نوشته در "نظم نوین" بتاريخ ۸ مه ۱۹۲۰ چاپ گشته و اکنون در مجله "نظم نوین" صفحه ۱۱۶-۱۳۳ انتشار یافته است.
- ۱۳- میتوان بویژه بکتاب Sul Risorgimento منتشره از طرف Editori Riuniti (۱۹۵۹) مراجعه نمود.
- ۱۴- مجدداً در "سی سال زندگی و مبارزه حزب کمونیست ایتالیا"
Trent'anni di vita e di lotta del PCI
Quaderni di Rinascita 1951 منتشر شده است.

۱۵- آنتونیو گرامشی « مسئله جنوب » منتشره از Edizioni Rinascita
1951,

۱۶- پالمیرو تولیاتی « حزب کمونیست ایتالیا »
منتشره از Editori Riuniti
Italiano, P. 541

۱۷- « مسئله جنوب »

۱۸- لنین « بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم » ، آثار منتخبه لنین بزبان
فارسی جلد دوم (قسمت دوم) صفحه ۴۱۲ - اداره نشریات بزبانهای فارسی
مسکو - سال ۱۹۵۷

۱۹- « ماکیاولی » صفحه ۴۶

۲۰- همانجا صفحه ۴۹ - ۵۰

۲۱- این مقاله در همین کتاب چاپ شده است .

۲۲- از نوشته های جوانی گرامشی صفحه ۸۰ - ۸۱

۲۳- آنتونیو گرامشی - روشنفکران و سازمان دهی فرهنگ - صفحه ۷

A. Gramsci , gli intellettuali e l'organizzazione
della cultura,

پیدایش روشنفکران * (۱)

آیا روشنفکران گروه اجتماعی مستقلی به شمار میروند و یا اینکه هرگسروه اجتماعی دارای دسته روشنفکر متخصص به خود است؟ مسأله بفرنج است چون تا کنون پیدایش دسته‌های گوناگون روشنفکران، در طی جریان تاریخی واقعی خود، اشکال مختلفی داشته است مهم‌ترین این شکلهای دست‌کم دو تا است:

۱- هرگروه اجتماعی که در بستر اصلی يك نقش اساسی در جهان تولید زائیده میشود، در عین حال با خود به طور ارگانیك يك یا چند لایه روشنفکر بوجود می‌آورد و این لایه یا لایه‌های روشنفکری هستند که همگونی و آگاهی به نقش ویژه خود را به آن گروه اجتماعی می‌دهند چه در زمینه اقتصادی و چه در زمینه‌های اجتماعی: بسک بنگاه سرمایه‌داری با خود متخصص صنعتی و دانشمندان اقتصادی و تشکیلات فرهنگی و حقوقی نو و... به وجود می‌آورد. باید توجه کرد که رئیس يك بنگاه، معرف يك پرورش (۲) اجتماعی عالی است که تاحدی ظرفیت مدیریت و ظرفیت فنی دارد (یعنی ظرفیت فکری) و نیز باید که تاحدی ظرفیت فنی در خارج از جو محدود فعالیت و ابتکار خود را دارا باشد، لا اقل در رشته‌هایی از تولید اقتصادی که به پیشه او نزدیکتر است (باید سازمان دهند، توده‌های انسانی باشد، باید به «اعتماد» مشتریان به بنگاه و خریداران به کالا، نظم و سازمان دهد و غیره...)

اگر نه همه رؤسای بنگاهها، دست‌کم نخبه‌ای از آنان باید به طور کلی قادر به سازمان‌دهی اجتماعی باشند، از مجموعه ارگانیزم پیچیده سرویسهای خودشان گرفته تا ارگانیزم دولت. چون لازم است که بهترین شرائط را برای انکشاف طبقه خود ایجاد نمایند و یا لا اقل باید قابلیت این را داشته باشند که «مستخدمان»

(کارمندان فنی) خود را که این نقش‌سازمان دهی ارتباط بنگاه با خارج را به عهده میگیرند، انتخاب کنند.

مشاهده میشود که روشنفکران ارگانیکی که هر طبقه اجتماعی جدید با خود به وجود می‌آورد و در طی رشد تدریجی خود پرورش میدهد، در اغلب موارد "متخصص" در برخی از جنبه‌های فعالیتی ابتدائی از نوع اجتماعی جدیدی است که طبقه نوین آنرا به وجود آورده است. (۳)

خانه‌های دوران ملوک الطوائفی نیز دارای میزانی ظرفیت فنی در زمینه نظامی بودند و درست زمانی که اشرافیت انحصار صلاحیت در زمینه فنی - نظامی را از دست داد، بحران ملوک الطوائفی شروع شد. اما مسأله پیدایش روشنفکران در دنیای فتووالی و جهان کلاسیک ما قبل آن مسأله‌ای است دیگر که باید جداگانه بررسی کرد: این پیدایش و پرورش راهپائی را پیموده‌اند و اشکالی بخود گرفته‌اند که باید بطور مشخص مطالعه شوند. و همچنین قابل توجه است که توده دهقانان با آنکه دارای یک نقش اساسی در تولید بوده‌اند، روشنفکران "ارگانیکی" خاص خود را به وجود نمی‌آورند و نیز هیچ قشر روشنفکر "سنتی" را به خود "جذب" نمی‌کنند. با آنکه لایه‌های دیگر اجتماعی، تعداد زیادی از روشنفکران خود را از توده‌های دهقانی میگیرند و بخش بزرگی از روشنفکران "سنتی" ریشه‌های دهقانی دارند.

۲- اما هر گروه اجتماعی "اصلی" (۴) که از ساختمان اقتصادی پیشین سرچشمه میگیرد و از حیث تاریخی رومیآید - و این خود یکی از جهات رشد آن ساختمان اقتصادی کهنه است - همیشه (لا اقل آنچه تاریخ تا کنون نشان داده است) بر سر راه خود به دسته‌هایی از روشنفکران برخورد میکند که پیش از این گروه هم وجود داشته‌اند. این روشنفکران به علاوه، بعنوان نوعی مداومت تاریخی به حساب می‌آیند که حتی با بفرنج‌ترین و اساسی‌ترین تحولات اشکال اجتماعی و سیاسی گسست پیدا نکرده است.

مظهر این دسته از روشنفکران ، روحانیون هستند که مدت‌های دراز (یعنی در سراسر مرحله تاریخی‌ای که تا حدی به این انحصار شناخته می‌شود) انحصار برخی از سرویس‌های مهم را دارا بودند از قبیل ایده‌تولوژی مذهبی یعنی فلسفه و علم آن زمان به اضافه مدرسه ، تعلیمات ، اخلاق ، عدالت ، خیریه ، مساعدت و غیره ... دسته روحانیون را میتوان به عنوان دسته روشنفکرانی که به نحوی "ارگانیک" به اشرفیت زمین وابسته اند در نظر گرفت . آنان از نظر حقوقی از مزایای اشرفیت برخوردار بودند و نیز با اشراف در اعمال مالکیت فئودالی زمین و برخورداری از امتیازات " دولت " (۵) وابسته به مالکیت سهام بودند (۶) .

اما این انحصار توسط روحانیون (۷) ، بدون مبارزه و بدون محرومیت انجام نشد . بدین ترتیب می‌بینیم که دسته‌های دیگر روشنفکر به اشکال گوناگون بوجود می‌آیند (که با جداگانه مطالعه شود) که از تحکیم قدرت مرکزی سلطان تسا حد استبداد کم‌گرفته و رشد کردند . اشرفیت " قضائی " با امتیازات مخصوص و شرکاء مندان اداری و غیره ... و یادانشمندان و تئوری دانان و فلاسفه غیر مذهبی و الخ ... بدین ترتیب پیدایش می‌یابند .

از آنجا که این دسته‌های گوناگون روشنفکر سنتی یا یک روحیه " هم‌بستگی صنفی " خود و تخصص خود را نوعی مداومت تاریخی بدون گسست احساس می‌کنند از اینرو خودشان را جدا و مستقل از گروه اجتماعی مسلط فرض مینمایند .

این جهت‌گیری درباره خود ، از نظر ایده‌تولوژیکی و سیاسی بی‌اهمیت نیست چه تمامی فلسفه‌آلیستی را میتوان مربوط به جهت‌گیری این کمپلکس اجتماعی یعنی روشنفکران دانست و میتوان آثار این خیال پرستی اجتماعی را که سبب میشود تا روشنفکران خود را " مستقل " و " جدا " دارای خصایل ویژه و ... بدانند معین کرد .

با اینهمه باید یادآور شد که اگر پاپ و رأس سلسله مراتب کلیسا ، خود را بیشتر به مسیح و حواریون نزدیک میدانند تا سناتور آنیلی یا سناتور بنی

در مورد مثلا جنتیله و کروچه قضیه غیر از اینست . کروچه بخصوص خود را خیلی نزدیک به ارسطو و افلاطون میداندا ما به هیچ وجه پنهان نمیکنند که با آنیلی و بنی هم بستگی دارد و درست در همین نکته است که باید مهمترین خصلت فلسفه کروچه را جست . (آنیلی و بنی نمایندگان سرمایه داری ایتالیا بودند . اولی از سهامداران عمده " فیات " و دومی از سهامداران عمده " مونته کاتینی ") حد " اعلایی قبول واژه روشنفکر کدام است ؟ آیا میتوان معیار واحدی برای مشخص کردن تمام فعالیت های روشنفکری مختلف و پراکنده یافت که در عین حال این فعالیتها را بطور عمده از دیگر گروههای اجتماعی متمایز کند ؟ رایج ترین اشتباه در شیوه بررسی به نظر من آن است که این معیار تمیز در ذات فعالیت روشنفکری جستجو میشود و نه در مجموعه دستگاه روابطی که در آن ، این فعالیتها (و در نتیجه گروههایی که معرف آنند) در بطن کمپلکس روابط اجتماعی قرار میگیرند در واقع مثلا يك کارگر یا پرولتر ، بطور ویژه به کاریدی یا با ابزار مشخص نمیشود . بلکه مشخص میشود به آن کاری که در شرایط معین و در روابط اجتماعی معین انجام میدهد . (و تازه کار کاملاً بدنی وجود ندارد و اصطلاح " گوریل اهلی شده " تايلور TAYLOR کنا به است که حدی را در يك جهت معین میکند . یعنی در هر کار بدنی ، هر چه قدر هم که مکانیکی و پست باشد يك حداقل تخصصی فنی وجود دارد یعنی يك حداقل فعالیت فکری سازنده) . و دیدیم که رئیس يك بنگاه به مناسبت نقشش می باید که تا حدودی دارای تخصص از نوع روشنفکری باشد در حالی که شخصیت اجتماعی اش نه به این تخصص بلکه به روابط اجتماعی کلی که درست موقعیت وی را در صنعت معین میکند ، مشخص میشود .

بدین مناسبت میتوان گفت که تمامی مردم روشنفکرند ولی تمامی مردم در اجتماع نقش روشنفکر را به عهده ندارند^(۸) . وقتی که روشنفکر را از غیر روشنفکر جدا میکنیم ، در واقع مرادمان نقش اجتماعی بلا واسطه دسته حرفه ای روشنفکران است . یعنی در نظر میگیریم جهتی را که سنگین ترین و زنده ترین فعالیت

حرفه‌ای ویژه ، در آن قرار دارد : در فعالیت فکری یا در کار عضلانی و عصبی .
معنای این حرف آنست که اگر میتوانیم از روشنفکران صحبت کنیم ، از غیر
روشنفکران دیگر نمیتوانیم حرف بزنیم . چون غیر روشنفکر وجود ندارد . اما خود
تناسب بین کوشش و فعالیت فکری - مغزی و کوشش عضلانی - عصبی همیشه برابر
نیست . بدین ترتیب درجات مختلفی از فعالیت روشنفکری ویژه داریم . هیچ
فعالیت بشری نیست که در آن هیچ نوع دخالت فکری وجود نداشته باشد . نمیتوان
" انسان سازنده " (Homo Faber) را از " انسان شناسنده " (Homo
Sapiens) جدا کرد . و بالاخره هر انسانی در خارج از پیشه اش نوعی فعالیت
فکری دارد : فیلسوف است ، اهل هنر است ، اهل ذوق است ، در یک نوع جهان بینی
شرکت دارد ، یک راه و رسم اخلاقی آگاهانه دارد و بنا بر این در تثبیت یا تغییر یک
جهان بینی شریک است . یعنی در ایجاد شیوه های نومی در تفکر شریک است .
بنا بر این ، مسأله ایجاد قشری نو از روشنفکران عبارتست از پرورش
منقدانه فعالیت فکری که هر کس کم و بیش دارد ، با تغییر نسبت آن با کار و کوشش
عضلانی - عصبی ، برای رسیدن به یک تعادل جدید ، آن چنانکه فعالیت عضلانی
- عصبی به عنوان عنصری از فعالیت عملی عمومی که دنیای مادی و اجتماعی
را دامنه نمیکند ، خود به پایه یک جهان بینی جدید و کامل مبدل شود .
نمونه سنتی و نمونه متداول روشنفکران همان ادیب و فیلسوف و هنرمند
است ، یا باین ترتیب روزنامه نگاران نیز که خود را جزء ادبا و فلاسفه و هنرمندان
حساب میکنند فکر میکنند که روشنفکران " حقیقی " اند . در دنیای مدرن ، آموزش
فنی که بستگی تام به کار صنعتی - حتی به ابتدائی ترین و بی کیفیت ترین نوع
آن - دارد ، پایه نوع نوین روشنفکر را باید تشکیل دهد .
به روی این پایه است که هفته نامه Ordine Nuovo کار کرده است تا برخی
از اشکال " روشنفکری گری " نوین را توسعه بخشد و شیوه های تازه ای برای
درک آن برقرار نماید و این یکی از دلایل موفقیت این هفته نامه بوده است .

چه این شیوه طرح مسئله بخواسته‌های نهان پاسخ میدهد و منطبق بر رشد اشکال واقعی زندگی است. علت وجود روشنفکر نوین دیگر نمیتواند تنها فصاحت باشد یعنی عامل محرك خارجی و موقتی شور و احساسات. بلکه عبارتست از شرکت فعال روشنفکر در زندگی بعنوان سازنده، سازماندهنده و "قانع کننده دائمی". چون روشنفکر دیگر تنها يك سخن ران نیست و بمناسبت اینکه چیزی بیشتر از يسك فکر ریاضی تجربیدی دارد، لذا از مرحله فن - کار به مرحله فن - علم میرسد و بدرك او مانع تاریخی نائل میشود که بدون آن تنها يك "متخصص" باقی میماند و "رهبر" دیگر نمیشود (رهبر یعنی متخصص + سیاسی).

بدین ترتیب است که از لحاظ تاریخی دسته های متخصص از راه اعمال نقش روشنفکری بوجود می آیند، این دسته های روشنفکر در ارتباطند با تمامی گروههای اجتماعی و بویژه با مهمترین آنها و در رابطه با گروه اجتماعی مسلط است که بنحوی وسیعتر پرورش می یابند.

یکی از مهمترین خطوط مشخصه هر گروهی که در تکاپوی بدست گرفتن قدرت است، مبارزه ایست که در جهت جذب و تسخیر "ایدئولوژیکی" روشنفکران سنتی میکند. هر قدر آن گروه اجتماعی روشنفکران "ارگانیک" خود را بیشتر رشد داده باشد، بهمان اندازه جذب و تسخیر روشنفکران سنتی را سریعتر و مؤثرتر انجام میدهد.

رشد بسیار زیادی که در زمینه فعالیت و تشکیلات مدارس (بمعنای وسیع کلمه) در جوامعی که از دنیای قرون وسطایی بیرون آمده اند انجام شده است نشان میدهد که در دنیای مدرن دسته های مختلف روشنفکران و نقش آنان تا چه اندازه دارای اهمیت است. همانطور که سعی شده است که "ظرفیت کار فکری" هر فرد را عمیقتر و گسترده تر کنند همانطور هم کوشش شده است که تخصصها را زیاد تر و ظریفتر کنند. این مسئله از ارگانیزم مدارس با درجات مختلف گرفته تا آنها شیکه برای ارتقاء آنچه را که "فرهنگ عالی" مینامند وقف شده اند در تمامی

زمینه های علم و فن بچشم میخورد.

مدرسه ابزاری است برای پرورش روشنفکر بدرجات مختلف، پیچیدگی نقش روشنفکری در کشورهای گوناگون را میتوان بطور عینی در تعداد مدارس تخصصی آن مملکت و سلسله مراتبی بودنشان خلاصه کرد. یعنی هر اندازه "دامنه" مدرسه وسیعتر باشد و هرچقدر "درجات عمده" آن بیشتر، همان میزان دنیسای فرهنگ و تمدن پیچیده تر میشود. میتوان مورد مقایسه ای در زمینه فن صنعتی بدست داد: درجه صنعتی بودن کشوری معین میشود به تجهیزات آن کشور در ساختن ماشینهایی که خود ماشینهای دیگر میسازند و نیز در ساختن ابزار دقیق و دقیقتر برای ساختن ماشین و ابزاری که ابزارهای قبلی را میسازند و الخ... کشوری که مجهزتر است تا ابزار برای آزمایشگاه دانشمندان بسازد و ابزاری بسازد که ابزار قبلی را کنترل کند، میتواند بعنوان پیچیده ترین سازمان در زمینه فنی - صنعتی و تمدن ترین کشورها و ۰۰۰۰ بشمار آید. برای تربیت روشنفکران و مدارسی که باین تدارک اختصاص دارند نیز وضع از همین قرار است مدارس را میتوان به مؤسسات "فرهنگی عالی" تعبیر کرد.

حتی در این زمینه نیز کمیت را از کیفیت نمیتوان جدا نمود. ممکن نیست که ایجاد رشته های تخصص بسیار دقیق فنی - فرهنگی، بدنبال خود توسعه هر چه بیشتر تعلیمات ابتدائی و حداکثر تقاضا برای باز کردن درجات تحصیلی حد واسط به بیشترین تعداد راهراه نیاورد.

طبیعتا این ضرورت ایجاد وسیعترین پایه ممکن برای انتخاب بهترین عناصر و پرورش عالی ترین تخصص روشنفکری - یعنی برای اینکه به فرهنگ و فن عالی ساختمان دموکراتیکی داده شود - خالی از اشکال نیست. باین معنی که امکان دارد بحرانهای عظیم بیکاری برای لایه های روشنفکران متوسط ایجاد شود همانطور که در تمام جوامع مدرن این امر صورت میگیرد.

با بد در نظر داشت که در واقعیت قابل لمس پرورش لایه های روشنفکری نه

بنحود موکراتیکی تجریدی، بلکه بر حسب جریانات تاریخی سنتی بسیار مشخص انجام میگیرد. لایه‌های اجتماعی پدید آمده اند که بطور سنتی روشنفکر "میسازند" و همین لایه‌ها هستند که معمولاً در "پرانداز" تخصص دارند یعنی خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط زمین و نیز برخی از خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط شهرها.

توزیع ناهمگون انواع مختلف مدرسه (کلاسیک یا حرفه‌ای) در زمین "اقتصادی" و نیز خواسته‌های گوناگون دستجات مختلف این لایه‌های اجتماعی است که تولید رشته‌های گوناگون تخصص روشنفکری را معین میکنند و بآن شکل میدهد. بدین ترتیب است که در ایتالیا از بورژوازی روستایی بطور عمده کارمندان دولت و صاحبان مشاغل آزاد بیرون می‌آیند در حالی که از بورژوازی شهری، تکنسین صنعتی و بهمین دلیل است که شمال ایتالیا بویژه تکنسین تربیت میکنند و جنوب ایتالیا بطور عمده کارمندان اداری و صاحبان مشاغل آزاد.

رابطه روشنفکر و شیوه تولید رابطه مستقیم نیست (نظیر رابطه‌ای که برای گروه‌های اجتماعی "اصلی" هست). رابطه‌ایست غیر مستقیم و بدرجات مختلف که از راه تمامی آن شبکه‌های اجتماعی و آن کمپلکس روبناهایی انجام میگیرد که روشنفکران خود "کارمندان" آن میباشند.

میتوان خصلت "ارگانیک" لایه‌های مختلف روشنفکران را اندازه گرفت و بستگی کم و بیش نزدیک آن را با گروه اجتماعی اصلی ارزیابی کرد. برای این کار باید جدولی از نقشها و روبناها از پائین (یعنی پایه ساختمان اجتماعی) بیالادرت کرد. عجالتاً میتوان دو "اشکوب" در روبناها تشخیص داد. یکی آنکه "جامعه مدنی" اش (Societa Civile) میتواند خوانند یعنی مجموع دستگاه‌هایی که به زبان جاری و معمولی "خصوصی" گفته میشود و دوم اشکوب "جامعه سیاسی" (Societa politica) یا دولت. این دو بترتیب مربوط اند با نقش سرکردگی (هژمونی) که گروه مسلط در تمام اجتماع به آن عمل میکند و نقش "تسلط مستقیم" یا فرماندهی که در دولت و حکومت

" قانونی " تجلی میکند یعنی درست همان نقش سازماندهی و ارتباط روشن فکران
" ماموران " گروه اجتماعی مسلط اند و در اعمال همومونی اجتماعی و حکومت
سیاسی نقش دست دوم دارند. سرکردگی (همومونی) اجتماعی عبارت است از
۱- موافقت " خودبخودی " (Spontanea) توده های بزرگ مردم با جهتی
که گروه اجتماعی مسلط بزندگی اجتماعی داده است. این موافقت " از نظر
تاریخی " نتیجه تثبیت گروه مسلط است (و اعتماد مردم به آن) بخاطر نقش
در دنیای تولید. ۲- حکومت سیاسی عبارت است از دستگاه قهر دولت کسبه
" بطور قانونی " انضباط گروههایی را که " موافقت " خود را بنحوی فعال یا
منفی دریغ میدارند حفظ میکند. اما این دستگاه برای مجموع جامعه ساخته
شده است و برای پیش بینی لحظات بحرانی در فرماندهی و مدیریت. هنگامیکه
آن موافقت خودبخودی دیگر وجود نداشته باشد.

این نوع طرح مسأله نتیجه اش وسعت دادن زیاد بمفهوم روشن فکر است
ولی در ضمن تنها راهی است که ما را به برآورد قابل لمسی از واقعیت میرساند
این طرز طرح مسأله با افکار از پیش ساخته شده درباره " کاست " برخورد میکند.
درست است که نقش سازماندهی، سرکردگی اجتماعی و تسلط دولت نوعی تقسیم
کار و بنا بر این مدارجی از رشته های تخصصی ایجاد میکند که برخی از آنها دیگر
هیچ نوع نقشی در اداره کردن سازمان دادن ندارند یعنی در دستگاه اداری
اجتماعی و حکومتی یک سلسله مشاغل وجود دارند با خصلت یدی و فزاری (نقش
اجرایی محض و نه ابتکاری، نقش ماموران و نه صاحب منصبان و مدیران).
البته این فرق را - در میان تفاوت های دیگر - باید در نظر گرفت. در واقع
حتی از نقطه نظر درونی نیز باید در فعالیت روشن فکران مدارج مختلفی را در
نظر گرفت که در پاره ای موارد، در قطب های افراطی یک اختلاف کیفی حقیقی
ایجاد میکند. در بالاترین پله باید موجدان علوم گوناگون و فلسفه و هنر
و ... را قرار داد و ناچیز ترین کارمندان و نثر دهندگان گنجینه های فکری

موجود و سنتی انبار شده را در پله پائین . (۹)

در دنیای مدرن این چنین دسته‌های روشنفکری ، به نحوی معجز آسا رشد کرده‌اند . نظام اجتماعی دموکراتیک - بوروکراتیکی توده‌های عظیمی بوجود آورده است که همه شان از لحاظ ضروریات اجتماعی تولید قابل توجه نیستند حتی اگر از نظر نیاز مندیهای سیاسی گروه مسلط اصلی موجه باشند . از این جاست که تصور آقای لوریا (LORIA) در مورد " کارگر " غیرمولد ناشی میشود (غیرمولد نسبت به که ؟ و چه نوع تولیدی ؟) . این مفهوم با در نظر گرفتن بهره‌برداری این توده از موقعیت خود برای اختصاص سهم‌های عظیمی از ثروت ملی بخود میتواند توجه شود . پرورش توده‌ای ، فرد را " استانداردیزه " کرده است چه در تخصص فردی و چه در روانشناسی ، و همان پدیده‌های هر توده " استانداردیزه " شده اینجا هم بوجود آمده است مثل رقابت که سازمانهای حرفه‌ای را برای دفاع از منافع صنفی ضروری میسازد ، بیکاری ، مازاد تولید دیپلمه‌ها مهاجرت و غیره ...

موقعیت گوناگون روشنفکران نوع شهری و نوع روستایی

روشنفکران نوع شهری همراه صنعت رشد کرده و به آینده و اقبال آن بستگی دارند . نقش آنان را میتوان با نقش افسران جز در ارتش قیاس کرد ؛ آنان در طرح‌های سازندگی هیچگونه ابتکار عمل مستقل از خود دارا نیستند همچون پلی توده اربزارگونه را به صاحب کار مربوط کرده و مجری فوری طرحهای تولیدی اند که از طرف سر فرماندهی کارخانه مقرر گشته است . آنان در نتیجه مراحل اولیه کار را تحت نظر و مراقبت خویش میگیرند ، حد متوسطی از روشنفکران شهری بسختی " استانداردیزه " شده‌اند و از میان آنان روشنفکران سطح بالا هر روز بیشتر در فرماندهی عالی صنایع ادغام میگرددند . قسمت اعظم روشنفکران نوع روستایی روشنفکرانی " سنتی " ، عبارت دیگر وابسته به توده اجتماعی روستایی و

بورژوازی خرده پای شهری اند (مخصوصاً خرده بورژوازی مراکز کمتر) که هنوز از طرف سیستم سرمایه داری پرورش نیافته و حرکت در نیا آمده اند؛ این نوع روشنفکر توده دهقان را با موسسات دولتی و محلی (وکلای و محضریان و غیره) مرتبط میسازد و درست بدین خاطر نقش سیاسی - اجتماعی بزرگتری را دارا می باشد، زیرا که واسطه گری حرفه ای از واسطه گری سیاسی مجزا نیست. علاوه بر حد متوسط سطح زندگی روشنفکر در روستا (روحانی، وکیل، معلم، محضر دار، پزشک و غیره) بالاتر و یادست کم با میانگین سطح زندگی دهقان قابل قیاس نیست و بنا بر این وی برای دهقان الهام بخش و مدلی است اجتماعی برای خروج از شرایط زندگی خویش و بهبود آن روستائی مدام در این فکر است که لا اقل یکی از فرزندانش روشنفکر شود (بالاخص کشیش) بعبارت دیگر وی خواهان آنست که فرزندش "سینیور" شده تا بدین طریق درجه اجتماعی خانواده را بالا برده و در جوار زندگی "سینیورهای" دیگر زندگی خانوادگی خویش را تسهیل بنماید. رفتار روستائی در برابر روشنفکر دوگانه است و گاهی نیز متضاد بنظر می آید؛ او موقعیت اجتماعی روشنفکر و بطور کلی موقعیت اجتماعی کارمند دولتی را تحسین نموده و گهگاهی نیز به تحقیر و خوار شمردن آن تظاهر میکند. بعبارت دیگر تحسین او غریزتا بعنصر خشم تا بناتک و حسادت آلوده و ملوث است. لذا باید گفت که بدون در نظر گیری، ژرف نگری و تحقیق مشخص در مورد تبعیت موثر روستائیان از روشنفکران، در زندگی کلکتیو و نطفه ها و جرم های رشد موجود آنان چیزی مفهوم نخواهد شد؛ هرگونه رشد ارگانیک توده های روستا تا حد معینی به جنبشهای روشنفکران مربوط است و بدان بستگی دارد.

حالت روشنفکران شهری مورد دیگری است؛ تکنسین های کارخانه هیچگونه نقش سیاسی برای توده های ابزارگونه خود ندارند یا حداقل این مرحله ایست که سرآمده است، اما بعضی اوقات درست عکس این اتفاق می افتد، یعنی اینکه توده های ابزارگونه حداقل بتوسط روشنفکران ارگانیک خویش نفوذ و تاثیر پیدا

بر تکسیرها اعمال میکنند.

در این میان نکته اساسی مسئله برسرفوق میان روشنفکران کاترگوری ارگانیک هر گروه اجتماعی همدهاست و روشنفکران بمتابه کاترگوری سنتی، يكسری از مسائل و تحقیقات تاریخی ممکن از تفکیک میان این دونوع روشنفکران نشأت میگیرد.

اگرما از دریچه حزب جدیدسیاسی، خاستگاه واقعی، رشد وفرمهای آن نظرافکنیم مسئله مزبور اهمیتی بسشایان پیدا میکند. پس حزبسیاسی در رابطه بامسئله روشنفکران چه خواهدشد؟ در این مورد باید برخی از مسائل را از هم تمیز داد: ۱- برای بعضی از گروههای اجتماعی حزبسیاسی چیزی نیست جز شیوه این یا آن گروه اجتماعی درراه پرورش مستقیم کاترگوری روشنفکران ارگانیک خود درزمینه سیاسی وفلسفی و نیز درزمینه تکنیک تولیدی این روشنفکران بهمین طریق تشکل مییابند و بعلاوه بخاطرویدگیهای کلی وشرايط این تشکل زندگی ورشدگروه اجتماعی مشخص نمیتوانند متشکل نگردند. ۲- برای تمام گروهها حزبسیاسی دقیقاً آن مکانیسمی است که درجامعه مدنی همان نقشی را اجرا میکند که دولت درزمینه ای گسترده تر و سنتزوار درجامعه سیاسی انجام میدهد یعنی مرتبط کردن روشنفکران ارگانیک يك گروه مشخص یعنی گروه حاکم باروشنفکران سنتی. وحزب این نقش را در رابطه و درارتباط بانقش اصلی خود ایفاء میکند که عبارت است از پرورش عناصری سازنده، بعبارتی دیگر پرورش عناصريك گروه که درزمینه "اقتصادی" رشد یافته، تاسلح تبدیل آن به روشنفکران سیاسی ورزیده، رهبران، سازمان دهندگان، تمام فعالیتها ونقشهای مربوط به رشد ارگانیک يك جامعه کامل ومتمدن وسیاسی پیشرفته است. مضافاً میتوان اظهار کرد که حزبسیاسی نقش خود را در محیط کار وعمل خویش بسی کامل تر وارگانیک تر از دولتی انجام میدهد که نقش خود را در محیط فعالیت وسیعتری به اجرا

درمی آورد. روشنفکری که به حزب سیاسی گروه اجتماعی معینی میپیوندد پساً روشنفکران ارگانیک آن گروه همگام شده و با خود گروه پیوندی نزدیک برقرار میکند. و این همان چیزی است که از راه شرکت وی در حیات دولتی یا بخوبی میسر نیست و یا ابتدا اتفاق نمی افتد. نه تنها بلکه آنچه رخ میدهد مبین آنست که در بسیاری از حالات روشنفکران خود را بجای دولت بحساب می آورند؛ این اعتقاد در رابطه با توده عظیم کاهگوری، گهگاهی نتایج مفراطی را در بردارد و برای گروه اصلی اقتصادی که در "حقیقت" خود دولت است گرفتاریهای ناگواری را پدید می آورد. اما این امر که تمام اعضای یک حزب سیاسی با یستی جزو روشنفکران بحساب آیند طنزی بیش نیست، با کمی تعمق میتوان ملاحظه کرد که این امر باید بسی جدی تلقی گردد. گرچه این درست است که از پس این ملاحظه مسئله تمیز و تفکیک درجات مختلف روشنفکری مطرح میگردد، زیرا که در ترکیب یک حزب نیز میتوانند درجات روشنفکری علیا تر و سفلی تر موجود باشد، ولی این موضوع در درجه اول اهمیت قرار ندارد؛ مسئله فهم در درون حزب، نقش رهبری و سازماندهی، نقش تربیتی و با تعبیرتی نقش فکری (اعضای حزب) است.

تاجر برای امور تجارتي خویش، صاحب صنایع برای تولید بیشتر با هزینه های کمتر، و دهقان برای فراگیری شیوه های جدید کشت زمین وارد یک حزب سیاسی نمیشود با وجود آنکه بعضی از جهات این احتیاجات تاجر و صاحب و دهقان در یک حزب سیاسی میتواند بر آورده شود. برای دست یافتن بنتایج مثمر مذکور سندیکاهای حرفه ای موجود است که به فعالیت های اقتصادی - کورپوراتیوی بازرگان و صاحب صنایع و دهقان چهارچوب مناسبی را در آن عرضه میکنند.

در حزب سیاسی عناصر یک گروه اجتماعی اقتصادی این لحظه رشد تاریخی خود را بر آورده و به ما موران فعالیت های عمده با ویژگی های ملی و بین المللی بدل میگردند. این نقش حزب سیاسی با تحلیل مشخص تاریخی اشکال توسعه کاتگوریهای ارگانیک و سنتی روشنفکران چه در عرصه تواریسخ ملی مختلف

وجه دردایره رشدگروههای اجتماعی مهمتر در کادرمملت‌های گوناگون ، می باید روشن تر و آشکارتر جلوه نماید ، بویژه در مورد آن گروههایی که فعالیت اقتصادیشان اکثر ابراز گونه بوده است .

تشکل روشنفکران سنتی یکی از مسائل جالب تاریخی است . این مسئله به طور یقین به سیستم برده داری جهان باستان و موقعیت لیبرتی های یونانی- الاصل و شرقی وابسته است که در درون تشکیلات اجتماعی امپراتوری رم میزیسته اند . (۱۱)

بعد از سقوط امپراتوری و تفرقه وجدائی (جدائی اجتماعی ، ملی و نژادی) میان توده های بزرگ روشنفکری و طبقه حاکمه امپراتوری رم ، این بار بیسی جنگاوران ژرمن و آن روشنفکرانی که تابعیت رم را پذیرفته و تسلسل و تداوم قشر لیبرتیهارا پابرجا نگه میداشته اند ، پدید آمد .

پیدا ییشور شد آئین کاتولیک و سازمان روحانیون (که در قرون پیش مسیح قسمت مهمی از فعالیتها و تلاشهای فکری را بخود جذب و برای هر فردی که با انحصار یهبری فرهنگی آنان مخالفت میورزید ، مجازاتها و جرائمی چند قائل شده بود) با پدیده های ذیل بهم میآمیزند . پدیده نقش جهان وطنی روشنفکران در ایتالیا متناسب با ازمنه مختلف شدت وحدتی کم یا افزون دارد . حال در این قسمت بنده تفاوتها و تمایزات رشد آنان در برخی از کشورها اشاره خواهد رفت ، بادر نظر گرفتن این مسئله که این مشاهدات و نظریات باید تحت بررسی و کنترل عمیقتری قرار گیرند . مسئله عمده در ایتالیا نقش جهانی یا جهان وطنی روشنفکران است که علت و معلول از هم گسیختگی شیرازه شبه جزیره از دوران اضحلال امپراتوری تا سال ۱۸۷۰ بوده است .

کشور فرانسه نوع تام و کمال رشد همگون تمام نیروهای ملی و مخصوصا قشر روشنفکران را بدست میدهد . در سال ۱۷۸۹ زمانیکه گروه اجتماعی جدیدی از بهت سیاسی در تاریخ شکوفا شد ، برای ایفاء رسالت اجتماعی خویش به همه

وسا ئل مجهز بوده و لذا با نیت حاکمیت کلی بر ملت بدون سازشهای عمده با طبقات کهنه ، به مبارزه برمیخیزد ، در راه منافع خویش این طبقات را دست نشانده خود میسازد . هسته های اولیه روشنفکران نوع جدید با نخستین هسته های اقتصادی پدید می آیند ؛ خود سازمان روحانی بسختی از آن تأثیر میگیرد (گاتی کانیس ، که مبارزات بدوی بین دولت و کلیسا است) چنین ساختمان عظیم روشنفکران بیسان کننده نقش و عملکرد فرهنگ فرانسه در قرن های ۱۸ و ۱۹ یعنی نقش اشرافیت بین المللی و جهان وطنی و توسعه طلبی با ماهیتی امپریالیستی و سرکردگی طلبی بطریق ارگانیک است . لذا با ساختمان فرهنگی ایتالیا که ماهیت آن مهاجرت انفرادی و نامنظم روشنفکران از خارج به داخل کشور است (که نه تنها در راه تقویت پایه و بنیاد فرهنگ ملی گامی پیش نگذاشت ، بلکه برای نامسرگردانیدن چنین ساختمان نی تلاش کرده است) کاملاً فرق دارد .

بین رشد روشنفکران در انگلستان با رشد آنان در فرانسه تفاوت بسیار است گروه اجتماعی جدید که بر پایه صنعتگرانی نوین پایه عرصه حیات گذاشت ، رشد اقتصادی - کورپوراتیوی شگرفی داشت ، لیکن در دایره سیاسی - فکری رشد آن محدود و کند بود . نشر روشنفکران ارگانیک (یعنی آن روشنفکرانی که بسا گروه اقتصادی نوخاسته بر پایه و اساس صنعت پدید آمده اند) از وسعتی عظیم برخوردار میباشند . مذهب در سطح عالیتری موقعیت عبیه - انحصاری طبقه کهنه زمیندار موجود است که اگرچه رجحان اقتصادی را از دست داده است لیکن تا مدتی دراز برتری و ارجحیت سیاسی - فکری خویش را حفظ نموده و همچون " روشنفکران سنتی " و لایه فرماندهی از جانب گروه جدیدی که بقدرت رسیده است جذب میگردد آریستوکراسی زمیندار از طریق پیوندی که در کشورهای دیگر " روشنفکران سنتی " را با طبقات حاکمه نوین متحد می کند ، به صاحبان صنایع میگردد .

لجرم این پدیده انگلیسی در آلمان هم با عناصر تاریخی و سنتی پیچیده و غامضی ظهور کرد . در گذشته این کشور نیز بمانند ایتالیا مرکز نهادها و

ایدئولوژی عالمگیر و چندملتی بود (امپراتوری مقدس رومی ملت آلمان) و روشنفکرانی را نیز به کسموپولی قرون وسطی بارمغان داده بود . باین طریق انرژیهای داخلی خود را کاسته و مبارزاتی را موجب گشته بود که توجه افراد را از مسائل و مشکلات تشکیلات ملی دور میساخت و تجربه ارضی کشورهای قرون وسطی را ثابت نگه میداشت . توسعه صنایع که تا نوامبر سال ۱۹۱۸ بطول انجامید تحت لوای نیمه فئودالی صورت گرفت و یونگرها تفوق فکری - سیاسی خود را که از توفیق گروه انگلیسی مشابه خود برتر بود ، حفظ کردند . یونگرها "روشنفکران سنتی" کارخانه داران آلمانی بودند که امتیازات مخصوص داشته و به این امر قویا و حمیقا آگاه بودند که اگر اجتماعی مستقلی هستند . و اما آگاهی آنها بر این اساس نیفته بود که آنان بعنوان صاحبان قدرت عظیم اقتصادی زمینهای در دسترس خود داشته که " بازده " آن بمراتب بیشتر از زمینهای انگلیسی بود . یونگرهای پروسی شبیه کاستی کشیشی - نظامی اند که نقش های رهبری - تشکیلاتی شبه انحصاری در جامعه سیاسی با آنهاست ، اما در همان زمان پایه اقتصادی خود را دارا و منحصرا تابع لیبرالیته گروه اقتصادی حاکم نیستند .

برعکس اشراف انگلیسی صاحب زمین ، یونگرها جنبه رسمی آن ارتش داری را تشکیل میدادند که کادرهای تشکیلاتی پرصلاتی را در اختیار آنان مینهاد که با حفظ روحیه همبستگی گروهی و انحصار سیاسی یونگرها موافقت داشت . (۱۲)

در مورد روسیه نکات مختلفی قابل ذکر است : تشکیلات سیاسی و اقتصادی - تجاری در این کشور بدست نرمانها (وارگی ها) ، تشکیلات مذهبی از طرف یونانی های بیزانسی فراهم آمد ، سپس آلمانیها و فرانسویها تجارب اروپا را با آنجا بردند و اسکلت بدوی متشکلی را به خمیره تاریخی روسیه دادند . نیروهای ملی این کشور غیرفعال بوده و آمادگی جذب دارند و شاید درست بدین خاطر تأثیرات خارجی و خود بیگانگان را کاملا جذب کرده و بدان جامعه روسی میپوشانند

در مرحله تاریخی اخیر پدیده‌ای متضاد با این روند ظهور میکند : آزمایشان افرادی پرتحرک، پرانرژی و فهیم و با انضباط، نخبگان، راهی خارج شده فرهنگ و تجربیات تاریخی کشورهای پیشرفته تر باختری را کسب می کنند. در این راه آنان بهیچ ترتیب خصوصیات عمده ملیت خویش را از دست نمی‌دهند، یعنی بندهای احساسی و عاطفی و تاریخی را با ملت خود پاره نمیکنند. پس از گذراندن دوران شاگردی، روشنفکر سرزمین خود بازگشته و مردم را به بیداری اجباری، پیشروی سریع و پرش از مراحل و ادار میسازد. فرق میان این نخبگان و نخبگان وارداتی آلمان (بعنوان مثال نخبگان وارداتی پتروس کبیر) در خلاصت اساسی ملی - توده‌ای اولی است : این نخبگان بخاطر غیر فعال بودن مردم روس جذب توده ها نمی‌شوند باین دلیل که خود این بی تحرکی عکس العمل قاطع روسی است بر علیه ثبوت و سکون تاریخی خویشان .

در شرایط زمانی و مکانی مختلف و در سطح و مقامی دیگر میتوان این نسوع پدیده روسی را با ظهور ملت آمریکا (ایالات متحده آمریکا) مشابه دانست : مهاجران انگلوساکسون هم روشنفکران نخبه و بخصوص نخبگان اخلاقی هستند. در اینجا طبعاً بحث بر سر مهاجران اولیه و پیشقدمان شکست خورده در مبارزات مذهبی و سیاسی انگلیس است که لاجرم با وجود شکست خود نه حس حقارت و نه فشارهای روحی در وطن اصلی گریبانگیر آنها شد. آنان بغیر از پشتوانه اخلاقی و پرارادگی درجه ای از مدنیت و گامی از تکامل تاریخی اروپا را با خود بآن دیار بردند که با پیوند بر سرزمین بکر آمریکا با چنان آهنگ تندی (که با اروپای آن زمان قابل مقایسه نیست) بر شد و توسعه نیروهای درون طبیعت آن یاری رساند .

در قاره اروپا سدها و موانعی چند (که اخلاقی، فکری، سیاسی و اقتصادی بودند که در درون یا بیرون از نهن گروههای مشخصی از مردم وجود داشت و بقایایی از حکومتهای پیشین بودند که میلی به نابودی نشان نمیدادند)، در ضدیت با روندی پرشتاب قرار گرفته و هرگونه ابتکاری را در حد واسطی باحل آن در زمان و

مکان تعدیل مینمودند.

نکته‌ای که در ایالات متحده امریکا قابل ذکر است فقدان نسبی "روشنفکران سنتی" است و بطور عمومی تعادل متفاوت روشنفکران در این کشور بنسب متناهی از انواع سوپرستروکتورهای مدرن بر پایه صنعت مدرن بوجود آمده. منشأ لزوم تعادل در این کشور بخاطر احتیاج به اختلاط روشنفکران ارگانیک با روشن فکران سنتی نیست که همچون کاتگوری کریستالیزه شده و کهنه گراموجودیست خارجی ندارند اما بدان نیاز است که اقسام فرهنگهای مختلفی را که مهاجران کشورهای مختلف با آنجا وارد کرده اند در چهار چوبی ملی گرد آورده و با هم ممزوج کنند. در ایالات متحده کمی و کاستی روشنفکران سنتی، پدیده موجود در کشورهای با تمدن باستانی، از یکطرف مبین وجود فقط و فقط دو حزب بزرگ سیاسی است که هر دو را بسهولت میتوان به یک حزب تنها مبدل نمود (مثلاً با فرانسه بعد از جنگ، وقتی که دیگر از دید احزاب پدیده‌ای عمومی شده بود مقایسه گردد) و از طرف دیگر بیان کننده افزایش لاینحد فرقه های مذهبی است. (۱۳)

در ایالات متحده امریکا تشکل متعدد روشنفکران سیاهپوست که از فرهنگ و فن امریکائی تغذیه کرده اند باید بررسی شود. حال میتوان از طرفی به تأثیر و نفوذ غیر مستقیم و از طرف دیگر تأثیر مستقیمی را که این روشنفکران سیاه میتوانند بر توده های عقب مانده آفریقائی بگذارند تصور نمود، اگر یکی از دو حالت زیر واقعیت پیدا کند: ۱ - اگر توسعه طلبی امریکا برای فتح بازار های آفریقائی و گسترش شکل مدنیت خود عوامل خویش یعنی سیاهپوستان را بکار برد (چنین چیزی دیگر صحت یافته است، لکن از حد و اندازه آن نا آگاهیم). ۲ - اگر پیکار برای وحدت خلق امریکا بآن اندازه سخت و دهشتناک گردد که به گریختن جمعی سیاهپوستان ولذا به بازگشت مستقل ترین و نیرومندترین عناصر روشنفکرانی منتهی شود که طالب آن نیستند، بار دیگر طعمه قانون جدیدی شوند تحقیر آمیز تر از آنچه هم اکنون در مشی و رفتار امریکائیان نسبت

به سیاهپوستان رواج دارد . پس دو مسئله اساسی ظهور خواهد کرد : ۱- مسئله زبان : آیا زبان انگلیسی خواهد توانست بمثابه زبان پیشرفته و وحدت دهنده جایگزین لهجه های بومی شود ؟ ۲- اگر این لایه روشنفکران آن اندازه قدرت و توان تشکیلاتی و جذب داشته باشد که باحماسی ساختن و دادن نفوس وطن واحدی به قاره افریقا احساس نژادی فعلی بدوی و تحقیر شده را به احساسی " ملی " بدل سازد . آنطور که بنظر میرسد در حالت کنونی روحیه نژادی و ملی سیاهپوستان امریکائی بیشتر دارای جنبه های منفی است تا مثبت ، و این روحیه آنان بدون شك نتیجه مبارزه ای است که سفیدپوستان برای طرد و انفراد و آزار آنها انجام میدهند ؛ اما مگر همین امر در سراسر قرن هجدهم در مسوود عبریان اتفاق نیافتاد ؟ . لیبریه حال دیگر کاملاً امریکائی شده است و بازبان رسمی انگلیسی میتواند سیون سیاهپوستان امریکائی خود و در جهت تبدیل به پیه مونت افریقائی پیش رود .

در امریکای جنوبی و مرکزی مسئله روشنفکران قابل بررسی است . با عطف به آن که این شرایط عمده باید بصباب آورده شوند ؛ در این دو منطقه نیز فشر گسترده ای از روشنفکران سنتی موجود نیست ، اما این امر را نمیتوان بسا نقصان و کمبود همین نوع روشنفکران در ایالات متحده امریکا یکسان گرفت . در پایه رشد و توسعه کشورهای مزبور کادرهای تمدن اسپانیائی و پرتغالی سده شانزدهم و هفدهم ملاحظه میشوند که سرشت آنان مبین " ضد فرم " و میل بتاریک انگل و ار است . کشیشان و کاست نظامی ، یعنی دولایه از روشنفکران سنتی که در مقابله با روشنفکران سنتی در موطن اصلی خود اروپا ، فسیل شده اند ، کریستا- لیژاسیونهای مقاوم این کشورها هستند . پایه صنایع بدلیل محدود بودن آن ، به رشد و گسترش روبناهای بغرنج و پیچیده باری نرسانده است ؛ اکثریت بیشمار روشنفکران از نوع روستائی است و به سبب آنکه در آن حوالی زمینداری بسزگ بهمراه مالکیت کلیسا حکمرانی میکند ، اینگونه روشنفکران سرسپردگان

کشیشان و مالکین عمده میباشند . ترکیب ملی سفیدپوستان نیز تعادلی نداشته
 لکن ترکیب توده های انبوه سرخ پوستان که در بعضی کشورها اکثریت جمعیت را
 تشکیل میدهند، پیچیده تر است . بطور عمومی میتوان گفت که در این مناطق
 هنوز وضعی شبیه به " کولتور کامپف " (Kultur kampf) و دادگشاه
 در یفوس، یعنی آن وضعی برقرار است که عنصر غیر مذهبی و بورژواهنوز آن
 مرحله راطی ننموده است تا منافع و نفوذ کشیشان و نظامیان را تحت الشعاع
 سیاست غیر مذهبی دولت مدرن قرار دهد . و ازین قرار است که مائونری و نوعی
 از تشکیلات فرهنگی مثل " کلیسای پوزیتیویستها " بسوی عناصر مخالفت با
 ژوئیتیسم هنوز هم رسوخ و از نفوذی بسیار بهره وراست . حوادث اخیر (نوامبر
 ۱۹۳۰) ، از " کولتور کامپف " کالس در مکزیک گرفته تا شورشهای ارتشی توده های
 در کشورهای آرژانتین و برزیل ، پرو و شیلی و بولیوی دقیقاً صحت مشاهدات
 فوقی را تأیید میکنند .

انواع دیگر تشکل قشرهای روشنفکران و مناسبات آنان را با تیروهای
 ملی در هند، چین و ژاپن میتوان مشاهده کرد . در کشور ژاپن تشکلی داریم از
 نوع انگلیسی و آلمانی آن ، یعنی تشکل مدنی صناعی که در درون هسته
 فتودالی - بوروکراتیک که دارای ویژگیهای خویش است، تکامل مییابد .
 در کشور چین پدیده خط ، یعنی تجلی دوری و جدائی روشنفکران از مردم
 موجود است . فاصله عظیم بین روشنفکران و خلق در کشورهای چین و هند در زمینه
 مذهب جلوه میکند . مسئله معتقدات و شیوه های متفاوت درک و بکار بردن یک
 مذهب مشترک از جانب اقشار مختلف اجتماعی ، بالخصوص میان مردان مذهب و
 روشنفکران و خلق باید بطور عمومی بررسی شود ، زیرا با وجود آنکه در کشورهای
 شرق آسیا تجلیات افراطی خود را دارد ، در نواحی دیگر عالم نیز بوضوح قابل
 رؤیت است . در کشورهای پروتستان اختلاف مذکور نسبتاً کوچک است (افزونی
 فرقه ها تابع احتیاجی است برای پیوند کامل روشنفکران و خلق و این امریست .

که در سطح تشکیلات عالی موجب پیدایش تمامی تصورات متضاد توده های خلق میگردد
در کشورهای کاتولیکی این دوری و فاصله چشمگیر و معهذ درجات مختلفی را
داراست؛ در فرانسه و قسمت کاتولیکی آلمان، کمتر، و در ایتالیا خصوصاً در
مناطق جنوبی و جزیره های آن بیشتر، در شبه جزیره ایبری و در کشورهای
امریکای لاتین این جدائی بحدا عالی خود میرسد. این پدیده در کشورهای ارتدکس
یعنی در جاهائیکه بایستی از سه مرحله مذهب واحد سخن گفته شود فزونئی میگیرد
این سه مرحله عبارتند از: کشیشان عالی مقام و روحانیون، کشیشان غیر
روحانی و خلق در آسیای شرقی بدرجه فاحشی میرسد. در این منطقه از جهان
دین مردم بادیین کتابت تفاوتی عظیم دارد اگرچه بهر دوی آنان نام واحدی را
اطلاق میکنند.

یادداشتها

- * - بخش اول این مقاله تا " موقعیت گوناگون روشنفکران نوع شهری و
نوع روستائی " ترجمه منوچهر هزارخانی است که در مجله " آرش" شماره
سال ۱۳۴۶ بچاپ رسیده است، یادداشتها تا شماره ۱۰ نیز از مترجم اولی است.
- ۱ - " پیدایش " در مقابل کلمه (FORMATION) گذاشته شده است که البته
دقیق نیست. شاید کلمه " تشکیل " بمفهوم دقیقش بهترین معادل باشد ولی نه
بمعنای جاری اش در زبان معمولی (مجلس تشکیل جلسه داد... و غیره) .
روشنفکر هم در مقابل (INTELLECTUEL) آمده است که طبعاً این هم دقیق
نیست. (مترجم)
- ۲ - پرورش در برابر (ELABORATION) گذاشته شده است. (مترجم)
- ۳ - در همین زمینه است که یاد کتاب عناصر علوم سیاسی (ELEMENTI DI
SCIENZA POLITICA) بقلم " موسکا " را بررسی کرد. آنچه را که موسکا

" طبقه سیاسی " مینامد چیزی جز همین نوع روشنفکران گروه اجتماعی مسلط نیست . مفهوم " طبقه سیاسی موسکا ، خیلی بمفهوم برگزیدگان (ELITE) در آثار " پاره تو " نزدیک است ، که خود تلاش دیگری است در توضیح پدیده تاریخی روشنفکران و نقش آنان در زندگی دولت و جامعه . کتاب موسکا معجون غریبسی است با خصلت جامعه شناسی ای و پوزیتیویستی . با اضافه نظری مغرضانه در مورد سیاست روز که کتاب را از لحاظ ادبی زنده تر و قابل هضم تر میکند . (یادداشت گرامشی) -

۴ - منظور گرامشی از گروه اجتماعی " اصلی " گروهی (طبقه ای) است که از نظر تاریخی میتواند قدرت را در دست گیرد و خود را بر طبقات دیگر مسلط کند مانند بورژوازی و طبقه کارگر . (مترجم)

۵ - " دولت " معادل ناقصی است از (ELITE) که در برخی موارد میتواند " مملکت " هم ترجمه اش کرد (مثلا رئیس مملکت) ولی در هیچ حال " حکومت " معنی نمیدهد . (مترجم)

۶ - برای بررسی دسته ای دیگر از روشنفکران که مهمترین دسته بعد از روحانیون بودند بمناسبت اعتباری که داشتند و نقش اجتماعی ای که در جوامع بدوی انجام داده اند ، یعنی دسته پزشکان - بمعنی وسیع کلمه شامل تمام کسانی که علیه مرگ و بیماری مبارزه میکنند یا بنظر میرسد که مبارزه میکنند - باید به کتاب تاریخ پزشکی (STORIA DELLA MEDICINA) اثر " آرتور کاستیلیونی " مراجعه کرد . یادآوری میشود که بین مذهب و پزشکی وابستگیهای وجود داشت و هنوز هم دارد مثلا بیمارستانهایی که از نظر سازماندهی در دست روحانیون است گذشته از اینکه آنجا که پزشک پیدا میشود ، کشیش هم حضور دارد (دفع جن ، مساعدت بانواع واقسام و غیره ...) ، بسیار بودند روحانیون بزرگی که عنوان " معالج " بزرگ هم داشتند ؛ از فکر معجزه گرفته تا احیاء مرده . شاهان نیز باین امر که ممکن است با کشیدن دست شفا یافت مدتهای دراز اعتقاد داشتند و الخ ... (یادداشت گرامشی)

۷ - از آنجاست که کلمه (CLERO) " روحانی " معنای عام " روشنفکر " و " متخصص " راهم در بسیاری از زبانهای مشتق از لاتن نو یا تحت تأثیر آن از راه لاتن کلیسا بخود گرفت با طرف مقابلش (LAIQUE) بمعنای " عامی " و " غیر متخصص " . (یادداشت گرامشی)

۸ - همانطور که برای هر کسی پیش آمده است که تخم مرغ نیمرو کند یا کتش را وصله

بزند، بدون اینکه بتوانیم بگوئیم همه مردم آشپز یا خیاطند. (یادداشت گرامشی)

۹ - در این حالت نیز سازمان نظامی، مدلی برای این درجه بندی به دست میدهد، افسران زیر دست، افسران ارشد، ستاد، با اضافه درجات مختلف سپاهی ها که اهمیت واقعی اش بیش از آنست که معمولاً گمان میکنند، درخور ملاحظه است که تمامی این عناصر خود را وابسته بیکدیگر میدانند و حتی لایه های پائینی احساس همبستگی صنفی واضح تری دارند و از آن نوعی "غرور" میسازند که اغلب بهمین مناسبت هم مسخره میشوند. (یادداشت گرامشی)

۱۰ - در صحنه تکثیر تولید آن اقشاری پدید می آیند که میتوان گفت مطابق با "درجه بندیهای درون گروهان ارتش" هستند یعنی کارگران متخصص و ماهر شهری و بصورت پیچیده تری (MEZZADRO) (کشاورزانی که از طریق قرارداد MEZZADRIA به مالک وابسته اند، عبارت از قراردادی است که مطابق آن در آمد بین مالک و زارع بتساوی تقسیم میشود. مترجم) و COLONO (کشاورزی که از طریق قرارداد با مالک در خرج و دخل محصول شریک است. مترجم) در روستا، زیرا MEZZADRIA و COLONO عموماً به پیشه و رانی شباهت دارند که کارگر ماهر در اقتصاد قرون وسطی بشمار میرفتند.

۱۱ - تغییر موقعیت اجتماعی روشنفکران در دم از زمان جمهوریت تا دوران امپراتوری (بعبارت دیگر از دوران رژیم اشرافی - کورپوراتیو تا دوران رژیم دموکراتیک - بوروکراتیک) بدست سزار انجام میگردد که به اطباء و استادان هنرهای لیبرال عنوان شهروندی را عطا نمود تا با میل و علاقه واقعی در این شهر اقامت کنند. وی همچنین خواست تا استادان و اطباء دیگر نیز برم دعوت شوند (سوتینو، زندگانی سزار). بنابراین چنین مقرر نمود: اولاً و سائلاً قامت همیشگی روشنفکرانی را که از دیرباز در این شهر ساکنند، فراهم نمایند. باین طریق از آنان قشری پردوام ساخته شد، چرا که بدون سکنی گزیدن مداوم آنها در شهر، بوجود آوردن سازمانی فرهنگی میسر نبود. بسبب وجود جریانهای مهاجرتی و آمد و شد روشنفکران این امر در گذشته ناممکن و لذا جلوگیری از آن لازم بود. ثانیاً روشنفکران برگزیده تمام امپراتوری برم فراخوانده شوند. از این طریق تمرکز یافتن آنها که بردی وسیع از بی داشت، بواقعیت گرایشید و لذا حیات قشر روشنفکران "درباری" آغاز شد که دامنه آن بعداً در لایه کشیشهای کاتولیک جلوه خواهد کرد که با خصوصیات "جهان وطنی" خویش تا قرن هجدهم اثرات بمرزا

بر مجموعه تاریخ روشنفکران ایتالیائی باقی خواهد گذاشت.

۱۲ - در کتاب " پارلمان و دولت در قانون اساسی آلمان " که از طرف ماکس وبر برشته تحریر در آمده است، عناصر بسیاری میتوان یافت تا معلوم گردد که چگونه انحصار سیاسی اشرافیت پرورش کا در سیاسی بورژوازی گسترده و متحجری را سد کرد این انحصار پایه و عامل بحرانهای پارلمانی و آشفتگی و از هم گسستگی احزاب لیبرال دموکرات بود . بدین سبب " مرکزکاتولیکی " و "سوسیال دموکراسی " که در عهد امپراتوری پرورش لایه های پارلمانی ورهبری تقریباً چشمگیری نائل شده بودند، اهمیتی کسب میکنند .

۱۳ - فکر میکنم که شماره آنان از ۲۰۰ عدد هم فراتر رفته است، با فرانسه و مبارزات سهمگینی که در راه حفظ و حمایت یگانگی مذهبی و اخلاقی خلق فرانسه بوقوع پیوست، مقایسه کنید !

یاداشتهایی درباره فرهنگ اسلامی

بین اسلام تشویدیک و معتقدات توده‌های مردم فلدان يك البگارشی منظم مذهبی که بمثابة تریدانبون عمل کند بچشم میخورد. لازم است که نسوع تشکیلات جامعه روحانیت اسلامی و اهمیت فرهنگی دانشگاههای علوم الهی TEOLOGICO - مانند دانشگاه قاهره - و علمای آن مورد بررسی دقیق قرار گیرد. اینطور بنظر میرسد که جدائی بین روشنفکران و مردم، بخصوص در بعضی نقاط مشرق دنیای مسلمانان بایستی بسیار عظیم باشد: بنا بر این کاملاً قابل درک است که گرایش‌های بولی تثبیتی (POLITEISTE) - چند خدائی - توده‌های ساده، فلکلور پس از پیدایش علمی در انطباق خویش بر چهارجوب کلی مونوتئیسم (MONOTEISMO) - تک‌خدائی - محمدی را نمودند. در این زمینه مقاله مقدسات در اسلام از برونو دوکاتی منتشره در هفته‌نامه "نوا آنتالوجیا" شماره ۱ اوت ۱۹۲۹ قابل دقت است. پدیده مقدسات فقط ویژه آفریقای شمالی نبوده، بلکه در دیگر نقاط هم دارای نفوذ مشخص خویش میباشد. این پدیده علت وجودی خود را در احتیاج مبرم توده‌ها به واسطه‌ای بین خویش و الهیت مییابد. همانطور که در مسیحیت هم موجود است. در واقع محمد نیز همانند مسیح، بعنوان آخرین پیامبر و با آخرین پیوند حیاتی بین وحدانیت و انسانیت نامیده شد و با خویشتن را نامید، روشنفکران (روحانبون یا علمای مذهبی) میبایست از طریق کتابهای مقدسه این پیوند را حفظ می نمودند ولی چنین شکلی از تشکیلات در جهت تبدیل به گرایشات منطقی و روشنفکرانه سویی پیدامی‌کند (همانطور که پرستانسیم چنین مسیری برای رشد

در پیش گرفت) در حالیکه توده مردم عامی عرفانیت و ویژه خود را پویاست که در وحدت با وحدانیت تجلی یافته و بتوسط مقدسات عملی میگردد (پروتستانیسیم نه دارای مقدسات و معجزات آنهاست و نه میتواند واجدان باشد)، بنا بر این پیوند بین روشنفکران اسلام و مردم تنها بصورت فاناتیسیم ظاهرگشت، که البته گذرا و محدود است ولی در بطن خویش انباشت عظیمی از کیفیت های روانی و احساساتی و هیجانی را داراست که حتی در مواقع عادی هم پدیدار می گردند. بدین جهت است که کاتولیسیم سعی در تولید اضطراب دارد زیرا که دیگر قادر با ایجاد امواجی از فاناتیسیم در فواصل معین زمانی همانند گذشته نیست، در سالهای اخیر، بخصوص بعد از جنگ، کاتولیسیم متدهای جدیدی را جایگزین آن ساخته است، مانند مراسم دسته جمعی اویکاریستی^(۱) که با جلوه های افسانه ای انجام شده و نسبتا باعث برانگیخته شدن تعصب میگردد: قبل از جنگ هم مراسمی مشابه را برای برانگیختن احساسات اگرچه بمقیاس نازل و در سطح دهکده ها اجرا میکردند، از جمله مراسمی که میسیون نامیده میشد که نقطه اوج آن عبارت از حمل صلیبی بسیار بزرگ همراه با صحنه های دلخراش و متضرع و غیره میبود.^(۲) جنبش جدید اسلام صوفیسم (صوفی گری) است. مقدسات اسلامی افراد ممتازی هستند که بخاطر الطاف ویژه با خداوند در تماس آمده و فضیلت جاودانه و معجزه آسائی را کسب می نمایند تا با آن توانائی حل معضلات و ترددهای مذهبی، عقلانی و وجدانی را بدست آورند.

صوفیسم، با سازماندهی منظم و گسترش برونی خویش در مکاتب صوفی گرانه و طرح اخوت مذهبی باعث رشد یک تئوری واقعی مقدسات و خلق یک الیگارشی واقعی از آن گردیده. مرثیه در تزد توده های مردم بسیار ساده تر از شکل صوفیانه آنست. برای مردم عامی مشهورترین بنیان گزاران و صدرهای اخوت مذهبی جزو مقدسات بشمار می آیند، حتی یک ناشناس و یار هگذری که گذرش بمحلی افتد و خیراتی در حق اهالی محل کند، ممکن است از طرف افکار عمومی محل مقدس

لقب گیرد. بسیاری از مقدسات یادکارهایی از مذاهبی هستند که توسط اسلام مغلوب گشته اند. ^۳ مرابطیسم از آن تقدس اسلامی سرچشمه میگیرد که کاملاً با صوفیسم تفاوت دارد، مرابطه معنایش در ربعت بودن است، یعنی در چهارهای مرزی که از آنجا تهاجم برای جهاد علیه کفار انجام میگیرد. در ربعت مسی-بایست کیش شخصیت بیشتر در ریاضت تجلی یابد و این بمنظور آن سربازان محصوری که اغلب از متعصبترین افراد و اکثراً از داوطلبان (فدائیان اسلام) تشکیل شده اند، هنگامیکه مقاصد جنگی اهمیت خویش را از دست دادند، لوای مذهبی آنان و مقدساتی باقی ماندند که محبوبتر از حتی مقدسات صوفیها میباشند. مرکز مرابطیسم مراکش است، و هرچه بطرف شرق رویم از مقبره مرابطی ها کاسته میشود. دوکاتی دقیقاً این پدیده آفریقائی را مورد بررسی قرار داده است ^۴ و بخصوص با اهمیت سیاسی مرابطی ها اشاره می نماید که در رأس شورش برعابیه اروپائیان قرار گرفته اند و بعنوان مصلح عمل میکنند و حتی گاهگاهی حامل تمدنی والاتر بوده اند. دوکاتی درخاتمه مینویسد :

"جا دارد که پرستش کیش مقدسات و اثرات اجتماعی، مدنی و سیاسی ناشی از آنان مورد مطالعه و ملاحظه هرچه بهتر و دقیق تری قرار گیرد، زیرا که مقدسات قدرت عظیمی را تشکیل داده و دارای نیروی خارق العاده ای هستند که میتوانند بزرگترین سد را برای نفوذ تمدن غربی بوجود آورند ولی اگر از آن مدبرانه استفاده کرد میتوانست حتی بگسترش نفوذ اروپائیان کمک های ذیقیمتی برساند."

یادداشتها

۱- مراسمی است در مسیحیت کلیسایی که طی آن از طریق خوردن نان و شراب که در واقع منظر جسم و خون مسیح است، جسم انسان با مسیح آمیخته میگردد. این مراسم بنوعی دیگر در آئین مهرپرستی از ادیان قدیمی ایران اجرا میگشته است (م. ف. ه.)

دنباله یادداشتها

۲- "ترحم" در اکثر ادیان جای خاصی را برای خود دارد که اکثراً با برپا نمودن مراسم و صحنه سازی های تراژیک زمینه را برای تسلط مذهبی گسترش می دهد. گرامشی بدرستی اشاره میکند که این مراسم برای بوجود آوردن و تقویت تعصب است که با آن جماعت مذهبی خویشان را با الهیت پیوند میدهد. در ایران نیز مراسم عزاداری بخصوص در ماههای محرم نمونه بسیار بارزی از این "طرز تبلیغ" بر پایه ترحم و تولید تعصب است که اکثراً در موارد حساس تاریخی کشور مورد استفاده مرتجعین قرار گرفته و حتی مانعی برای قشروسیعی از مذنبین واقع گرا و پیشرو میگردد. (م. ف. ۰)

۳- مرابطیسم از عربی مرابط اخذ شده که درویشان و زاهد مسلمانان را در در آفریقای شمالی مینامند و جزو مقدسات بشمار می آیند. (م. ف. ۰)
 همانطور که دیده میشود رشد تاریخی اسلام در شمال آفریقا مورد بررسی گرامشی قرار گرفته یعنی پدیده آفریقائی اسلام، البته این از اهمیت دید کلی گرامشی در مورد اسلام نمی کاهد. مثلاً آنجا که گرامشی صحبت از جدائی عظیم تشکیلاتی بین علمای مذهبی و معتقدات توده مردم میکند. بحثی است جالب و از نظر تاریخی مورد دقت یعنی فقدان يك رابطه ارگانیک بین علمای مذهبی و مردم. طبیعی است که تفاوت های زیادی بین رشد اجتماعی اسلام در ایران و دیگر کشورهای امروزه اسلامی موجود بوده است. (م. ف. ۰)

مردم و روشنفکران مدرن

در کشورهای مختلف

از کدامین دوران زندگی فرهنگی در کشورهای مختلف دنیا و اروپا آغاز میگردد؟ آنچه را که ما به " تاریخ عهد قدیم " و " قرون وسطی " و " مدرن " تقسیم میکنیم چگونه میتواند در کشورهای دیگر صدق کند؟ با همه این اوصاف این مراحل مختلف تاریخ جهانی از طرف روشنفکران مدرن حتی در کشورهایی که تازه قدم بعرصه زندگی فرهنگی گذارده اند قبول شده است.

در صورت این مطلب بسیار قابل توجه است. تمدن های هندوستان و چین در مقابل ورود تمدن غربی مقاومت میکنند که بهر جهت بشکلی از اشکال بالآخر غلبه خواهد کرد. آیا این تمدن ها میتوانند بیکدفعه به شرایط فولکلور و خرافات تنزل یابند؟ آیا این اتفاق نمی تواند به تسریع جدایی بین خلق و روشنفکر منتهی گشته و ظهور روشنفکران جدیدی از طرف مردم را باعث گردد که در فضای ماتریالیسم تاریخی شکل گرفته باشند؟ (۱)

یادداشتها

۱- تجربه تاریخی نشان داده است که کمتر کشور آسیای امروزه توانسته است از نفوذ تمدن غربی برحذر ماند. در کنار دلائل متعدد از جمله اوج سرمایه داری و علائم برونمی آن (کلینیکالیسم و غیره) پدیده جدایی روشنفکران از مردم فقدان یک رابطه ارگانیک بین آنان هم وجود دارد. آنتونیو گرامشی در مقاله های خویش در مورد اسلام و تمدن های عرب و هندوستان و چین و ژاپون ایمن مطلب را دقیق تر مورد نظر موشکا فانه خویش قرار میدهد. دقیقاً این پروسه

دنباله یادداشت

فلکلوریزه شدن تمدن اصلی در مقابل ورود تمدن اروپایی به کشورهای آسیایی و آفریقایی و امریکای لاتین امروزه مشاهده میشود . این پروسه که ناشی از کلکتیویسم سرمایه داری است حتی در خود کشورهای سرمایه داری هم بوضوح صورت گرفته (نابودی فرهنگ دهقانی و محلی و بومی) بطوریکه نجات این فرهنگها خود یکی از هدفهای جنبش دمکراتیک و بخصوص کارگری این کشورها است . آلترناتیو را در شکل این روشنفکران در فضای ماتریالیسم تاریخی میدانند و جالب اینکه این شکل نه تنها خواست بلکه احتیاج توده های مردم است .

انقلابات چین ، ویتنام ، کوبا و کشورهای آفریقایی با تمام تفاوتها موجود در آن مؤید این نظر گرامشی است ، که روشنفکران این جوامع نوین بنحوی بارزی سعی در جلوگیری از فولکلوریزه شدن تمدن خویش و ارزشهای اصیل آن (توده های - تاریخی) کرده اند .

کارگر کارخانه*

هر جامعه‌ای زندگی میکند و رشد مییابد چونکه به يك تولید معینی از نظر تاریخی وابسته است؛ آنجا که تولید و کار سازمان یافته (حتی بشکلی ابتدائی آن) موجود نیست، نه جامعه‌ای وجود دارد و نه زندگی تاریخی. جامعه مدرن بقاء دارد و تا مرحله کنونی رشد یافته است زیرا که به يك سیستم تولید وابسته میباشد. سیستم تولیدی که از نظر تاریخی در وجود دو طبقه مشخص میگردد، طبقه سرمایه‌دار، مالک ابزار تولید و طبقه کارگر که در خدمت اولی قرار گرفته و با رشته‌های دستمزد و هراس از گرسنگی مرگ‌آور به بند کشیده میشود.

در مرحله کنونی طبقه سرمایه‌دار توسط قشری ... پیشتر از نمایندگی میشود که پلوتوکراسی^(۱) نام دارد، خط سیر تاریخی طبقه سرمایه‌دار روندی است از فساد، از تجزیه و تلاشی، نقش سنتی طبقه سرمایه‌دار در صحنه تولید بدست يك قشر میانی غیر مسئول واگذار شده است که هیچ وابستگی از نظر منافع و از نظر روانی با خود تولید ندارد. این قشر مرکب از عده‌ای بوروکرات از نسوع «کارمندان دولت» میباشد. عده‌ای مزدور، آزمند، فاسد، پادوی بورس عده‌ای سیاست‌باز بی کفایت و بی جنبه، عده‌ای پست فطرت که از این روزبان روز زندگی میکنند تا آب بر آتش هوسهای نکبت بار خود ریزند، عده‌ای که آرمانهایشان در زندگی شایسته و لایق روح حریص آنان است، آرمانهایی که در تملک زنان بیشمار و تصاحب پول بی حساب و کسب تکه پاره کوچکی از قدرت خلاصه میگردد. پولهای بی حساب برای مصرف در خیمه فواحش درجه اول و رقص-خانه‌ها و برای تأمین زندگی تجملی، متظاهرانه و ناهنجار، تکه پاره کوچکی

از قدرت برای رنج و عذاب دادن به زیردستان .

طبقه کارگر بالعکس بسوی نوعی از انسانیت تکامل می یابد که اصالت و تازگی تاریخی دارد؛ کارگر کارخانه آن پرولتری است که دیگر هرگونه بقایای اثرات روانی منشاء دهقانی و پیشه‌وری خویش را از دست داده است . کسی است که در زندگی کارخانه روز می گذراند ، در يك زندگی شدید تولیدی و متدیک ، زندگی که از نوعی در روابط اجتماعی خارج از کارخانه ، یعنی در روابط سیاسی توزیع ثروت نامنظم و منشوش است ، ولی از سوی دیگر در درون کارخانه در انطباق با آهنگ کار ماشینهای عظیم و آهنگ تقسیم کاری ظریف ، منظم ، دقیق و منضبط است ، تقسیم کاری که بزرگترین ماشین تولید صنعتی است .

طبقه مالک سرمایه از کار و تولید کنار گرفته ، تجزیه گشته ، آگاهی به آن وحدت ابتدائی دیالکتیکی^(۲) که در مبارزه فردی برای رقابت در سود موجود بود را از دست داده است ؛ این وحدت اکنون در نهادهای حکومت ، تجلی یافته است . سرمایه دار کلیه وظائف مبارزه و فتح و فتوحات خویش را در چنگال باندی از ماجراجویان و سیاست بازان مزدور نهاده است تا بدین ترتیب به ورطه وحشیگری و بربریت ماقبل تاریخ که رذلتترین خوی افراد حریص از آن تغذیه می کند ، سقوط نماید .

طبقه کارگر در کارخانه و تولید متجلی میگردد ؛ پرولتر بدون کار کردن و آنهم کارکردنی متدیک و منظم امکان زندگی ندارد . تقسیم کار موجب وحدت روانی " پسیکولوژیک " وی شده در دنیای پرولتر احساسات ، غرایض ، افکار سنن ، عادات و عواطفی را خلق میکند که در دو کلمه آنرا " همدردی طبقاتی " می توان نامید . در کارخانه هر پرولتری در جهتی سیر دارد که خویشتن را بمثابه جزء لاینفکی از رفقای همکارش درك کند . آید در اجتماع و دردنیای امروز اگر حتی حلقه‌ای از سیستم کار تولید صنعتی با زماند اینهمه مواد بی قد و قواره‌ای

که در مغازه‌ها انبار شده‌اند می‌توانند بشکل اشیاء مفید برای زندگی انسان در گردش باشند؟ هر آنقدر که پرولتر تخصص بیشتری از نظر حرفه‌ای می‌یابد همانقدر غیر قابل اجتناب بودن رفقا یشر را بیشتر درک کرده، همانقدر خویشتن را بیشتر بعنوان سلولی از يك پیکره متشکل، پیکره‌ای عمیقاً متحد و هماهنگ احساس می‌نماید، همانقدر ضرورت، نظم، متد، دقت را بیشتر درک کرده، همانقدر این که دنیا باید ضرورتاً بمثابه يك کارخانه بزرگ باشد را بیشتر حس میکند. کارخانه‌ای سازمان یافته با همان دقت، متد و نظمی که وی آنرا بعنوان امر حیاتی در کارخانه خود تجربه میکند، همانقدر بیشتر احساس میکند که نظم، دقت و متدی که بکارخانه زندگی می‌بخشد ضرورتاً باید در سیستم مناسباتی که کارخانه‌ئی را بدیگری، شهری را بشهر دیگر، ملتی را به ملت دیگر وابسته می‌سازند، منعکس باشند.

بخاطر همین خصوصیات ذهنی بکر و درک ویژه‌ای که او از جهان دارد، کارگر کارخانه، پرولتر صنایع بزرگ شهری قهرمان کمونیزم است، آن نیروی انقلابی است که رسالت تجدید حیات جوامع رنسانس را در خود تجسم می‌سازد، بانسی حکومت‌های نوین است، تنها بدین جهت (ونه بدان معنی احمقانه‌ای که نویسندگان روزنامه "لاستامپا" از خود در آورده‌اند) اعلام کردیم که توریانو کوره انقلاب کمونیستی است، بدان علت که اکثریت طبقه کارگر توریانو متشکل از پرولترها، کارگران کارخانه و انقلابیون مورد نظر کارل مارکس میباشد و نه مرکب از آن انقلابیون خرده بورژوا و چهل وهنتی^(۳) مورد علاقه دموکراتها و آشوبگران آنارشیست. بدین سبب هم چنین اظهار کردیم که کنفدراسیون عمومی کار (C.G.L.) از توده‌های کارگری متشکل میگردد که "انقلابی" تر از کارگران متشکل در اتحادیه سندیکائی^(۴) میباشد، زیرا کنفدراسیون کارگران آن صنایعی را در بر میگیرد که بهتر خصوصیت یافته، متشکلتتر، "انقلابی" تر و پیشروند در حالیکه اتحادیه سندیکائی ملغمه‌ایست که نمی‌تواند از مرحله

انعداد و اغتشاش خارج گردد و از مفاهیم مختص به خرده بورژواهایی که به سرمایه دار بدل نگشته اند و پیشه‌وران و دهقانانی که به پرولتر تبدیل نشده اند خلاص شود .

هر جامعه‌ای زندگی میکند و رشد مییابد چونکه تولیدی وجود دارد، بخاطر آنکه بیش از مصرف تولید می‌گردد هرچندکه توزیع مصرف و پس انداز بشکل نامتعادلی انجام شود . هر جامعه در تبه‌کاری و شرارت زندگی میکند و رشد مییابد و حتی نابود می‌گردد اگر در آن تولید انجام نگیرد گرچه در آن عدالت حکمفرما باشد . جامعه بورژوازی میمیرد چونکه در آن تولید نمیشود، زیرا که کار مولدین با روابط جدید توزیع زائیده جنگ و مرحله پلوتوکراسی سرمایه داری متعاقب آن نه‌کفایت مصرف را میدهد و نه امکان انباشت را مییابد . آهنگ نابودی ثروت مادی مرتبا افزایش مییابد ، برعکس انباشت اسناد مالکیت بر ثروت مادی یعنی انباشت اسکناس کاغذی فزونی مییابد^(۵)، سیستم سرمایه داری توزیع ، به چپاول مسلحانه‌ای که توسط هیئت حاکمه انجام میگیرد بدل گشته است . سرمایه دار خود را از صحنه تولید خارج نموده است، اداره صنایع بدست افرادی نالایق و بی‌مسئولیت افتاده است . طبقه کارگر در علابه داشتن بکار در علاقه داشتن به ماشین تنها باقی مانده است .

طبقه کارگر امروزه بر تولید چیره گشته است، او مالک اجتماع مییابد ، چون که قادر است تا آخرین رگ و پوستی که او را بحرکت درمی آورند، آستینها را بالا زند، چون که تنها يك تلاش قهرمانانه در بار آور ساختن تولید میتواندست برای او زندگی و فضیلتی نوین در رشد و تکامل را آمیخته سازد، حواریون مزدور ، رکابداران سرمایه " مالالتساری"^(۶) های حریص جیره خوار بورژوازی فکر میکنند که با چرندیات وطن پرستی یا بشر دوستی از نوع رمانهای پاورلی قادر به برانگیختن این قهرمانی پرولتاریا در تولید خواهند شد، همانطوریکه در برانگیختن احساسات قهرمانانه جنگ طلبی موفق گشتند، بازی خوب فقط یکبار

موفق میشود ، در اینجا دیگر نمیتوان از " کارایی نیروی " (۷) کمک گرفت !
باید خود را بشرايط وفق داد ، با آن خوبهايش و " اندکی " نیز گارسرخ :
پرولتاریا تولید را برای کمونیسیم افزایش خواهد داد ، برای اینکه مفهوم
و برداشت خود را از جهان عملی سازد ، برای اینکه تاریخ را به " فلسفه " خویش
بدل سازد و نه بخاطر آنکه منابع جدیدی برای بیکاری و ریخت و پاش صاحبان
اسکناس تأمین نماید : تولید را افزایش خواهد داد هنگامیکه تیغ برنده قدرت
حکومتی او درخت زندگی را از شاخه های خشک ببری خواهد ساخت . این قدرت
بخود افزایش تولید و امکان توزیع و پسراندازی بهتر را سبب خواهد
گشت .

یادداشتها

* این مقاله در ۲۱ فوریه ۱۹۲۰ بدون امضاء گرامشی در " L'ORDINE NUOVO " منتشر شده است .

۱- معنی تحت اللفظی آزادی قدرت در نزد ستمندان است ، در این مورد معادل سرمايه به
مالی میباشد . که بنظر من آمیختگی سرمايه بانکی با سرمايه صنعتی
و تشکیل الیگارشی مالی (قدرت افراد محدودی) بر پایه همین سرمايه مالی " یکی از جنبه های مشخص امپریالیسم میباشد .

۲- " وحدت دیالکتیکی " که گرامشی از آن سخن میراند ، عبارت از آگاهی
در مدیریت کارخانه و تولیدکنندگی است که سرمایه دار در مرحله ماقبل " پید
نو پولیستی رشد سرمايه داری از آن برخوردار بود ، این آگاهی در مرحله مونو-
پولیستی زائل گشت ، سرمایه دار نقش خود را چه بدست بوروکراتهای دولت
و چه بوروکراتهای مونیوپولهای بزرگ واگذار نمود .

دنباله یادداشتها

- ۳- اشاره با انقلابات بورژوا - دموکراتیک ۱۸۴۸ است.
- ۴- تشکیلات سندیکائی آنارکو - سندیکالیستها ، بعد از اخراج " سندیکالیست ها " از حزب سوسیالیست ، تاسیس گشت .
- ۵- گرامشی این مقاله را در بحبوحه بحران اقتصادی بعد از جنگ نوشته است و بنا بر این پدیده‌هایی که او بر ملا میسازد وضع اقتصادی در آن زمان را مشخص میگردند .
- ۶- نام توده عامی در محله بازار ناپل میباشد که در جنبش شورشی که بر رهبری ماسانیو لو ۱۹۴۷ صورت گرفت شرکت وسیع داشتند .
- ۷- ژاندارمری ایتالیا .

حزب کمونیست*

پس از سورل^(۱)، عطف به اجتماعات مسیحی اولیه برای ارزیابی جنبش نوین پرولتری بسی مورد سوء استفاده قرار گرفته است. بلافاصله باید گفت همان گونه که کارل مارکس مسئول ادعاهای ایدئولوژیکی بی معنی "مارکسیست"^(۲) ها نیست، سورل نیز به هیچ طریقی مسئول مسکنت و سخافت معنوی تصنیف کنندگان ایتالیائی اش نمی باشد.^(۳) وی در دایره تحقیق تاریخی "کاشف" است، تقلید از او وانگهی جایز نیست، وی اسلوبی را در اختیار پیروان آینده اش قرار نمی دهد که بصورت مکانیکی برای همیشه و از طرف همه کس بکار رفته و نتایج کشفیات آن بخردانه باشد. چه از نظر سورل و چه از نظر نگرش مکتب مارکسیستی مسیحیت معرف انقلابیست در تمامیت رشد خویش، یعنی انقلابی که تا حد غاشی و نهائی خود، با بوجود آوردن سیستم نوین و اصیلی از روابط اخلاقی، حقوقی فلسفی و هنری^(۴) پیش تاخته است.

این نتایج را بمثابه چهارچوب ایدئولوژیکی هر انقلابی پنداشتن، خیانت نا بخردانه و سخیفانه ایست به درک تاریخی سورل که تنها میتواند نقطه حرکتی برای سلسله بررسی هائی تاریخی در مورد "نطفه های" تمدن پرولتری باشد. اگر صحت دارد (همانطور که برای سورل این مسئله واقعی است) که جامعه صنعتی مدرن در بطن خود حامل انقلاب پرولتری است، و نیز اگر پذیرفته شود که از درون این انقلاب قاعده و دستور العمل زندگی اصیلی حاصل خواهد شد و سیستمی از روابط مطلقاً نوینی که خصلت طبقه ی انقلابیست، پس این تمدن "باید" هستی داشته باشد. و اما این دیگر چگونه نظریست که کارگران را برعکس مسیحیان

اولیه چون کاست (کاستهای هندی ؛ گروه بندیهای اجتماعی در هند، طبقه‌های بستیم من) با اعتدال و قانع ، و شیوه زندگی شانرا اصیل نمی‌دانند؟ این نظر گذشته از تعمیم‌های ناشیانه زیرین : - که " کارگران فلز کار تورینی " گله‌ی "مفشوش حیواناتی را مانند که هر روز مرغ سرخ کرده ای می‌بلعند و هر شا منگه در فاحشه‌خانه‌ها مست کرده، به خانواده عشق نمی‌ورزند و در سینماها و در تالید میمون‌گونه‌ی عادات بورژوازی تحقق آرمان‌های زیبائی و زندگی اخلاقی^(۵) خود را می‌جویند - آری این نظر گذشته از این گونه تعمیم‌های ناشیانه و بجگانه ، نمی‌تواند به هیچ طریق فرضی بر یک قضاوت تاریخی گردد؛ چنین عبارتی در مقام هوشمندی تاریخ با این دیگری برابر و مساوی است؛ از آنجائی که مسیحیان مدرن مرغ می‌خورند و با زنان هم‌خوابه می‌شوند، مست می‌کنند و نیز شهادت کذب و باطل می‌دهند و زنا می‌کنند و ... پس هستی پیشین زهدا و شهدا و قدوس افسانه‌ای بیش نیست. بطور خلاصه صفات ویژه هر پدیده تاریخی باید در چهار چوب و موجودیت فعلی اش مورد پژوهش قرار گیرد ، بمثال رشد آزادی که در اهداف، نهادهای اشکالی جلوه‌گر میشود که مطلقا (چه بسا بصورت استعاره) با اهداف، نهادهای و اشکال پدیده‌های تاریخی پیشین قابل مقایسه و اختلاط نمی‌باشد^(۶) . هر انقلابی که همانند انقلاب مسیحیت و انقلاب کمونیستی - تحقق می‌پذیرد و لاجرم تنها بنا قیام و سمیترین و عمیق‌ترین توده‌های خلق میتواند با انجام رسد، کار دیگری نتواند مگر انهدام و نابودی تمام سیستم موجود سازمان اجتماعی ، کیست بتواند تصور و پیش‌بینی کند که از حضور این جمعیت کثیر و بی‌حد و نصاب در حیطه دگرگونی و سازندگی تاریخی ، آنها شیکه امروزه اراده و قدرتی ندارند چه نتایج مستقیم و آنی حاصل خواهد شد؟ اینان بسبب آنکه هرگز " نخواسته و نتوانسته" اند، انتظار دارند که در هر کار شخصی و عمومی اراده و قدرت بدست آورده را تحقق یافته ببینند ، به هر چیز موجود بدیده دشمنی مینگرند و میخواهند همه چیز را از بیخ و بن برکنند و نابود کنند، لکن درست بسبب همین وسعت

انقلاب، بسبب ماهیت غیر قابل پیش بینی و آزادی بی حد و حصرش، آیا چه کسی میتواند بخود اجازه دهد که حتی يك فرضیه معینی دهد در مورد احساسات، امیال گذرا و ابتکارات، فضایی که در چنین کوره داغ و آتشین شکل خواهند گرفت؟ آیا آنچه که امروزه بیرون از دایره اراده و نیروی سرشت ما موجود و آیا آنچه را که ما میبینیم چه دگرگونیهای دریافت خواهد کرد؟ آیا هر دگرگونی در شعور فردی، گرچه بطور همزمان تمام توده خلق را دربر گرفته است، نتایج اخلاقی غیر قابل تصویری نخواهد داشت؟

اگر از تقابل مسائل امروزه درگذریم، هیچ چیزی را در مقام زندگی اخلاقی و در مقام احساسات نمی توان پیش بینی کرد. امروزه تنها يك احساس، احساس لایتغیر نمودار سرشت طبقه کارگر شده و جامعه حقیقت پوشیده است: احساس همبستگی. لکن شدت و نیروی چنین احساسی میتواند آنها همچون پشتوانه اراده مقاومت و جانبازی برای مرحله ای از زمان ارزیابی شوند. این ارزیابی حتی برای خلق نیز که از توانائی خرد و محدودی پیش بینی تاریخی برخوردارست تقریباً میسر میباشد، وانگهی آنان را نمیتوان ارزیابی کرد و بنا بر این به هنگامیکه تعیین تاریخ و زمان معین برای مقاومت و جانبازی امکان پذیر است، بعنوان پشتوانه ای عزم تاریخی برای دوران آفرینش انقلابی و پایه گزای جامعه نو بکار گرفت، چونکه دشمنی را که دیگر باید کوفت و متلاشی کرد و در برابرش پیروز شد برون از پرولتاریا نخواهد بود، دیگر نیروی فیزیکی خارجی محدود و قابل کنترلی نخواهد بود، بلکه در خود پرولتاریا جای خواهد داشت: در نادانی و ناآگاهی وی، در تنبلی اش، در مشکل رسیدن به درک سریع درست به هنگامیکه دیالکتیک مبارزه طبقاتی درونگرا شده و انسان نوین عملاً بطور روزمره میبایستی "بورژوا و نموده های بورژوائی" موجود در شعور خود را به دام اندازد و با آن پیکار کند. بدین سبب سندیکای کارگری، یعنی ارگان نیسمی که به همبستگی پرولتری نظم و تحقق میبخشد، نمیتواند پایه و محتوای پیش

بینی ها برای آینده تمدن باشد ، سندیکا در راه آزادی ، عناصر رشدی در بر ندارد و سرنوشتش در اثر رشد عمومی دستخوش دگرگونیهای رادیکال گوناگون است ، پس : سندیکا مشروط است ، نه تعیین کننده . (۷)

جنبش پرولتاریا در مرحله کنونی خود گرایش به انجام انقلابی در سازمان عناصر مادی و نیروهای فیزیکی دارد . اراده توده بر احساسات و خواهشهای سوزان گذرا استوار است ، لکن خطوط ماهوی این انقلاب نمی تواند احساسات هوی و هوس گسترش یافته میان توده ها باشد ، خطوط مشخصه ی انقلاب پرولتری تنها در حزب طبقه کارگر ، یعنی حزب کمونیست قابل جستجو است ، این حزب موجود و چون سازمان منظم با ارادگانی است که برای پایه گذاری حکومت ، پرولتریزه کردن و برقراری قدرت پرولتر در صدر قوانین نیروهای موجود فیزیکی و نیز برای ریختن شا لوده های آزادی خلقی رشد میکند .

حزب کمونیست در مرحله فعلی تنها نهادیست که میتواند بشکلی جدی با اجتماعات مسیحیت ابتدائی به مقایسه گرفته شود . در آن حدی که هم اکنون حزب در سطح جهان موجود است میتوان به مقایسه های برخاسته و به داوری فعالین شهر خداوند (یا خدا شهر ، م .ف . CITTÀ DI DIO) و فعالین شهر انسان (یا انسان شهر م .ف . CITTÀ DELL'UOMO) و انتظام نظریات نشست . بدون هیچ تردیدی کمونیست پست تر از مسیحی کاتاکمبه (کاتاکمب : سردابه های زیرزمینی با سیاهچالهایی که مسیحیان اولیه مردگان خود را در آنجا دفن و مراسم مذهبی را بجا می آوردند ، م .ف .) نیست . بالعکس ! عاقبت غیر قابل بیانی که مسیحیت به قهرمانان خویش عرضه میکرد ، بسبب راز تلقینی آن ، تأیید کامل قهرمانگرایی و عطش شهادت را در آن کسی که به خلعت آسمانی باور دارد به فروشی جاودان ، بیدار کنند . کارگر کمونیستی که پس از هشت ساعت کار در کارخانه بدون سود جوئی شخصی برای هفته ها ، ماهها و سالها هشت ساعت دیگر نیز برای حزب ، برای سندیکا ، برای کثویراتیو کار میکند ، از نظر تاریخی

بشر برتر از آن برده و صنعتکاری است که در رفتن به انجمن‌های مخفی برای برگزاری حاجات مذهبی با استقبال هرخطری میشتافت. بهمین ترتیب روزالوکز-میرگ و کارل لیبکنشت^(۹) بزرگتر از بزرگترین مقدسین مسیح اند. درست باین دلیل که هدف خدمت آنان مشخص، انسانی، محدود است و بدین جهت مبارزان طبقه کارگر برتر از مبارزین راه خداوندند: هر قدر نیروی اخلاقی که پشتیبان اراده‌ی آنانست برون‌ازحد، بهمان اندازه هدفی که در برابر اراده آنان قرار دارد مشخص‌تر.

آیا احساسات کارگری که از بامداد تا شامگاه با پشت‌دوتاخم بروی ماشین و با تکرار مداوم دست و حرکات یکنواخت پیشه خویش کار می‌کند (که رد کردن دانه‌های تسبیح را در دایره تنگش ماند) به هنگامی که وی "حاکم" و معیار ارزش‌های اجتماعی شود، صاحب کدام نیروی انکشافی خواهد بود؟ آیا خود این واقعیت معجزه نیست که کارگر، بدون دانستن و آگاهی از چون و چرای فعالیت عملی خویش و اجبار انجام آن، باز هم بتواند اندیشه کند؟ همین معجزه کارگر که با پیکار بر علیه خستگی، علیه بی‌حوصلگی و بر علیه یکنواختی حرکاتی که میل به مکانیزه کردن و بنا بر این کشتن هستی درونی وی دارد، آری این معجزه در اراده و خواست مبارزه و آفرینش انقلابی در حزب کمونیست تجلی می‌کند و در آن سازمان می‌یابد.

کارگر در کارخانه وظایفی خالصاً اجرایی دارد، وی روند عمومی کار و تولید را دنبال نمی‌کند، نقطه متحرکی نیست که آفریننده‌ی خطی باشد، سنجاقی است فرورفته در مکانی معین و خط فرآورد از پی یکدیگر آمدن سنجاق‌هایی است که ارده‌ای بیگانه آنرا در راه اهداف خود مقور داشته‌است. او گرایش دارد تا این شیوه هستی خویش را در تمام جوانب زندگی پیاده کند، خود را باسانی بهر مکانی تطبیق می‌دهد: در دفتر مجری مادی و "توده" که از طرف اراده‌ای بیگانه باراده خودوی ادره میشود، از نظر فکری تنبل است، فقط به

چیزهای آنی و کناری خود مینگرد و نمی خواهد پیشبینی قبل از وقوع بکند، بدین جهت در برگزیدن روسا و رهبران خود از معیار و زمینه انتخاب بی بهره و باسانی با وعده و وعیدها فریب میخورد، دلس میخواد باور کند که بدون پشتکار و رنج و نیز تفکر بسیار آنچه را که خواهان است میتوان بدست آورد. حزب کمونیست وسیله و شکل تاریخی روند آزادبخشی درونی است که در اثناء آن کارگر از صورت مجری به مبتکر، از توده به رئیس و رهبر و از بازو به مغز و اراده مبدل میشود (از مجری به مبتکر، از توده به رئیس و رهبر، از بازو به مغز) .

در شکل بندی حزب کمونیست پرورش این نطفه ی آزادی امکان پذیر است و پس از آنکه حکومت کارگری شرایط مادی ضروری را ترتیب و سازمان داد، رشد و گسترش تام و کمال آن میسر میگردد .

برده و یا صنعتکار دنیای کهن " خود را میشناخت " ، یا گرویدن به انجمن های مسیحی به رهائی خود جامه حقیقت میپوشاند زیرا که در این انجمن ها همگان را برادر میخواند و تساوی خود را با دیگران مشخص میگرد، چرا که وی نیز فرزند همان یکدانه پدر (اب) است، [در دین مسیحی : اب، ابن و روح القدس : خدا پدر، خدا پسر، روح القدس] و بهمین طریق حزب کمونیست برای کارگری که وارد صفوف آن میشود یعنی : جایی که وی شخصاً برای " کشف " و " خلق " شیوه های اصیل زندگی همکاری میکند، جایی که وی " آزادانه و با خواست خویش " در فعالیت های این جهان سهم است، جایی که اندیشه و پیش بینی میکند، مسئولیتی به عهده دارد، جایی که علاوه بر سازمان یافتن سازمان دهنده نیز هست، و بالاخره جایی که احساس میکند تا پیش آهنگی بسازد که از پیش بتازد و تمام توده خلق را با خود بکشانند .

حزب کمونیست، نیز بمثابه سازمانی خالص، خود را چون شکل خاصی از انقلاب پرولتری نموده است . هیچ يك از انقلابات گذشته حزبی بخود ندید .

احزاب پس از انقلاب بورژوازی زاده شدند و در دایره دمکراسی پارلمانی تجزیه گشتند . در این زمینه نیز اندیشه مارکسیستی حقانیت خود را بروز داد . سرمایه داری نیروهای می آفریند که سپس خود هم قادر به تسلط و حکومت بر آنان نیست . (۱۰)

احزاب دمکراتیک باین درد میخورند که مردان سیاسی با ارزش را بنما^{ند}ند و آنان را در عرصه رقابت سیاسی پیروز گردانند ، مردان سیاسی دولت امروزه از طرف بانک ها ، روزنامه های بزرگ ، انجمنهای کارخانه داران منصوب میشوند این احزاب امروزه دیگر به فرقه های بیشمار سوجدوئی های شخصی تجزیه شده اند . حزب کمونیست با برخاستن از درون خاکستر احزاب سوسیالیستی ، منشاء و اصلیت پارلمانی و دمکراتیک^(۱۱) خود را طرد و نفی میکند و صفات عمده و مشخصه خود را که در تاریخ اصیل اند ، غریبان میسازد : انقلاب روسیه انقلابیست که بوسیله افرادی متشکل در حزب کمونیست انجام پذیرفته است که در حزب شخصیت نوینی کسب کرده ، احساسات نوین بدست آورد ، و به آرزندگی اخلاقی تحقق بخشیدند که میل و گرایش دارد تا بدل به شعور جهانی گردد و برای همه انسانها آرمان و هدف و اسپین .

یادداشتها

* این مقاله بدون ذکر نام نویسنده آن در شماره ۴ سپتامبر ۱۹۲۰ در "اردینه نو" بتحریر درآمده است (صفحات ۱۵۴ - ۱۶۳ از انتشارات انیشادی)

۱- ژرژ سورل (۱۸۴۲ - ۱۹۲۲) ژورنالیست و مبلغ سیاسی فرانسوی عمده ترین تئوریسین سندیکالیسم آنارشستی بود که به سندیکا بمثابه یگانه وسیله مبارزه طبقاتی مینگریست و به اعتصاب عمومی همچون سلاح عمده برای هرنگون کردن قدرت بورژوازی . سورل ، یا تئوریسین قهر را باید به مثابه یک رویزیونیست "چپ" در مارکسیم بشمار آورد . وی بر جریان سندیکالیستی در

ایتالیا، بویژه بر آرتور لایبولا و بنیتو موسولینی تأثیر گذاشت.

۲ - آنطور که پالمیروتولیا تی در مقاله‌ای بنام تازگی اندیشه و عمل گرامشی آورده است، اثر وی را " بازگشتی قاطع با اندیشه اهل کارل مارکس " میخوانند که در اینجا بدون تردید بآن جریانهای مکانیکی و دترمینیستی پوزیتویسم کنایه میزند که در ایتالیا به مسخ ماهیت و پوچی اندیشه مارکسیسم پرداخته بودند.

۳ - میتوان پنداشت که در اینجا سرسخن گرامشی معطوف به بنیتو موسولینی و دیگر سرکردگان فاشیست است که خود را ستا پندگاران سوردل میخواندند.

۴ - در اینجا گرامشی بصورتی جامع ترجمان قضاوت مارکس و انگلس در باره مسیحیت است.

۵ - جمله گرامشی طعنه ایست به بلاهت و سوء نیت در تبدیلیغات ضد کارگری.

۶ - در اینجا گرامشی تاریخگراشی (ستوریسیسم) مطلق خود را تأیید میکند که بر حسب آن هر پدیده‌ای را باید بر اساس شرایط تاریخی مشخصی که از آن حاصل گشته است نگریست. در این میان هرگونه مقایسه‌ای بین پدیده‌های تاریخی که در ادوار مختلف حادث شده‌اند، تنها ارزشی سمبولیک دارد، و نیز سنجش میسران مسیحیت و کمونیسم چنین حالت سمبولیکی را داراست. برای شناخت جهت‌ی فرعی از این مقایسه رجوع شود به پیشگفتار انگلس بر کتاب " مبارزه طبقاتی در فرانسه " نوشته کارل مارکس.

۷ - گرامشی در این چهارچوب مشکلات، مبارزات، تضادهای خود انقلاب سو - سیالیستی را حدت میزند و پیش‌بینی میکند. عطف‌اوبه سندیکا یکبار دیگر سندیکالیزم شوروی علیه مفاهیم " سندیکالیسم انقلابی " است.

۸ - یعنی تغییر مناسبات تولیدی.

۹ - رزالوکزامبورک (۱۸۷۱ - ۱۹۱۹) و کارل لیبکنشت (۱۸۷۱ - ۱۹۲۹) رهبران جنبش و قیام اسپارتا کوسها (جنبش کمونیستی) آلمان که در سال ۱۹۱۹ از طرف مرتجعین آلمانی بقتل رسیدند. رزالوکزامبورک، لهستانی، در تبعید به بنیان‌گذاری جنبش سوسیالیستی لهستان کمک شایانی کرد، وی در زمینه مسائل اقتصادی و سیاسی محقق بود. پس از دستگیری در سال ۱۹۱۳ به‌مراه لیبکنشت گروه " اسپارتا کوس " را که سمتگیری کمونیستی داشت در آلمان بوجود آورد و در سال ۱۹۱۸ یکی از بنیان‌گذاران حزب کمونیست آلمان بود، کارل لیبکنشت فرزند ویلهلم، که خود یکی از پایه‌گذاران و رهبران سوسیال دموکراسی آلمان

بود، در آغاز شباب وارد صفوف جنبش کارگری شد و بسبب کارزار تبلیغاتی فعال ضد نظامیگری بارز شد. وی بارز الوکزا مبورک جنبش اسپارتا کوسهارا بنیادگزارده و رهبری کرد.

۱۰ - این امریکی از موضوعات متداول در انتقاد مارکسیسم از سیستم سرمایه داری است: درمانیست آمده است که بورژوازی بسبب نیازهای خویش نیروها غیرا پدید آورد که خودوی را بنا بودی سوق خواهند داد که همانا "کارگران مدرن یا پرولترها" هستند، در جای دیگر بورژوازی را به "جادوگر کارآموز" بی تدبیری تشبیه میکند که یادآور قدرتهایی است که جادوگر خود به کنترل آنها قادر نبود.

۱۱ - به معنی دموکراتیک - بورژوازی.

انقلاب علیه « سرمایه »*

انقلاب بلشویکها بطور قطعی با انقلاب عمومی خلق روسیه پیوند یافته .
ماکسیمالیستها که تا دو ماه پیش محرکی بودند تا اینکه جریان حوادث به رکود
دچار نگردد و پیشروی بسوی آینده باز نایستد در حالیکه شکل نهائی از نظام
اجتماعی (که نظامی بورژوازی می بود) را تحقق می بخشید اکنون قدرت را به
تصاحب خویش در آورده ، دیکتاتوری خود را مستقر ساخته اند و در حال طرح -
ریزی آن اشکال سوسیالیستی هستند که انقلاب در آنها باید اقامه گزیند و بر
مبنای دست آوردهای تحقق یافته رشد هماهنگ خود را بدون تصادمات شدید
و بسیار زیاد ادامه دهد .

انقلاب بلشویکها بیشتر از ایدئولوژیها مادیت یافته است که تا
وقایع (بنا بر این بیش از آنچه که میدانیم دانستن از آن لزومی ندارد)
این انقلاب ، انقلابی است علیه « سرمایه » مارکس .
« سرمایه » مارکس در روسیه بیش از آنکه اثری برای پرولتاریا باشد
کتابی بود از آن بورژواها ، بیانگر منقذانه ای بود بر اینکه در روسیه پیش
از آنکه پرولتاریا بتواند حتی اندیشه شورش و مطالبات طبقاتی و انقلاب
را بدل خود راه دهد ، شکل بندی بورژوازی ، آغاز عصر سرمایه داری ، استقرار
تمدنی غربی ، ضرورتی مقدر است ، وقایع بر ایدئولوژی پیشی گرفتند ، طرح -
هائی را که مطابق آن تاریخ روسیه بایستی بر حسب اصول ماتریالیسم تاریخی
مجرا میگرفت ، درهم پاشیدند .
بلشویکها مارکس را طرد میکنند . آنان به گواهی اعمال روشنگرای

خود و دست‌آوردهای تحقق یافته خویش مؤید این واقعیت می‌باشند که اصول ماتریالیسم تاریخی برخلاف تصور و یا برخلاف تصویری که می‌شد، آنچنان هم آهین نیستند.

ولی با وجود بر این در همین وقایع نیز مقدراتی وجود دارد و اگر بلشویکها برخی از نظریات " سرمایه " را طرد می‌کنند بعمنی طرد اندیشه اصلی و ذاتی و حیات بخش آن نیست، آنها " مارکسیست " نیستند، همین و بس آنها در تفکر مارکسیستی، زندگی میکنند، آنچه که هرگز نمی‌میرد در تفکری که دنباله تفکر ایده‌آلیستی ایتالیائی و آلمانی است و در مارکس به پوشش پوزیتیویستی و ناتورالیستی آغشته گشته است. در این تفکر عامل اصلی تاریخ در واقعیت‌های اقتصادی ناهنجار مقرر نیست، بلکه همواره در انسان و در جامعه انسانی نهفته است، انسانهایی که با هم در آمیخته، تفاهم یافته بطریق این تماسها (تمدن) اراده اجتماعی و جمعی را رشد می‌دهند و واقعیت‌های اقتصادی را درک و بمورد قضاوت نهاده و آنها را بار آورده خویش منطبق می‌سازند تا آنجا که به محرك اقتصاد بدل گردند، اقتصاد، صورتگر خمیره واقعیت‌عینی زنده و متحرك، ویژگی ماده‌ای زمینی و غلیانی کسب می‌کند که میتواند با آنجایی و بآن طریقی که بشر اراده کند مسیر و مجرایابد. مارکس آنچه را که قابل پیش‌بینی است، پیش‌بینی کرده. او جنگ اروپا و یا بهتر مدت و تاثیراتی را که این جنگ داشت نمی‌توانست پیش‌بینی کند، او نمیتوانست پیش‌بینی کند که این جنگ در مدت سه سال رنج و عذاب و فلاکت غیر قابل وصف در روسیه این چنین اراده جمعی و توده‌ای را بوجود آورد. شکل‌بندی يك چنین اراده‌ای معمولاً به يك روند طولانی تداخل و نفوذ همه‌جاگیر و به يك سلسله تجربه طبقاتی نیازمند است. انسانها تنبیل هستند، آنها احتیاج به تشکل دارند، تشکلی ابتدا در واقعیت برونی در کورپوراسیونها در اتحادیه‌ها و سپس در واقعیت درونی خود در تفکر و در اراده (۰۰۰) بصورت

تداومی لاینقطع و چندگانگی در حرکات خارجی . درست بدین علت است که معمولا اصول انتقاد مارکسیستی واقعیت را دریافته ، در بند کشیده ، آشکار و قابل رؤیت و تمیز میسازند ، معمولا دو طبقه دنیای سرمایه داری بطریق مبارزه طبقاتی تشدید یا بنده ای تاریخ را می آفرینند . پرولتاریا وضعیت فلاکت بار خویش را دریافته که در تنگدستی مداوم بسر میبرد . بدین جهت برای بهبود شرایط خویش بورژوازی را تحت فشار قرار میدهد . مبارزه بورژوازی را جهت میسر ساختن امکان رفع نیازمندیهای عاجل وی مجبور به بهتر ساختن تکنیک تولید و پرثمرتر ساختن آن می سازد و شتاب مشقت باری بسوی بهبودی در میگیرد که آهنگ تولید را تسریع کرده و موجب ازدیاد مداوم موادی که بمصرف جامعه خواهد آمد ، میشود . در این شتاب بسیاری از پای موافقتند و مطالبات آنانی را که باقی مانده اند عاجلتر میسازند ، توده همواره در جوش و خروش است و از اعتشاش - توده همواره بیشتر به انتظام در اندیشه بدل میگردد ، همواره آگاهی بیشتری به قدرت خویش ، به گنجایش خود در تعهد مسئولیت اجتماعی و در خاکمیت بر سرنوشت خویش ، می یابد .

معمولا ، یعنی آن زمانی که وقایع به آهنگ معینی تکرار میشوند ، یعنی آن زمانی که تاریخ در لحظات همواره بفرنج تر و پرمعنی تر و پرازشترولی حتی پر شباهتی ، رشد میکند . اما در روسیه جنگ به زدودگی رخوت اراده ها انجامید ، اراده ها بواسطه درد ورنجها عینکه در مدت سه سال جنگ انباشته شده بودند ، هماهنگ گشتند ، خطر قطعی در پیش بود گرسنگی مرگ آوری میتوانست همه گیر شود و دریک آن میلیونها انسان را درو کنند ، اراده ها بطور مکانیکی سپس بعد از انقلاب اول^۲ بطرز فعال و بطور پرمعنای هماهنگ گشتند .

تبدیلیات سوسیالیستی مردم روسیه را در جریان تجربیات پرولتاریای سایر کشورها قرار داد ، این تبدیلیات بطور دراماتیکی دریک آن تاریخ پرولتاریا را زنده میکرد ، مبارزات او را علیه سرمایه داری ، ضرورت

تلاشهای بیشمار را برای آزادی اندیشه از قیود و بندگی و در نتیجه از فرومایگی و ذلت نمایان ساخت، تا آنجا که به آگاهی نوین و به شاهدزنده‌ای از دنیای آینده بدل گردید. تبدیلات سوسیالیستی آفریننده اراده اجتماعی ملت روس گشت. چرا باید او در انتظار تکرار تاریخ انگلیس در روسیه بنشیند؟ انتظار اینکه در روسیه بورژوازی شکل پذیرد، مبارزه طبقاتی تحریک یابد، برای آنکه آگاهی طبقاتی زاده شود و بالاخره ورشکستگی و فاجعه دنیای سرمایه‌داری فرا رسد؟ ملت روس این تجربیات را با اندیشه سپری کرده است، اگرچه این اندیشه به اقلیتی تعلق داشته باشد و اکنون از آن در خدمت تثبیت خویش بهره‌بردار می‌گیرد، همان‌طور که از تجربه سرمایه‌داری غرب برای اینک در مدت زمان کوتاهی از نظر تولید در سطح دنیای غرب قرار گیرند، استفاده خواهد کرد، امریکای شمالی از آنجا که انگلوساکسونها در يك آن از سطحی آغاز کردند که انگلستان بعد از تحولات بسیار بدان رسیده بود، از نظر سرمایه‌داری پیشرفته‌تر از انگلستان است.

پرولتاریای روس، با آموزش سوسیالیستی تاریخ خود را از سطح بالائی از تولید که انگلستان امروزه بدان رسیده شروع خواهد کرد زیرا برای شروع کار از آنجائی آغاز خواهد کرد که در جای دیگر قبلاً به کمال رسیده است و از این محرکی را دریافت خواهد داشت تا بدان نضج اقتصادی دست یابد که مطابق نظر مارکس شرط ضروری برای کلکتیویسم بحساب می‌آید. انقلابیون خود آفریننده شرایطی خواهند بود که برای تحقق تأم و کمال ایده آل آنان ضروری بشمار می‌رود و اینکار را در مدت زمان کوتاهی از آنکه سرمایه‌داری می‌کند انجام خواهند داد، انتقاد سوسیالیستها بر سیستم بورژوازی جهت بر ملا ساختن نقایص و حریف و میل ثروت در آن بخدمت انقلابیون در خواهد آمد تا کار خود را بهبود بخشند و از حریف و میل جلوگیرند و به ورطه کمبود و نقصان سقوط نکنند. و این ابتدا کلکتیویسم فقر و مشقت خواهد بود، ولی همین شرایط فقر و مشقت میراث يك

رژیم بورژوازی نیز می بود، سرمایه داری نمی توانست در روسیه بلا فاصله بیش از آنچه که کلکتیویسم خواهد توانست، کاری از پیش برد، امروزه خیلی کمتر نیز می توانست کاری انجام دهد زیرا بلا فاصله در مقابل خود پرولتاریا نراضی و ناسازگاری رامی یافت که از تحمل مشقات و ناگواریهای ناشی از تنگدستی اقتصادی عاجز است، حتی از نقطه نظری مطلق، انسانی، سوسیالیسم بلافاصله در روسیه امکان توجه مییابد، مشقتی که بدنبال صلح بر کارگران هموار خواهدگشت، برای آنان بدین صورت قابل تحمل است که احساس کنند تنها راه اختتام آن در مدت زمان هرچه کمتر ممکن وابسته به اراده آنان و پشتکارشان در کار می باشد.

اینطور تصور میشود که ماکسیمالیستها در این زمان بیانگر خود بخودی و از نظر بیولوژیکی ضروری باشند که تا انسانیت در روسیه به ورطه وحشتناک تلاشی و ویرانی سقوط ننماید و با اشتغال به کار پر عظمت و مستقلانه تجدید حیات خویش انگیزه های گرگ صفتانه را کمتر احساس کند و روسیه به یک کشتارگاه عظیم درندگان که یکدیگر را تکه پاره می کنند، بدل نگردد.

یادداشتها

* بامضاء آنتونیو گرامشی، در "آوانتی" چاپ میلان بتاريخ ۲۴

نوامبر ۱۹۱۸ منتشر شده است.

۱- اشکال در خود متن نوشته است.

۲- انقلاب فوریه (مارس) ۱۹۱۷

مارکس ما *

آیا ما مارکسیسم هستیم؟ آیا اصولاً مارکسیست وجود دارد؟ ای حماقت تو تنها جاودان هستی . احتمالاً در این روزها بمناسبت صدمین سالگرد مارکس^(۱) مسئله بار دیگر مورد بحث قرار گرفته و دریائی از مرکب و هجویات سرازیر خواهد گشت، هرزه‌گویی و وراچی میراث‌های زوال‌ناپذیری هستند که انسانها از یکدیگر بارث میبرند. مارکس نه‌شبه‌آئینی از خود تالیف کرده و نه امام‌زمانی است که حدایشی مملو از مجموعه‌ای از احکام ، قوانین بی‌چون و چرا ، مطلق خارج از مقوله زمان و مکان از خود بجای گذاشته باشد . " پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید " تنها حکم قطعی و یگانه قانون مارکس است . وظیفه تشکیلاً و تبلیغ به‌تشکل میباشد تنها ممیز مارکسیستها از غیر مارکسیستها باشد . آیا کسی هست که کم یا بیش مارکسیست نباشد؟ در واقع همه بدون آنکه خود بدانند اندکی مارکسیست هستند، مارکس شخصیت بزرگی بود، عمل او اخلاقیست داشت، عظمت و اخلاقیت وی نه از آنروست که از هیچ و پوچ و یا از درون رویاهای خویش بینشی اصیل از تاریخ استخراج کرده باشد . بلکه از آنرو که در وی مقطع ناقص پختن به پختگی، نظم ، آگاهی بدل میگردد ، آگاهی شخصی وی میتواند همگانی گردد، همانگونه که اکنون به آگاهی بسیاری بدل گشته است . بهمین علت او رانمی توان تنها يك محقق دانست، او مرد عمل ، فردی است که چه در عمل و چه در تفکر بزرگ و خلاق است، آثار وی دنیائی را دگرگون ساخته‌اند، بهمان سانی که اندیشه‌ها را تغییر داده‌اند .

دخول خرد در تاریخ بشریت، قلمرو دانندگرا نیست مارکس .

آثار وی درست در دوره‌ای عرضه میشوند که نبود بزرگی بین توماس کارلایل و هربرت اسپنسر بر سر نقش انسان در تاریخ جریان یافته است.

کارلایل: یعنی نقش قهرمانی و عظمت فرد در تاریخ، یعنی سنتز صوفیان و وحدت معنوی که سرنوشت بشریت را بسوی منزل مقصود هادی است، مقصدی ناشناخته که در سرزمین خیالی کمال و تقدس محو میگردد.

سپنسر: یعنی طبیعت، تحول، انتزاع مکانیکی و ذیروح یعنی انسان بمثابه اتمی از یک ارگانیزم طبیعی، مطیع قانونی بمعنای واقعی انتزاعی که منتها تاریخا در فرد شکل مشخصی بخود میگیرد، فرد یعنی آنچه که دارای استفاده بلا واسطه است.

مارکس در تاریخ با بعد مستحکم غول پیکرانهای نهال میزند. وی نه اهل تصوف است و نه یک متافیزیک پوریتنیویستی بشمار میرود، او آن محقق تاریخ و مفسر مدارک گذشته است که مدارک را بطور کامل و نه بصورت جزئی در نظر میگیرد، در واقع اینکه تنها جزئی از مدارک، مورد بررسی و مورد تفحص قرار گرفته میشود نقصان ذاتی تواریخ و تحقیقات راجع به وقایع تاریخ بشریت می بوده است، در انتخاب این جزء از مدارک اراده و نیاز تاریخی در کار نبوده بلکه پیروی از یک پیشداوری متعصبانه، و حتی اگرچه نا آگاهانه و در کمال صداقت، نقش داشته است تحقیق به هدف کشف حقیقت انجام نیافته، دقت و احیاء کامل زندگی گذشترا مدنظر قرار نمی داده است، بلکه مقصود آن برجسته نمودن یک سری از عملیات مشخص و ارج گذاری نا آزموده و خود ساخته به یک نظریه بوده است.

تاریخ صرفاً قلمرو عقاید، انسان صرفاً بمثابه روح و معرفت در نظر گرفته میشود، از یک چنین برداشتی دو نتیجه اشتباه مشتق میگشته است: آن عقایدی که بدانها ارج گذارده میشود صرفاً خودسرانه و کاذب بوده اند، وقایع برجسته شده تاریخی را تشکیل نداده و روایاتی بیش نبوده اند، اگر تاریخ بمعنی واقعی کلمه نگارش یافته است، مرهون قوه تشخیص نابغانه افراد بوده و نه حاصل کاری

علمی ، سیستماتیک و آگاهانه .

در مارکس تاریخ بمثابه قلمرو عقاید و معنویات و بعنوان عمل آگاهانه افراد، مجزایا متشکل به هستی خود ادامه میدهد، ولی عقاید و معنویات جنبه‌های خودسرانه خویش را از دست داده و دیگر انتزاع کاذب مذهبی و سوسیولوژی‌شمار نمی‌شوند، جوهر واقعی خود را که در اقتصاد ، در فعالیت عملی درسیستم و روابط تولید و مبادله نهفته است باز میجویند ، تاریخ بعنوان يك ماوقع، فعالیت صرف عملی بشمار میرود (اقتصاد و اخلاق) ، اما تحقق هر عقیده و ایده‌ای منوط به انطباق آن با حقیقت صرف و بشریت صرف نیست (که تنها بمثابه يك طرح و برنامه و هدف عمومی اخلاقی و معیشتی انسان‌ها زمینی تواند وجود داشته باشد) بلکه از آن روست که در واقعیت اقتصادی ، وجه توجیه و ابزار تشریح و تثبیت خود را مییابد . برای تشخیص دقیق اهداف تاریخی يك کشور ، يك جامعه ، يك گروه مهم تشخیص سیستم و روابط تولید و مبادله آن کشور و آن جامعه است ، بدون این تشخیص میتوان مونوگرافیهایی يك جانبه و مباحثی مفید برای شناخت تاریخچه فرهنگ گردآوری نمود، بدین ترتیب تنها تعمقی ثانوی و نتایجی بسیار دور دست آمده ولی هرگز تاریخ اعمال نگشته فعالیت عملی در بهم پیوستگی یکپارچه خود تصریح نخواهد شد .

بدین ترتیب بتنها در مهرباب خود فرو میپاشند، خدایان همچون ابره‌های دود آلود عودی سوخته بعرض می‌روند، انسان معرفت بر واقعیت عینی را کسب کرده کلید رمز تعاقب واقعی حوادث را بتصاحب در می‌آورد . انسان خود را با شناخته و به ارزش اراده فردی خویش معرفت مییابد ، از آنجا که می‌فهمد این اراده در اطاعت و انضباط به ضرورت، سرانجام بر خود ضرورت چیره میگردد و آنرا با هدف خویش یکسان میسازد ، چه کسی خود را می‌شناسد ؟ نه انسان بصفهوم عام را بلکه آنکه را که از طرف ضرورت بیبازی گرفته میشود . بررسی جوهر تاریخ و تعیین آن در سیستم و در روابط تولید و مبادله بکشف این واقعیت می‌انجامد که جامعه بشری بدو

طبقه منقسم شده است، طبقه‌ای که مالک ابزار تولید است الزاماً خود را می‌شناسد^ط و اگر چه بصورت مغشوش و پراکنده به قدرت و رسالت خویش آگاهی دارد، برای او اهداف انفرادی مطرح می‌باشند که بدانها در کمال خونسردی و با واقع‌بینی تمام توسط تشکیلات خود جامعه عمل می‌پوشاند، در این پیشروی از اینکه مسیر راه او مفرش به پیکره انسانهای گرمه بی‌رق و بی‌نعل کشتگان میدانهای جنگ باشد، هیچ نگرانی بدل خود راه نمی‌دهد. سیستم تیزه کردن علیتهای واقعی تاریخی برای طبقه دیگر ارزش روشن‌گرانه‌ای کسب کرده و به اساس نظمی برای این رمه بیشمار بی‌شبان بدل میگردد، رمه خود آگاهی یافته و به نقشی که در حال حاضر باید ایفا نماید، نقش تثبیت طبقه دیگر، آگاه میگردد و در می‌یابد که تا زمان تصاحب ابزار مناسب و تا زمانی که مطامع او به اراده بدل نگشته کلیه اهداف انفرادی وی در حالت خودسرانه و لفاظی صرف و بصورت هوی و هوسی بی‌مایه و بوج باقی خواهد ماند.

ولنتاریسم؟ در واقع کلمه‌ایست که هیچ مفهومی ندارد و یا اینکه بصورت خودسرانه‌ای مورد استفاده قرار میگیرد، اراده بطور مارکسیستی یعنی آگاهی به اهداف خویش که این نیز بنوبه خود بمعنی شناسائی دقیق از توانائی شخصی و ابزار اعمال و بیان آن در عمل میباشد، بنا بر این در درجه اول مفهوم آن عبارتست از تمیز و تشخیص طبقه خویش، زندگی سیاسی مستقل از طبقه دیگر، تشکیلات یکپارچه و منضبط که بدون انحراف و تزلزل در خدمت آرمانهای مشخص عمل میکند، و نیز بمعنی جهشی است مستقیم بسوی مقاصد غائی که گشت و گذار و تفرج در چمن زار مودت برادران^ن آکنده بلطافت سبزه زارها و اظهارات لطیف عشق و احترام در آن جایی ندارد.

ولی خود " بطور مارکسیستی " نیز قیدی بیپوده است و حتی میتواند موجد ابهامات و وفور کلمات بیپوده و توخالی گردد. مارکسیست‌ها، بطور مارکسیستی ... صفات و قیود مستعملی که سکه‌هایی را مانند که بسیار دست‌بسته شده باشند.

کارل مارکس استاد زندگی معنوی و اخلاقی ماست و نه شبانی چوب‌بسته.

حرکی برای تنبلی فکری، بیدار باشی است برای نیروهای نیک که در خواب فرو

رفته‌ولی برای مبارزه نیکوئی با ایدازجای برخیزد ، نمونه‌ایست از کارشدید و سخت‌برای کسب ذلال صداقت‌در اندیشه و استواری و استحکام در فرهنگ برای پرهیز از لفاظی پوچ و انتزاعی ، بلوک یگانه‌ایست از بشریت‌دانا و متفکر که برای تکلم چشم بزبان خود نمی‌دوزد و برای درک احساس دست بروی قلب خویش نمی‌گذارد ، بلکه سازنده منطق پولادینی است که واقعیت را در جوهر خویش دریا فته و بر آن مسلط می‌گردد که در مغزها رسوخ کرده و رسوبهای پیشداوری و تحجر عقاید را در هم می‌شکند و بالاخره به خصوصیات اخلاقی استحکام میبخشد .

کارل مارکس برای ما کودکی نیست که در گهواره خود تاب خورد و یا مرد ریشوئی که متولی کلیسا را بهر اسانند ، به هیچکدام از آن حوادثی که از تاریخچه زندگی او روایت میشود شباهتی ندارد و هیچکدام از آن کردارهای پر تلولوژیسا ناهنجار در او نیست که با انسان ظاهر حیوان نمای مینبخشد . يك مغز آرام و متفکر است ، نقطه عطفی است ، منفرد در قرن‌ها کاوش خفقان آور که انسان بخاطر معرفت به هستی و آینده خویش بعمل آورده است ، بخاطر آنکه آهنگ حرکت مرموز تاریخ را در یاد و بخاطر قدرت تفکر و عمل هر سر و رمزی را در هم شکنند ، ولی جزئی لازم و مکمل از معنویت ماست که با آنچه که اکنون هست بدل نمی‌شود اگر وی بقاء نداشت نمی‌اندیشید و جرقه‌های فروزانی از تصادم اشتیاق ، عقاید ، فقر و آرمانهای وی افراخته نمی‌گشت .

پرولتاریا جهان در ستایش صدمین سالگرد تولد مارکس خود را ، نیروی آگاه به پویائی تهاجم استیلا گرانه خویش را که سلطه هرگونه امتیاز و برتری را از بیخ و بن خواهد کند ، می‌ستاید و خویشتن را برای مبارزه قطعی و غائی آماده می‌سازد که کلیه تلاشها و فداکاریها را به ارج خواهد گذاشت .

* این مقاله در ۴ مه ۱۹۱۸ بدون امضاء گرامشی در روزنامه ندای مردم منتشر گشته است .

۱- صدمین سالگرد تولد مارکس (۴ مه ۱۹۱۸)

قضاوت لنین*

رفیق D.R.، در نامه خود، نامه‌ای که در قسمت دیگر روزنامه منتشر کرده‌ایم، به نظریه اشاره میکند که در آن رفیق لنین همبستگی خود را با جنبش تورینوئی^(۱) و با "L'ORDINE NUOVO" ابراز میدارد. رفیق لنین مینویسد:

"در باره حزب سوسیالیست ایتالیا، دومین کنگره انترناسیونال سوم انتقادات این حزب را اساساً محق دانسته و پیشنهادات عملی را که از طرف حوزه تورینو به شورای حزب سوسیالیست ایتالیا تسلیم گردیده و در روزنامه "L'ORDINE NUOVO" بتاريخ ۸ مه ۱۹۲۰ درج شده است کاملاً منطبق بر تمام اصل‌های اساسی انترناسیونال سوم میدانند. بدین دلایل دومین کنگره انترناسیونال سوم از حزب سوسیالیست تقاضا دارد که هر چه زودتر کنگره‌ئی فوق العاده برای بررسی این پیشنهادات و بررسی تصمیمات دو کنگره انترناسیونال کمونیستی، بخصوص در مورد گروه پارلمانی و عناصر غیر کمونیستی حزب تشکیل دهد"

رساله‌ئی را که حوزه سوسیالیست تورینو برای شورای ملی حزب آماده کرده بود شورای که در آوریل بایستی در تورینو تشکیل جلسه میداد ولی در آخرین لحظه به میلان منتقل شد، فقط خوانندگان "و خوانندگان ناچیز جزوه" برای يك نوسازی حزب سوسیالیست ایتالیا "می-شناسند: این رساله مورد بررسی هیچیک از ارگانیزم‌های مرکزی و مسئول حزب قرار نگرفت.

در مسکو رفقای کیمته اجرائی انترناسیونال سوم پس از قرائت این

رساله آنرا بعنوان پایه قضاوت در مورد حزب سوسیالیست ایتالیا و مطالبی قابل بحث برای يك كنگره فوق العاده یافتند . این رساله در روزهای اول اعتصاب کارگران فلزکار نوشته شده است ، هنگامیکه این اعتصاب عمومی حتی بمثابه يك امکان مورد نظر قرار نمیگرفت : این نوشته انعکاسی است از وضعیت روانی مشوش و هراسی که موجب تصدیع خاطر کمیسیون اجرائی حوزه میگشت ، که بیهوده تمام کوششهای ممکن را بعمل آورده بود تا توجه حزب را به وقایعی در حال جریان و رشد جلب نماید و از شورای ملی تفاهم بیشتر و خلاقیت و الاتی را در تشخیص ضروریتهای جنبش پرولتری ایتالیا امیسد داشت که متاسفانه امروز هم آن انتظار بقوت خود باقی است . حوادث آن روزها بر حسب تمایل سرمایه داران صورت گرفت و طبقه کارگر تورینو شکست خورد ، کوشش حوزه تورینو هم برای آن که حزب دز راس جنبش قرار گیرد بجائی نرسید ، حوزه متهم به بی انضباطی و سبک سری ۰۰۰ و آنارشیزم گردید . از هرگونه بحثی بطور سیستماتیک جلوگیری شد : بحث درباره این رساله در شورا ، قبل از اینکه اعتصاب کارگران صنایع ذوب فلز به اعتصاب عمومی پیه مونته^(۲) تبدیل شود نوشته شده و حزب بدان آشنائی داشت یعنی هنگامی که هنوز يك اقدام قاطع ارگانهای مرکزی ممکن بوده و می توانست نتیجه تعیین کننده ای داشته باشد ، میتواندست باین معنی تمام شود که کلیه تصمیم گیریها و اتهامات مورد تجدید نظر قرار گیرند و در مقابل توده ها "آبروریزی" شود . هرچه بود گذشت ۰۰۰ اتفاقاتی که امروز بسیار دور بنظر میآیند . شایع است که بعضی از مخالفین سرسخت "تورینی ها" کاملاً نظر خود را تغییر داده اند . در هر صورت ، خاطره روزهای پر شور آوریل گذشته برای ما لذت بخش است ، همانطوریکه برای رفقای حوزه و توده کارگران دانستن اینکه نظر کمیته اجرائی انترناسیونال سوم کاملاً با نظر مهمترین روسای حزب فرق بسیار داشته و نظریات آن "چارنفر عصبی" تورینی^(۳) مورد تأیید

عالیترین مقامات جنبش کارگری بین المللی است .

یادداشتها

- این مقاله بدون امضاء کرامشی در ۲۱ آگوست ۱۹۲۰ در روزنامه *ORDINE NUOVO* بجاپ رسیده .
- ۱- مقصود جنبش کارگری و خودای کارخانه‌ها که تحت رهبری آنتونیو کرامشی از جناح کمونیست حزب سوسیالیست و روزنامه " *ORDINE NUOVO* " در شهر صنعتی شمال ایتالیا یعنی تورینو است . م . ف -
- ۲- پیده‌مونده استان شمال غربی ایتالیا که مرکز آن تورینو است . (م . ف .)
- ۳- منظور گروهی است که رساله را تنظیم کرده بودند، یعنی در واقع گروه کرامشی جناح کمونیست در حزب سوسیالیست ایتالیا که خط فرمیستی را رد کرده و لنین را تأیید مینمودند .

انترناسیونال کمونیستی*

انترناسیونال کمونیستی زادهٔ انقلاب پرولتری است، و با انقلاب پرولتری رشد میکند. هم اکنون سه دولت بزرگ پرولتری: جمهوری سوویتستی روسیه، اوکرائین و مجارستان پایه‌های واقعی تاریخی آنرا تشکیل میدهند.

فریدریش انگلس در نامه‌ای به سورگه در تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۸۷۴ در مورد انترناسیونال اول که رو با ضحلال بود مینویسد: "انترناسیونال بر دهسال از تاریخ اروپا تسلط یافت و میتواند بر آنچه که انجام داده مفتخر باشد. ولی انترناسیونال در اشکال مستعمل بحیات خویش ادامه داده است، فکر میکنم زمانیکه نوشته‌های مارکس چندسالی تاثیر خود را برجای گذارند، انترناسیونال آتی مستقیماً کمونیستی گشته و اصول ما را استوار خواهد ساخت."

انترناسیونال دوم عقاید انگلس را برآورده ننمود: فقط بعد از جنگ و پس از تجربه‌های مثبت روسیه، مرزهای انترناسیونال انقلابی و انترناسیونال برای تحقق کمونیسم بطور مشخصی تعیین گردید. انترناسیونال جدید بر مبنای قبول نظریات اساسی زیر بنا شده است، نظریاتی که بر حسب برنامهٔ جامعه اسپارتاکوس آلمان و حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تنظیم شده‌اند: ۱- عصر حاضر، عصر تلاشی و ورشکستگی کل سیستم جهانی سرمایه‌داری است امری که اگر سرمایه‌داری با تمام تضادهای لاعلاج خود نابود نگردد بمعنی ورشکستگی تمدن اروپائی خواهد بود.

۲- وظیفه پرولتاریا در زمان حاضر عبارت از تصرف قدرت حکومت است .
این تصرف بمعنی : نابودی دستگاه دولتی سوزدازی و سازماندهی يك دستگاه دولتی پرولتاریا می باشد .

۳- این دولت جدید پرولتاریا ، دیکتاتوری طبقه پرولتاریای صنعتی و دهقانان فقیر است که مابستی بعنوان وسیله ای جهت انهدام سیستماتیک طبقات استثمارگر و سلب مالکیت از آنان بکار رود . حکومت پرولتاریا از نوع دموکراسی دروغین سوزدازی ، این شکل مزدورانه سلطه البکارشی مالی نیست ، بلکه دموکراسی پرولتری است ، که به آزادی توده های کارگری تحقق خواهد بخشید . پارلمانتاریسم نبوده ، بلکه خوداداری توده ها توسط ارکان آنها انتخاباتی مختصر مآب میباشد ، بوروکراسی برای احراز شغل نبوده بلکه ارکان های اداری است که از طرف خود توده ها خلق شده اند و با شرکت حقیقی خود آنان در اداره نمودن کشور و در بنانهادن سوسیالیستی آن همراه است . شکل منحصر دوال پرولتاریا ، قدرت شوراهای و تشکیلات مشابه آن می باشد .

۴- دیکتاتوری پرولتاریا همه سلب بلافاصله مالکیت سرمایه و انهدام حق مالکیت شخصی بر ابزار تولید است ، ابزار تولیدی که باید به مالکیت اشتراکی ملت تبدیل گردند . سوسیالیزه نمودن صنایع بزرگ و مراکز تشکیلاتی آن بانک ها ، مصادره زمین ها مالکان زمین و سوسیالیزه نمودن تولید کشاورزی سرمایه داری . مفعود از سوسیالیزاسیون انهدام مالکیت فردی و انتقال آن به دولت کارگری و تثبیت اداره سوسیالیستی آن توسط طبقه کارگراست ، انحصار تجارت بزرگ : سوسیالیزه کردن بناهای بزرگ شهر و قصرها در روستاها بدخالت کارگران در اداره کشور و متحرکز ساختن عملیات اقتصادی درست ارکان های دیکتاتوری پرولتاریا ، اینهاست وظایف حکومت کارگری .

۵- جهت تضمین دفاع از انقلاب سوسیالیستی در مقابل دشمنان داخلی و خارجی و کمک به دیگر بخشهای ملی پرولتاریا که در حال مبارزه اند ، خلق سلاح کامل

بعدروازی و دست‌نشانندگانش، و مسلح نمودن تمام پرولتاریا بدون هیچ‌گونه استثنائی، ضروری است.

۶- وضعیت فعلی دنیا خواهان است که حداکثر تماس بین بخشهای مختلف پرولتاریای انقلابی و همچنین مجموعه بلوک کشورهای که در آن انقلاب سوسیالیستی پیروز شده است، برقرار باشد.

۷- متداصلی مبارزه، عملیات توده‌های پرولتاری تاحد برخورد مستقیم با قدرتهای دولت‌سرمایه‌داری است. تمام جنبش‌پرولتاری و سوسیالیستی جهانی قاطعانه بسوی انترناسیونال کمونیستی گرایش می‌یابند. کلید کارگران و دهقانان اگرچه بصورتی مغشوش و پراکنده میدانند که جمهوریهای سوسیالیستی روسیه، اوکراین و مجارستان، سلول‌های اجتماع نوینی هستند که کلید تمام یلات و آرزوهای ستمکشان جهان را برآورده می‌سازند. ایده دفاع از انقلاب پرولتاری در مقابل حملات سرمایه‌داری جهانی بایستی به خدمت ترغیب جنبش‌های انقلابی توده‌ها درآید؛ در این زمینه عملیات متمرکز و پر قدرت وهم‌زمان احزاب سوسیالیستی انگلستان، فرانسه و ایتالیا برای جلوگیری از تجاوز به جمهوری‌شوراها ضروری است. پیروزی کاپیتالیسم غرب بر پرولتاریای روس بمعنی آن خواهد بود که اروپا برای بیست سالی بدامان اختناق و ارتجاعی وحشی تراز هر زمان دیگر افتد. هیچ فداکاری باین اندازه مهم نخواهد بود که موفق شود از چنین اتفاقی جلوگیری کند و بتواند انترناسیونال کمونیستی را تقویت نماید زیرا که تنها انترناسیونال قادر به تأمین صلح برای کار و عدالت در دنیا میباشد.

یادداشتها

* این مقاله با امضای A.G. (ANTONIO GRAMSCI) در ۲۴ مه ۱۹۱۹ در روزنامه نظم نوین (ORDINE NUOVO) بچاپ رسیده است. انترناسیونال سوم اولین کنفرانس خود را در مسکو از ۲ تا ۶ مارس ۱۹۱۹ تشکیل داد و حزب سوسیالیست ایتالیا بلافاصله بدان پیوست.

جنبش سوسیالیستی

جنبش کارگری سوسیالیستی در وجود آوردن بخشهای مهمی از طبقه حاکمه نقش داشته است. تفاوت این پدیده فی ما بین ایتالیا و سایر کشورها بطور واقعی در این امر نهفته است که: در کشورهای دیگر جنبش کارگری سوسیالیستی شخصیت‌های واحد سیاسی و در ایتالیا برعکس مجموعه‌ای از گروه‌های روشنفکری بوجود آورده که بطور گروهی به طبقه دیگر پیوسته‌اند. بنظر من علت آنرا باید در کمبود وابستگی طبقات با آن مردم جستجو نمود. در مبارزه نسل‌ها، جوانان به مردم نزدیک گشته ولی در بحرانهای قطعی این جوانان بسوی طبقات خویش باز میگردند (امری که در مورد سندیکا لیست‌های - ناسیونالیست‌ها و فاشیست‌ها رخ داد) "۱" ...

در واقع صحبت از همان پدیده عمومی تر اسفور میسم است منتهی در شرایط متفاوت. تر اسفور میسم در قالب " کلاسیک " همان پدیده‌ای بود که بخاطر آن احزاب دوران رستاخیز^(۲) متحد شدند. این تر اسفور میسم بنحو بارزی تضاد بین تمدن، ایدئولوژی و ... و نیروی طبقاتی را نشان میدهد. بورژوازی قادر به تربیت جوانان خود نمیگردد (مبارزه نسل‌ها) : جوانان از نظر فرهنگی بطرف کارگران جلب میشوند حتی تا بدانجا که رهبر گشته و یاسعی در رهبر شدن مینمایند (" ضمیر ناخود آگاه " اشتیاقی به تحقق بخشیدن همونی طبقه خودشان بر مردم) ، اما در بحران‌های تاریخی بسوی طویل‌خویش باز میگردند. این پدیده (گروه‌ها) مسلماً فقط مختص ایتالیا نیست: در کشورهای که وضعیت مشابه داشته‌اند پدیده‌هایی همانند صورت گرفته است: سوسیالیزم

ملی کشورهای اسلاو (یاسوسیال رولوسیونرها یا نازدونیکی ها وغیره)

یادداشتها

۱- اشاره به عده ای از کادرهای حزب سوسیالیست ایتالیا است که با شروع جنگ بین الملل اول در کنار ناسیونالیست های افراطی و طرفدار جنگ قرار گرفتند و همین عده نقش عظیمی را بعدا در پیدایش فاشیسم در ایتالیا ایفاء نمودند . نمونه بارز آن بنیتو موسولینی است که مدت ها سردبیر روزنامه آوانتی ارگان حزب سوسیالیست ایتالیا بود .

۲- نهضت رستاخیز ایتالیا (IL RISORGIMENTO) که در آن در واقع بورژوازی صنعتی ایتالیا نضج گرفت سنت لیبرالستی قوام یافت که تأثیر عمده ای در نیروهای جمهوریخواه طرفدار جوزپه ماسینی و گروه های رادیکال - بورژوا و ضد کلیسا و حتی رادیکال - سوسیالیست باقی گذاشت .

کلکتیویسم و اندیویدوالیسم*

طبقه بورژوا خود را از بردگی فئودالی رها ساخت و حقوق فردی آزادی و ابتکار عمل را تثبیت نمود. نبرد پرولتاریا برای رهایی خویش که همراه با تثبیت حقوق جامعیت (کلکتیویتا) و کار بطور دسته جمعی است، در عین حال در مقابل آزادی انفرادی و ابتکار عمل فردی، ابتکارات و آزادیهای تشکیلات یافته را قرار میدهد.

از نظر منطقی مبادی تشکیلات والایتر از مبادی آزادی صرف و ساده است همانند آنکه دوران بلوغ و دوران طفولیت در مقایسه قرار گیرند، اما همانطور که از نظر تاریخی هر دوره بلوغی برای تکامل خویش محتاج بدوران طفولیتی است، کلکتیویسم نیز ضرورتاً دوران اندیویدوالیسم را مفروض میدارد، دورانی که در ضمن آن افراد توانایی لازم را برای تولید کردن بطور مستقلی از هرگونه اعمال فشار از طرف دنیای خارج کسب کنند و به همت خود دریا بند که چیزی واقعی تر و محسوس تر از الزام به کار کردن وجود ندارد و بایستی بخاطر مصالح عمومی بجای تمایلات سیطره جوبانه، رقابت وحشیانه و لجام گسیخته آن تشکیلات و روشی جای گیرد که به همه وظیفه مشخصی را واگذار کرده، آزادی و وسایل معیشت همگانی را تامین نماید.

طبقه بورژوا با جایگزین شدن در دیکتاتوری تولید بجای طبقه فئودال تغییراتی را در رژیم مالکیت فردی بوجود آورد. این مالکیت در زمان فئودالی غیر قابل انتقال و مستقیماً از پدر به پسر منتقل میشده است، رشته‌های ضد اقتصادی که این طرز مالکیت را به بند می کشیده راه را برای رشد سریع از

پیش مسدود میساخته است و بدین ترتیب و بناچار به استثمار وحشیانه اکثریت منجر می گشته است، ضمناً نیروی کاری را که باینده ساختن رعایا و کورپوراتیو های پیشه‌وران کسب می نموده از هرگونه رقابتی محذور می داشته است.

بورژوازی امتیازات فئودالی کاستها را فسخ کرده بازار تولید، زمین ماشین آلات و نیروی کار را بداد و ستد گذاشت. مالکیت بر بازار طبیعی و ماشینی و آزادی تولید را برای خود و آزادی رقابت را برای نیروی کار تضمین نمود. آزادی که نیروی کار می بایستی آنرا بخدمت بهبود شرایط خویش بگمارد مالکیتی که بتجارت گذاشته شد در اختیار دستهای ماهرتری قرار گرفت، تکنیک زیر ضربات شلای رقابت توسعه یافت، اجتماع بنیاد خود را بر اندیویدوالیسم بنیان نهاد و حامی بزرگ فلسفی خود را در هربرت اسپنسر و حامیان اقتصادی خود را در لیبرالستهای مکتب انگلیس باز یافت.

آزادی رقابت بسبب تکامل مداوم تکنیک در صنعت و کشاورزی هموار شدت بیشتری گرفت. طبقه بورژوازه اقشار و گروههایی تکثیر شد که برای تسلط سیاسی وارد کار و زار گشتند، هر کدام از این اقشار معرف درجات مختلفی از تکامل تولید بشمار میروند، آنهائیکه از نتیجه رقابت مطمئن بنظر می آیند طالب آزادی برای از میدان بدر کردن رقبای خود هستند، آنهائیکه ضعیف ترند و به آینده خود نامطمئن خواستار حفظ آن قوانین که آزادیهای سیاسی و اقتصادی را محدود گردانند، آنان احتیاج به محافظت دارند، خواهان آنند که حداقل ضمانت برای ادامه بقاء و عدم زوال در صحنه رقابت داشته باشند.

سرمایه‌داری بدین گونه تکامل یافت، این تکامل در ممالک مختلف بر حسب شرایط طبیعی و تاریخی گوناگون کم و بیش شدید بود، در آنجا که سرمایه‌داری قدمت بیشتری داشت و تولید بحد اکثر خود رسیده در زمینه سیاسی، احراز تضمین افراد در مقابل دولت و اشاعه ایدالهای صلح و برادری انترناسیونالیستی را ببار آورد. نباید پنداشت که این مبانی بخاطر دلایل

عاطفی تخریب گشته اند آنها ضمانتهای لازم برای فعالیت انفرادی در رژیم رقابت آزاد بشمار میروند. افراد برای پیشبرد کار و مآخوذ محتاج به سرعت کار دستگاه اداری و قضائی میباشند و بدین ترتیب لازم است که دولت از بخش اعظمی از اختیارات خود چشم پوشی کند و این بذفع خود مختاری مدلی که ماشین بود و کراسی را تخریب کرده و نظارت در امور را تسهیل می نماید. برای هر فردی لازم است که بتواند در مورد فعالیتی که دارد در عقد قراردادهای و اجارهها احتسابات لازم را بنماید و برای این امر طبیعتاً لازم است که آزادیهای وسیعی وجود داشته باشند و در مقابل احتمال طلب خودسرانه و نامحدود آزادی حداکثر ضمانت کسب گردیده باشد، قوانین جزائی ساده گشته و از اهمیت حیاتی و کیفیت کاسته شود. رقابت اقشار مختلف در حالیکه امکان بازگشت اقشار عقب مانده و بلابیلی مدفون است، خواهان تضمین حداکثر آزادی مطالبات انحصار و تبدیل می باشد که بتوان افکار عمومی را تربیت کرد و هرگونه باز بگذشته را مانع شد.

آزادی اقتصادی بلا فاصله خود را بمثابه یک مکتب طبقاتی نمودار ساخت ابزار تولید علیه دست بدست شدنشان همواره در مالکیت اقلیتی در اجتماع باقی ماندند. هم چنین سرمایه داری مفهوم برتری و امتیاز برای عده قلیلی پیدا کرد، عده ای که همواره قلت بیشتری یافته با کرایه به تمرکز ثروت به توسط انحصار متمایل به رهائی از رقابت گشت. بنا بر این آن اکثریت محروم نیز در شکل وسیله ای را برای مقاومت و دفاع از منافع خود باز یافت، آن آزادی نیز که تنها بمثابه آزادی برای فرد سرمایه دار مفهوم گشته می بایست به عموم توسعه می یافت. رقابت علاوه بر رقابت اقشار بورژوازی به رقابت طبقاتی می بایست گسترش می یافت، این تشکلهای پرولتری افراد را آنچنان آموزشی میدهند که در همبستگی حداکثر رشد را برای خود شخص و در تولید قائل باشند. تشکیلات برای پرولتاریا در حیطه طبقاتی آن بالا جبار جایگزین

اندیویدوالیسم گشته و آنچه که بصورت ابدی و منطقی در اندیویدوالیسم می توان یافت را بخود جذب کرده است معنای مسئولیت شخصی ، روحیه ابتکار عمل ، احترام به دیگران ، اعتقاد به اینکه آزادی همگانی تنها ضمانت برای آزادیهای فردی است که رعایت قراردادها شرط اساسی یک زندگی متمدنانه است و اینکه نیرنگ ، کلاه برداری ، خیال پردازی عاقبتی خوش برای عامل آن ندارد . ولی تشکیلات هدف اساسی که منظور دارد عبارت از تربیت افراد به گذشت از منافع شخصی است ، صداقت ، کار ، ابتکار عمل در آن بخودی خود تبدیل به هدفی میگردند که منحصرأ منشاء رضایت خاطر ، شادمانی روحی در افراد گشته و بدل به وسیله ای برای تأمین امتیازات مادی نمیگردند . آن ثروتی که هر فردی میتواند مازاد بر احتیاج بلا واسطه خود تولید نماید متعلق به جامعه است و گنجینه اجتماعی بشمار میرود .

برای تشویق ظرفیت و ابتکار عمل افراد دیگر احتیاجی بدادوستد گذاشتن ابزارهای تولید نیست زیرا کار به یک وظیفه اخلاقی تبدیل گشته است ، فعالیت مایه سرور و شادمانی است و نه اسباب جنگ و جدالی بیرحمانه .

اندیویدوالیسم بورژوازی بدین طریق اجبارا گرایش به کلکتیویسم را در پرولتاریا موجب میگردد ، در مقابل فرد - سرمایه دار ، فرد - تشکیلات قرار میگیرد ، و در مقابل دکاندار ، کثوپراتیو ، سندیکا به یک شخصیت کلکتیوی تبدیل میشود که آزادی رقابت را مستعمل ساخته و مجبور می کند که به شکلها جدیدی از آزادی و فعالیت درآید . اکثریت افراد متشکل شده قوانین هم - زیستی جدید خود را تکامل می بخشند ، قابلیتها و توانائیهای جدید آفریده عادت با احساس مسئولیت به گذشت از منافع شخصی ، بابتکار عمل بدون منافع بلا واسطه شخصی را خلق می سازند ، بدین ترتیب شرایط ایده آل و اخلاقی برای تحقق کلکتیویسم و برای سازماندهی اجتماعی توسعه می یابند ، بدینگونه آن محیط اخلاقی تثبیت میگردد که در فراخور آن دیگر رژیم جدید نمی تواند

به پیروزی کرسیهای صدارت و تسلط اشخاص بی مسئولیت منتهی گردد، بلکه
بمعنی رشد مطمئن تاریخی و تحقق زندگی والاتر از تمام آنچه که در گذشته
بوده خواهد بود .

* بدون ذکر امضاء گرامشی در " ندای مردم " به تاریخ ۹ مارس ۱۹۱۸ منتشر
شده است .

خودبخودی و رهبری آگاهانه*

عبارت "خودبخودی" را میتوان با شکل گوناگونی تعریف کرد، زیرا این پدیده که از آن سخن در میانست جهات مختلفی را داراست. با بدخاطر نشان ساخت که در تاریخ، خودبخودی "صرف" یا خالص وجود ندارد؛ وگرنه با مکانیکی بودن "صرف" تطبیق مییابد. در "خودبخودی ترین" جنبش، عناصر "رهبری آگاهانه" بطور ساده غیر قابل کنترل اند، آنان از خودسند و مدرک اطمینان بخشی باقی نگذاشته اند. میتوان گفت که عنصر خودبخودی بدین جهت صفت مشخصه "تاریخ طبقات تحت انقیاد" است، نه تنها، بلکه نیز صفت مشخصه حاشیه ای و کناری ترین عناصر این طبقات است که به آگاهی و شعور "برای خود"^(۱) طبقاتی نایل نگشته و بدین جهت تردیدی نداشته اند که تاریخ آنان هرگز بتواند اهمیتی کسب کند، و از خود رویایی مدرک باقی نگذاشتند زیرا که آنها فاقد^(۲) ارزش می شناختند.

پس در این جنبشها انبوهی از عناصر "رهبری آگاهانه" موجود است لیکن هیچیک از آنان نه عنصر مسلط است و نه از سطح "دانش خلقی" لایه اجتماعی معین، از سطح "درک و احساس عامه"^(۳) و یا مفهوم جهان سنتی آن لایه مشخص فراتر رفته است... اینکه در هر جنبش "خودبخودی" عنصر ابتدائی رهبری آگاهانه و عنصر ابتدائی نظم و انضباط موجود است، بطور غیر مستقیم از آنجا هویدا است که جریانها و گروههای وجود دارند که جنبش خود بخودی را بمثابه روش تأیید میکنند. در این مورد لازمست میان عناصر صرفاً "ایدئولوژیکی" و عناصر عملیات پراتیک، بین محققینی که خودبخودی را

چون " روشی " که جامعه حامل آنست و نیز بمثابة هدف تکامل تاریخی ، و سیاستگرانی که آنرا بمثابة شیوه " سیاسی " تصدیق میکنند، تمیز داده . باید گفت که در نخستین صحبت از مفهوم و درکی خطاست و در باره مورد بعدی سخن بر سر تضاد مستقیم و مسکینانه ایست که منشاء عملی خود را بخوبی نشان میدهد . خواست مستقیم برای آنکه جهتی مشخص جایگزین جهت دیگری شود . خطای محققین نیز منشاء عملی دارد ، لکن نه مستقیم در طول قرن ها و قرن ها ، ناسیاسی گرائی (آبولی تی سیسم) سندیکالیست های فرانسوی قبل از جنگ هردوی این عناصر را در برداشت ؛ خطائی تئوریکی بود و حامل تضاد . (از طرفی عنصر " سورلی " و نیز عنصر رقابت میان گرایش سیاسی آنارشیستی - سندیکائی (۴) و جریان سوسیالیستی) ...

جنبش تودین^(۵) بیکزمان بعنوان جنبش " خود بخودی " و " ولنتاریستی " یا برگسنی^(۶) ! تحت اتهام قرار گرفت . این تهمت متضاد اگر تحلیل شود نشان دهنده باروری و صحت جهتی است که بدان داده شده است . این جهتی نبود " مجرد " و عبارت از تکرار مکانیکی فرمولهای علمی یا تئوریکی ، سیاست و عمل واقعی را با تجزیه و تحلیل های ژرف تئوریکی اشتباه نمیکرد ، این جهت گیری بر انسانهای واقعی - بر انسانهایی در مناسبات تاریخی مشخصی پرورش یافته ، با احساساتی مشخص ، شیوه نگرشی و از اجزائی از مفهوم جهان برخوردار و غیره - انطباق می یافت که از ترکیب " خود بخودی " محیط تولید مادی موجود و تجمع " تصادفی " عناصر اجتماعی ناموزون ، نتیجه شده بودند . این عنصر " خود بخودی " " رانه نادیده گرفتند و نه حتی بدان کم بها دادند ؛ این عنصر تربیت گشت ، بآن جهت داده شد و از تمام آنچه های نا مربوطی که میتوانست هستی آنرا آلوده کند پاکیزه و مبری شد تا با تئوری مدرن^(۷) بطریقی حیات بخش و از نظر تاریخی موثر ، همگون و یکست شود . از طرف خود رهبران از " خود بخودی " بودن جنبش سخن میرفت و مذاقه در باره

آن کاملاً ضروری بود : چنین تأئیدی نیروی محرك، قوهی نیروبخش و عنصر وحدت در عمق بود . بیش از همه نفی آن چیزی بود که گوئی مختار، ماجراجویانه و مصنوعی است، نه چیزی که از نظر تاریخی لازم آمده بود . به توده شناخت "تئوریک" عطا میکرد ، شناخت آفرینندگی ارزشهای تاریخی و نهادی، شناخت بنیادنگزاری حکومت . این پیوند میان "خودبخودی" و "رهبری آگاهانه" ، یعنی نظم و "دیسپلین" بدرستی آکسیون واقعی سیاسی طبقات دست نشانده بمثابه سیاست توده است و نه ماجراجوئی ساده گروه‌هایی که به توده‌ها عطف میکنند .

در این مورد یک مسئله عمده تئوریک خودنمایی میکند : آیا تئوری مدرن در مخالفت با احساسات "خودبخودی" توده‌ها قرار نمی‌گیرد؟ ("خودبخودی" به این معنا که این احساسات بسبب فعالیت تربیتی، سیستماتیک از طرف گروه رهبری آگاه بوجود نیامده‌اند، بلکه در خلال تجربه روزمره‌ای که به نور "درک عامه" روشن گشته ، یعنی با درک سنتی خلق‌ها از جهان - آندرکی راکه بصورت بسیار پیش پا افتاده ای "غریزه" میخوانند - تربیت شده‌اند، و این نیز چیزی نیست مگر اکتساب تاریخی ابتدائی و اولیه) این تئوری نمی‌تواند در مخالفت با احساسات "خودبخودی" توده قرار گیرد : ما بین انسان اختلاف "کمی" و مرتبه‌ای موجود است نه اختلاف کیفی : "تبدیل" متقابل آندو ، یعنی انتقال از یکی بدیگری و بالعکس باید امکان پذیر شود . نسبت به جنبش‌های با اصطلاح "خودبخودی" بی‌اهمیتی نشان دادن ، یا بدتر : آن را بی‌ارزش دانستن ، یعنی از دادن جهت آگاهانه به آن امتناع نمودن ، امتناع از گنجاندن رفعت مقام آنان در کادر سیاسی ، میتواند غالباً نتایج بسیار وخیم و اندوهناک ببار آورد .

جنبش "خودبخودی" طبقات زیردست را تقریباً همیشه جنبش راست ارتجاعی طبقه حاکم - بادلایل مشابهی - همراهی میکند : بحران اقتصادی، برای نمونه

از طرفی بوجود آورنده نارضایتی در درون طبقات زیر دست و جنبش‌های خود بخودی توده‌هاست، از طرف دیگر، توطئه گروه‌های ارتجاعی را سبب میشود که با استفاده از ضعف عینی دولت در اقدام به کودتا کوشش میکنند. یکی از علت‌های موثر این کودتاها، چشم پوشی گروه‌های مسئول در دادن جهت آگاهانه به حرکت و تکان "خود بخودی" و عدم اقدام در راه بدل کردن آن به عامل سیاسی مثبت است.

نمونه وسپره‌های سیسیلی (VESPERI) و بحث‌های مورخان در راه تعیین این واقعیت که آیا جنبشی خود بخودی بوده است یا متشکل و یکپارچه، بنظر من جنبش وسپره‌های سیسیل ترکیبی بود از هر دو عنصر: قیام خود بخودی مردم سیسیل بر علیه پروونسالها که آنچنان سریع گسترش یافت که گوشتی، بسبب ستمکشی غیر قابل تحمل در سطح ملی، جنبشی بود متشکل و هماهنگ و از پیش تنظیم یافته و عنصر آگاهانه با اهمیت و تأثیری متفاوت، و غالب شدن توطئه جوانی پروجیدا بدست‌یاری آراگون‌ها. میتوان نمونه‌هایی دیگر از تمام انقلابات گذشته داد، که در آن‌ها طبقات دست‌نشانده بسیاری شرکت‌جسته اند و هر کدام بر حسب نقش اقتصادی و یکدست بودنش مقامی را در سلسله مراتب انقلاب اشغال میکردند. جنبش‌های "خود بخودی" قشرهای وسیعتر خلقی، به قدرت رسیدن پیشرفته‌ترین طبقه دست‌نشانده را بسبب ضعف عینی حکومت میسر میسازد. آنچه در بالا آمد تنها يك نمونه "پیشرونده" است، لکن در جهان مدرن نمونه‌های بی‌شمارند بیشتر بچشم میخورد.

درک تاریخی - سیاسی، اسکولاستیک و آکادمیک فقط آن تکانه‌های اجتماعی را که نه تنها صد درصد آگاهانه است، واقعی و ارزشمند می‌شمارد، بلکه جنبشی را که برعکس با برنامه‌ریزی جزء جزء از پیش تعیین شده است و یا آن جنبشی که با تئوری تجربیدی مطابقت دارد (چیزی که مشابه اولی است). لیکن واقعیت پراز ترکیبات رنگارنگ و گوناگونست. در این جا وظیفه تئوریسین

به محك آزمايش گزاردن تئورى خویش، عناصر زندگى تاريخى را به بيان تئورىكى درآوردن است، و نه بالعكس، بطورى كه واقعيت بر حسب چهارچوبى انتزاعى جلوه كند . چنين چيزى هرگز اتفاق نخواهد افتاد . و بنا بر اين چنين دركى چيزى نيست مگر تجلى ايستا و غير فعاله ...

يادداشتها

- * از صفحات ۵۵ تا ۵۹ كتاب " گذشته و حال " با برخى اختصار .
- ۱- مفهومى فلسفى است كه تقريباً " خودمختار ، مختار ، خودكفايى " معنى ميدهد، طبقه برآي خود .
 - ۲- يعنى تاريخ طبقات خلقى بنظر " خودبخودى " بنظر ميرسد ، بدان جهت كه باسند و مدرك " عناصر رهبرى " قابل تأييد نيستند نه با اين جهت كه وجود ندارند .
 - ۳- برآي ذرك احساس عمومى به نوشته " برخى نكات اوليه عطف " در كتاب گرامشى بنام " ماترياليسم تاريخى و فلسفه بنه دتو كروچه " رجوع كنيد .
 - ۴- عنصر سوردلى : پلميك گرامشى بر عليه ژرژ سوردل .
 - ۵- يعنى جنبش شوراهها و اردينه نوو
 - ۶- اتهام " برگسنيسم " در مجمع حزب سوسياليسم به اردينه نوو داده شد . اين اتهام بارها از طرف دستگاههاى تبليغى سياسى تكرر شده . " برگسنيسم " از نام فيلسوف فرانسوى هائرى برگسن (۱۸۵۹ - ۱۹۴۱) گرفته شده كه افكارش بصورت گسترده اى سوردل را تحت تاثير خود قرار دارد .
 - ۷- يعنى با ماركسيسم .

عناصر سیاست*

با بدگفت که نخستین عناصر ، ابتدائی ترین چیزها درست همانها هستند که پیش از همه فراموش میگردند ، از طرف دیگر با تکرار بدفعات بیشمار این عناصر بدل به خشتهای سیاست و خشتهای هر عمل جمعی میشوند .

نخستین عنصر آنست که واقعا حاکمین و محکومین ، رهبران و راهبانسی موجودند . همه دانش و هنر سیاسی بر پایه این واقعیت طرازا اول و غیر قابل کاهش (در برخی شرایط عمومی) (۱) قرار دارد . منشاء و ریشه های آن، مسئله ای است جداگانه که جداگانه نیز باید مورد پژوهش قرار گیرد (لاقلاً میتواند و با ید راه هائی که به کاهش این جدائی و زدودن آن از طریق تغییر برخی از شرایط قابل تفکیک بمثابه عوامل مؤثر در این راه مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد) ، لکن این واقعیت بجای خود باقی است که رهبر و راهی و حاکم و محکومی موجودند . پس از تقبل این واقعیت حال باید دید که چگونه میتوان به شیوه ای موثر رهبری کرد (زیرا که هدفی در میان است) ، و در این میان چگونه میتوان بشیوه بهتری بآمادگی رهبران پرداخت (و اولین بخش علم و هنر سیاسی دقیقاً در این مسئله نهفته است) ، از طرف دیگر چگونه میتوان خطوط مقاوم کهنتر یا معقولی را شناخت تا اطاعت و پیروی محکومین و راهبان حاصل آید برای تربیت رهبران فرض زیرین عمده است : آیا ما یلیم که برای همیشه حاکم و محکوم وجود داشته باشند یا اینکه میخواهیم شرایطی بوجود آوریم که نیاز به هستی چنین تقسیمی از میان برود ؟ بعبارت دیگر آیا مبداء ما قبول جدائی مداوم نوع بشر است یا آنکه معتقدیم که این تقسیمبندی تنها مسئله ایست تاریخی و متناسب

با برخی شرایط؟ روشن ساختن این مطلب لازم است که تقسیم حاکم و محکوم، اگر چه در آخرین تحلیل به تقسیم گروههای اجتماعی میرسد، لکن با نظم امروزی مسائل، در بطن خود گروه، حتی گروهی یکپارچه نیز موجود است،^(۲) بعبارتی میتوان گفت که این جدائی آفریده تقسیم کار است، مسئله ایست تکنیکی. حال بعضیها برای آنکه مسئله عمده را برای خود مطرح نکنند، با سوء استفاده از واقعیت همزیستی این دو قسمت در گروه آنرا چون مسئله ای کاملاً "تکنیکی" و یا بعنوان نیاز "تکنیک" قلمداد میکنند و غیره.

حال که در خود گروه نیز تقسیمبندی میان حاکم و محکوم موجود است، لازم است اصولی ثابت و غیر قابل الغاء وضع شود، و لکن درست در این دایره است که نا بخشودنیترین "خطاها" صورت میگیرد، یعنی جنایتکارانه ترسناک توانیها خود را بروز میدهند، که بازگرداندن آنان بجاده درست از مشکلترین کارهاست. اعتقاد بر این است که با وضع قواعد و اصول گروه^(۳)، اطاعت از رهبری باید بصورت اتوماتیکی انجام پذیرد بدون نیاز باینکه "ضرورت" و معقولیت آن نشان داده شود و حتی بحث درباره آن جایز نباشد (کسانی این چنین اندیشیده و بدتر از همه بر حسب چنین تفکری اقدام مینمایند، زیرا که بنظر آنان اطاعت و پیروی بدون آنکه درخواست شود، بدون آنکه راه قابل تعقیب از طرف رهبری نموده شود در عمل "تحقق مینماید"). بدین طریق ریشه کن کردن و زدودن کادر نسیم از رهبران کار مشکلی است یعنی این اعتقاد که: فلان کار با بد انجام پذیرد زیرا که رهبر آنرا صحیح مینماید؛ و اگر این چیز عملی نشود "گناه" و تقصیر بجانب آنکسی است که "میباستی" آنرا انجام میداد و... بدین طریق ریشه کن کردن این عادت جنایتکارانه در بی توجهی با احتراز از قربانی بیپهوده دادن کار مشکلی است. بهر حال برداشت سهل و آسان از مسئله گویای آنست که بخش اعظم بلاها و فاجعه های جمعی (سیاسی) بدان سبب رخ میدهند که کوشش نشده تا از قربانیهای بیپهوده پرهیز شود، یا اینکه

جانبازی و فداکاری را ناچیز شمرده و با زندگی وی بازی کرده اند . هر کس از زبان افسران جبهه شنیده است که سربازان چگونه بیش از حد لزوم فداکاری و جانبازی بخرج میدهند و برعکس چگونه بهنگام بیعوجی و بیمبالائی نسبت با آنان شورش میکنند . برای نمونه : هنگی از آنان قادر بود روزهای بسیار گرسنگی را تحمل کند (هنگامیکه خوار و بار آنان بسبب وجود نیروئی برتر دریافت نمیشد) لجرم همین هنگ هر آنگاه که تنها يك وعده غذا بسبب بسی مبالائی و بوروکراتیسم و غیره نابود میگردد ، دست به طغیان میزد .

این اصل بر تمام اعمالی که فداکاری میطلبند تعمیم مییابد . و برای آن همیشه ، پس از هر شکستی و قبل از هر چیزی لازم است بدنبال مسئولیتهای رهبران گشت و اینکار باید با ژرفی تمام انجام پذیرد (برای نمونه : جبهه‌های از حوزه های بیشماری تشکیل یافته و هر حوزه رهبران خود را داراست ممکن است که مسئولیت عمده شکست بعوض رهبران این حوزه به گردن رهبران آن حوزه باشد . لکن در اینجا مسئله بر سر کمی یا بیشی آنست ، نه بر سر رفع مسئولیتها از گردن این یا آن ، آری این هرگز پسندیده نیست ، هرگز)

حال با طرح این اصل که رهبران و راهیان ، حاکمین و محکومین موجودند ، باید گفت که " احزاب " تا کنون وسیله مناسبی برای تربیت رهبران و توان رهبری بوده اند (" احزاب " میتوانند خود را با نامهای مختلف ، حتی بنام ضدحزبی و " نفی احزاب " معرفی نمایند ، در حقیقت امر این با اصطلاح " اندیوید-الیتها " نیز افرادی حزبی هستند ، با این تفاوت که مایلند بمرحمت خداوند گار " روسای حزب " باشند و یا بلطف سبک مغزی آنکسانی که از ایشان پیروی میکنند .)

حال گسترش مفهوم عامی که در بطن عبارت " روحیه دولتی " نهفته است ؛ این عبارت معنایی بس دقیق ، و مشخص (از نظر تاریخی) دارد ، لکن مسئله‌ی قابل طرح چنین است ؛ آیا در درون هر جنبش جدی چیزی وجود دارد شبیه آنچه که

"روحیه دولتی" اش میخوانند، یعنی چیزی که تجلی خودسرانه اندیویدوالیسم های کم و بیش قابل توجیه نباشند؟ در این میان "روحیه دولتی" چه درجهت گذشته و چه درجهت سنتها و چه درجهت آینده جویای "تداوم" است، بعبارت دیگر فرض آنست که هر عملی جنبه‌ای از یک روند پیچیده باشد که آغاز شده و ادامه خواهد یافت. در برخی موارد مسئولیت این روند را، بازیگران این روند بودن، همدردی و همبستگی با نیروهائی که از نظر مادی "گمنام" و لیکن فعال و عامل بنظر آیند. (و وانگهی روی آنان آنچنان حساب میشود که گوئی "مادی" اندو دارای حضور جسمانی) در برخی موارد "روحیه دولتی" مینامند. روشن است که شناخت از چنین "مدت زمانی" بایستی مشخص باشد. نه مجرد، یعنی بعبارتی نباید از حدود مرزی تجاوز کند، فرض کنیم که کمترین حد ما نسل پیشین و نسل آینده باشد (مدت زمانی که چندان کوتاه هم نیست)، از آنجائی که برای نسل‌ها نه سی سالی که تا با امروز گذشته ونه سی سالی که از امروز به بعد خواهد آمد بحساب می‌آید، بلکه بمفهوم تاریخی بصورت ارگانیک، آنچه که حداقل برای تفهیم گذشته آسان است؛ با کهنسال ترین انسانها احساس همدردی داریم، با با پیرانی که برای ما جلوه‌گر "گذشته" اند که هنوز میان ما زندگی میکنند که لازمست آنها را شناخته، روی آنان حساب کرد، آنان یکی از عناصر حاضرند و پیش شرط آینده. و با کودکان، بانسل‌های رویا و زایش که مسئول آنانیم. ("تعبد و پرستش" "سنت‌ها" چیز دیگریست که ارزشی پر اغراض دازد، انتخاب و هدف مشخصی را بنیان میکشد که بر پایه ایدئولوژی استوار است). وانگهی اگر بتوان گفت که یک چنین "روحیه دولتی" در همه کس موجود است، لازم است گام به گام بر علیه هرگونه انحرافات و لغزش‌های آن پیکار شود.

"عمل برای عمل"، مبارزه برای مبارزه و غیره، بویژه اندیو - بدوالیسم کودکانه و کوته‌بینانه ای است و چیزی نیست مگر رضای ادا اطوای

تحریکات لحظه‌ای و غیره . (در حقیقت باز هم همان " ناسیاسی گرائی " بفرم ایتالیائی است) که چنین اشکال رنگارنگ و عجیب و غریب را بخود میگیرد . اندیویدوالیسم فقط آپولی تیسیمی است ددمنشانه ، سکتاریسم ، " آپولی تیسیم " است و اگر نیک بنگریم به هنگام نقشان روحیه حزبی که عنصر اساسی " روحیه دولتی " است (۵) ، ناسیاسی گرائی در واقع شکلی از " مشتری " شخصی جمع کردن است .

اثبات این مسئله که روحیه حزبی عنصر عمده روحیه دولتی است ، یکی از نظریات شایان توجه است که باید از آن طرفداری کرد . این مسئله از اهمیت زیادی برخوردار است ، " اندیویدوالیسم " - بالعکس - عنصری است حیوانی ، که بمثابة اعمال ساکنین باغ وحش " از طرف بیگانگان " تصین میشود .

یادداشتها

- * از : " یادداشتهائی درباره ماکیاولی " ، صفحات ۱۷ تا ۲۰
- ۱- یعنی در شرایط عمومی متعین از حکومت طبقاتی و نیز در درون خود جامعه سوسیالیستی تا هنگام تحقق بخشیدن به کمونیسم که بازوال تدریجی دولت و همراه آن زوال " دمکراسی " ، نقش سیاسی دولت نیز پایان مییابد . گرامشی به این سیر تکاملی جامعه فکرو " مسئله اساسی " زیرین را برجسته میکند : آیا گروه رهبری در راه خاتمه دادن به تقسیم میان رهبری و توده اقدام میکند یا بالعکس در راه حفظ و تثبیت این جدائی .
 - ۲- برای مثال در حزب کارگری یا در درون سندیکا .
 - ۳- همانطور که در بالا ملاحظه شد ، حال که در درون گروهی اجتماعا یکپارچه نیست رهبر و راهی موجودند (مثلا حتی در درون حزب پرولتاریا) ، لازمست به این

دنیالک یادداشتها

گمراهی و خطا و خیال باطل در دنیا فتنیم که عمل تقاعد و مجاب کردن در درون خود گروه نیز بیپوده و اضافی میباشد . گرامشی باریزبینی ژرف خود در مییابد که درست در این زمینه میتوانند نا بخشودنی ترین انحرافات روی کنند، مانند بوروکراتیسم، کاپورالیسم (سرگروه بانگرائی)، آتوریتاریسم، یا آن خطائی که خودوی آنرا " کادرنیسم " میخوانند، که از نام ژنرال کادرنا گرفته است که مسئول عمده فاجعه کاپورتو بود (که خطاهای رهبری ارتش ایتالیا را روشن ساخت)

۴. APOLITICISMO آپولی تیسیسم ، ناسیاسی گرائی یا غیرسیاسی گرائی درباره آپولی تیسیسم ایتالیا بیابا به یادداشت گرامشی در " گذشته و حال " صفحات ۱۱-۱۲ رجوع شود .

۵. گرامشی درباره ناسیاسی بودن که در زیر نویس قبلی یاد آور شدیم چنین نظر میدهد که : " سکتاریسم در عناصر خلقی مطابق است با روحیه گروهگرائی (گروه گرائی CONSORTERICO در قرون وسطی به خانواده های همخون اطلاق میشد که اهداف سیاسی آنها را بهم پیوند میداد، در اینجا اشاره به گروه های سیاسی است که بعوض دیدن مصالح و منافع عامه پیگیر منافع شخصی و خصوصی خویشند - مترجم) در نزد طبقات حاکم . " سکتاریسم چه در این حالت و چه در دیگری بیان کننده نقصان آن " روحیه حزبی " است که عنصر عمده " روحیه دولتی " میباشد .

جامعه‌شناسی و دانش‌سیاسی

موفقیت جامعه‌شناسی (۱) با انحطاط مفهوم موجوده از دانش‌سیاسی و هنر سیاست در قرن نوزدهم در رابطه است. (بطور دقیقتر در نیمه دوم، و بدنبال موفقیت نظریات مکتب اولوسیونیستی و پوزیتیویستی) آنچه که واقعاً در جامعه‌شناسی اهمیت دارد تنها دانش‌سیاسی است. از "سیاست" فقط مفهوم سیاست پارلمانی آن و یادسته‌بندی افراد فهمیده میشود. باور بر این است که با برقراری قوانین اساسی و پارلمانها عصر جدیدی از "تکامل" "طبیعی" آغاز گشته و اجتماع بنیادهای قطعی خود را یافته است از آنجا که این بنیادها منطقی میباشند. بهمین دلیل است که میتوان جامعه را بر اساس روشهای علوم طبیعی بررسی نمود. فقری که در درک مفهوم دولت موجود است ناشی از این نوع بینش است. اگر معنای دانش‌سیاسی دانش‌دولت‌شناسی است و دولت مجموعه‌ای از فعالیت‌های عملی و تعویک است که با آن طبقه حاکمه نه تنها موفق بتوجیه و حفظ تسلط خویش میگردد بلکه موافقت جدی حکومت‌شوندگان را هم بدست میآورد، آنوقت مسلم است که تمام مسائل اصلی جامعه‌شناسی جز مسائل دانش‌سیاسی چیز دیگری نیستند. اگر بغیر از مسائل دانش‌سیاسی در جامعه‌شناسی مسائل دیگری باقی بمانند مسائلی کاذب و بیپوده خواهند بود، در هر صورت مطالبی را که مؤلف رساله علمی برای توده‌ها (۲) مطرح مینماید از این نقطه حرکت میکند که چگونه میتوان رابطه‌ی بین علم سیاسی و فلسفه تجربی برقرار نمود؟ و آیا بین آن دو وجه تشابهی موجود است (چیزی که نمیتوان قبول کرد و یا فقط بر اساس نظریه مسکین ترین پوزیتیویستها میتوان قبول

نمود) و یادانش سیاسی مجموعه‌ای از اصول تجربی و عملی که بسوی درک مفهومی وسیع‌تری از دنیا و فلسفه هدایت میشوند، یا این فلسفه فقط عبارت از شناخت

مفاهیم و یا مقوله‌هایی کلی است که از دانش سیاسی زاده میشوند .
اگر قبول کنیم که انسان آنگاه دارای مفهومی است که مقامش بعنوان انسان از نظر تاریخی مشخص گردد، یعنی که رشد و زندگی او را در شرایطی مشخص و در مجموعه مشخص اجتماعی و یا در مجموعه روابط اجتماعی در نظر گرفته شود، آنوقت میتوان جامعه شناسی را فقط بعنوان بررسی این شرایط و قوانینی که پیشرفت آنرا تنظیم میکنند در نظر گرفت؟ از آنجائیکه نمیتوان ابتکار عمل و تمایلات فردی انسانها را نادیده گرفت این مفهوم نمی تواند اشتباه نباشد .

هنوز این مسئله که خود " علم " چیست قابل طرح است . آیا علم بمعنای همان " فعالیت سیاسی " و تفکر سیاسی تا به میزانی که انسان را دگرگون کرده و او را از پیشینیان خود متمایز میسازد نمی باشد ؟ اگر همه چیز " سیاست " است پس برای آنکه در دام تکرار مکررات نیافتیم بایستی سیاست را با مفاهیم نوینی که مطابق با دانشی است که بطور سنتی " فلسفه " نام دارد از مفهوم سیاست که تلویحا دانش سیاسی نامیده میشود جدا کنیم . اگر دانش یعنی " کشف " حقیقت ناشناخته ، آیا آنوقت این حقیقت بعنوان مطلبی از جهان مادی درک نخواهد شد ؟ و این تصور بوجود نخواهد آمد که بنا بر این هنوز چیزی بعنوان " گمنام " خارج از جهان مادی موجود است ؟
آیا آنوقت مفهوم دانش بمعنی خلاقیت بمعنای " سیاست " تعبیر نخواهد شد ؟ اینها تماما بستگی با این دارد که خلاقیت " خودسرانه " باشد و یا عقلی ، یعنی بتواند مورد استفاده انسان ها برای گسترش مفهوم خویش از زندگی قرار گرفته و آنان را به مراحل عالیتری (پیشرفت) از زندگی برساند .

یادداشتها

۱- جامعه شناسی "سوسیولوژی" واژه‌تی است که توسط آگوست کومت (۱۸۵۷ - ۱۷۹۸) ابداع گردید و اشاره بدانشی است که می‌بایستی با روشی مطلقا واقع بینانه قوانینی را که براساس آن اجتماع نظم میگیرد مورد بررسی قرار دهد .

۲- مقصود کتاب نیکولا بوخارین است بنام تئوری ماتریالیسم تاریخی و جزوه جامعه‌شناسی مارکسیستی منتشرشده در مسکو در سال ۱۹۲۱ . در انتقاد از این کتاب ، گرامشی صفحات بیشماری را اختصاص داده که همه آنها در کتابی بنام ماتریالیسم تاریخی و فلسفه "بنه‌دو کروچه" جمع‌آوری شده است .

کردار انقلابی و کردار فرمیستی*

یکی از ملاکهای اساسی قضاوت در مورد جهان بینی (۱) و علی الخصوص درباره کردار عملی در این مسئله نهفته است که: آیا میتوان جهان بینی و یا کردار عملی را بطور "منفرد"، "مستقل" و با تمام مسئولیتی که از زندگی جمعی بر دوش خود احساس میکند تصور کرد و یا اینکه چنین چیزی غیر ممکن میباشد و در این صورت آیا جهان بینی و کردار عملی میتوانند بمثابة "متمم"، "مکمل"، "پارستنگ" و... جهان بینی و کردارهای عملی دیگر تعبیر شوند؟ با کمی تعمق مشاهده خواهد شد، که این درك برای قضاوتی کامل درباره جنبشهای ایده‌آلی و جنبش‌های عملی اهمیت تعیین کننده‌ای را حائز است و ضمناً برد عملی آن نیز چندان ناچیز نیست.

یکی از خرافات بسیار رایج، اعتقاد بر اینست که تمام آن چیزهایی که وجود دارند "طبیعی" است که وجود داشته باشند، و غیر از این نمیتواند باشد و تمامی سعی و کوشش‌های اصلاحی ما در بدترین حالت حیات آنها را بخطر نخواهد انداخت، زیرا نیروهای سنتی از کار بازمانده و درست بدین خاطر بزنگی خود ادامه خواهند داد. طبیعتاً در این نوع طرز فکر هسته‌هایی از حقیقت نیز وجود دارد، و بذا بحال ما اگر چنین نباشد. اما، این طرز فکر اگر از حد و حدودی تجاوز کند، خطرناک خواهد شد (مثل مواردی نظیر سیاست هر چه بدتر بهتر) بهر حال همان‌طور که قبلاً گفتیم ملاک‌های فلسفی، سیاسی و تاریخی قضاوت نیز بزنگی خود ادامه میدهند، اگر مسئله را عمیق‌تر بررسی کنیم، مسلماً مشاهده خواهیم کرد که بعضی از جنبش‌ها برای خود مفهومی جانبی قائل میباشند، یعنی

لازمه آن يك جنبش اصلی است که بدان جهت اصلاح برخی از نابسامانیهای خیالی یا واقعی ملحق گردند، از این رو صرفاً فرمیستی میباشد.

این قاعده واجد اهمیت سیاسی است، زیرا حقیقت تئوریک اینک هر طبقه دارای يك حزب منحصر بفرد میباشد، آنجائی با ثبات رسیده که تحولات تعیین کننده^{ای} در میان بوده اند، در يك چنین مواعیدی گروه بندیهای مختلف که قبلاً با اسم احزاب "مستقل" در کارند متحد گشته و بلوک واحدی را بوجود می آورند. چندگانگی که قبلاً وجود داشته صرفاً دارای خصالت "فرمیستی" بوده یعنی از مسائل جزئی ناشی میشده است. بعبارتی در نوع خود تقسیم کاری سیاسی بحساب آمده (که بعد خود متمرکز به ثمر است)، هر کدام از این اجزاء اما متضمن وجود یکدیگر بوده اند تا بدانجا که در لحظات تعیین کننده، یعنی زمانیکه درست مسائل اساسی بیازی گرفته میشوند اتحاد آنان بناگشته و انسدادشان (بلوک) عملی میگردد، از این مطلب است استنتاج اینک ساختمان احزاب با بستی بر روی يك خصالت "یکپارچه" پایه گذاری گردد و نه بر روی مسائل ثانوی. و از این جاست ضرورت ملاحظه دقیق اینک بین رهبری و رهبری شونده، بین سرکردگان و توده ها، همگونی وجود داشته باشد، زیرا اگر در لحظات حساس، سرکردگان بسبب "حزب واقعی"^(۲) خود بگرایند، توده ها بطور دسته جمعی، مفعول و بی اثر خواهند ماند. میتوان گفت که هیچ جنبش واقعی دفعتاً و نسبت به جامعه خود آگاهی نمی یابد، این آگاهی فقط با تجربیات متوالی و پیاپی کسب خواهد شد، یعنی آن زمان که در پرتو واقعیتها در یابد که هیچکدام از آن چیزها ثبیکه وجود دارند طبیعی نیستند (طبیعی بمعنی سطحی آن) بلکه علت وجود آنان را در شرایطی جست که زوال آنها بدون نتیجه نخواهد ماند. باین ترتیب جنبش تکامل یافته، و خود را از خصالت های خود سرانه و "زندگی تعاونی" (سیمبیوزی)^۳ رها خواهد کرد، و واقعاً مستقل خواهد شد، و این بدان معنی که برای رسیدن به نتایج معینی مقدمات لازم را خلق کرده و حتی، در راه خلق این مقدمات تمامی

یادداشتها

* از " یادداشت‌هایی درباره ماکیاولی " صفحات ۲۸-۲۹ عنوان میان پرانتز را تنظیم کننده کتاب برگزیده است. این نوشته قسمت دوم مقاله " صاحبان صنایع و صاحبان کشاورزی " را تشکیل میدهد. مسئله اساسی که گرامشی در آنجا طرح کرده است، استقلال عملی حزب طبقه کارگر می باشد. تا هنگامیکه جنبش حزبی هدفش تصحیح و اصلاح واقعیتی است که آنرا " طبیعی " تلقی میکنند (یعنی حقیقتی که حاصل روابط تولیدی سرمایه داری است) این حزب، حزبی است " صرفاً فرمیستی "، و بنا بر این حزبی است " جنبی " و " مطیع ". فقط آن حزبی که هدفش تغییر بنیادی روابط تولیدی موجود بوده، و در ضمن به عواقبی که این تغییرات در بر خواهند داشت آگاه باشد، میتواند خود را بعنوان يك آلترناتیو انقلابی برای تغییر وضع موجود تلقی کند. گرامشی از این مسئله چند نکته را بررسی میکند که در این یادداشت آورده شده است.

۱- CONCEZIONE DEL MONDO

۲- احتمال دارد، و اتفاقاً هم افتاده است، که رهبران يك حزب پرولتری، در لحظات حساس خود را " فرمیست " نشان دهند، یعنی در تحلیل آخر " بورژوا " در این موارد، جنبش توده‌ها، مبارزه جوشی آنها و غیره بی اثر میماند. با احتمال زیاد گرامشی مقصودش وضع حزب سوسیالیست ایتالیا در اوائل بعد از جنگ جهانی اول بوده است.

۳- " سیمبیوزی " معرف پدیده‌ای است که در آن جانوران و گیاهان از انواع مختلف بمدت طولانی بهم پیوسته و بطور متقابل از همدیگر استفاده کنند. در این جا منظور اینست که يك جنبش غیر مستقل، بدان معنی که در بالا اشاره رفته است، در حاشیه واقعیت نیروهای تاریخی مسلط بسر میبرد.

اخلاق و سیاست *

مبارزه‌ای شروع می‌گردد. درباره "انصاف" و "حقانیت" توقعات طرفین مقابلۀ قضاوتها میشود. و این نتیجه حاصل می‌گردد که یکی از طرفین درگیری حق ندارد، توقعاتش منصفانه نیستند و یا حتی اصولا توقعات بی‌روایی می‌باشند. این چنین استنتاجاتی محصول طرز فکری بسیار رایج و عوامانه‌ای است که اغلب حتی مورد توافق خود طرف تکفیر شده نیز قرار می‌گیرد، و با وجود این فرد مزبور، باز هم بر "حقانیت" خود اصرار دارد، و مهمتر از آن، وی به مبارزه‌اش ادامه میدهد، و در این راه فداکاریها میکند، این بدان معنی است که اعتقادات او سطحی و محض پرچانگی و صرفا جدل جویانه محض حفظ آب‌و نمیباشند، اعتقاداتی هستند واقعا عمیق که در وجدان او جای گرفته‌اند^(۱) و این بدان معنی خواهد بود که مسئله بد مطرح شده و بدتر حل شده است، که مفاهیم حقانیت و انصاف مفاهیمی هستند خالصا صوری (فورمال) ، میتوانند در واقع پیش‌آید که طرفین درگیری "در وضع و شرایط موجوده" هر دو محق باشند و یا لا اقل یکی از دیگری محق تر جلوه نکند، ولی اگر "وضع و شرایط موجوده احتمالا دگرگون شوند" آن یکی دیگر محق نباشد. حال درست اصل مطلب در اینجا است که در یک درگیری نباید فقط بر اساس وضع و شرایط موجودارزیابی و قضاوت کرد، باید هدف هر کدام از طرفین درگیری را در آن مبارزه بخصوص در نظر گرفت، چگونه میتوان درباره این هدف، که هنوز بعنوان واقعیتی قابل قضاوت و در حال تحقق موجود نیست، قضاوت کرد؟ و کیست که میتواند این قضاوت را بعهده بگیرد؟ آیا خود این قضاوت به یکی از عوامل درگیری

دولت و احزاب*

نقش سیادت و یار رهبری سیاسی احزاب را میتوان از طریق بررسی زندگی داخلی آنها ارزیابی کرد. (۱)

اگر دولت معرف قدرت تحکم، مجازات و مقررات قضائی يك کشور است، و مقررات بمثابه نوع همزیستی جمعی که عموم باید در آن جهت تربیت شوند. احزاب در عین حالیکه مبین انضمام خود بخودی رالیت بمقررات نامبرده میباشدند، ضروری است نشان دهند که در زندگی درونی و خاص خویش آنچه را که در سطح دولت بمفهوم اصول قانونی واجب الاجراء میباشد، بمثابه مبانی اخلاقی درك و قبول کرده اند.

در احزاب عملاً ضرورت به آزادی تبدیل میگردد و از این جا اصل ارزشمند سیاسی (یعنی رهبری سیاسی) انضباط درونی حزب سرچشمه میگردد و باین ترتیب است که انضباط به ملاک تشخیص قدرت، ظرفیت و توسعه احزاب بدل میگردد.

از این دیدگاه میتوان احزاب را مدرسه زندگی دولتی نامیده عناصر متشکله زندگی احزاب عبارتند از:

اخلاق، (قدرت مقاومت در برابر تمایلات ناشی از فرهنگ کهنه)،
شرافت، (تصمیم خلل ناپذیر جهت پشتیبانی از فرهنگ و زندگی نو)،
لیاقت، (آگاهی به عمل در راه آرمانی والا) و غیره ...

یادداشتها

* از کتاب "گذشته و حال" صفحات ۶۸ - ۶۹

۱- جهت درك را بطه بین زندگی درونی احزاب و تاثیر سیادت (همونی) آنان بمقدمه مراجعه شود.

تبدیل نخواهد شد؟ در هر حال میتوان گفت که : (۱) در هر درگیری قضاوت اخلاقی یکی بی معنی است، زیرا که این نوع قضاوت بر پایه داده‌های واقعی موجودی ابراز شده که آن درگیری درست می‌خواهد آنها را دگرگون سازد، (۲) اینکه تنها قضاوت ممکن، قضاوتی است "سیاسی" یعنی قضاوت درباره مطابقت وسیله با هدف (که بنا بر این مستلزم تشخیص هدف و یا اهداف مدرج به مقیاس مقاربت متوالی آنها میباشد) . یک درگیری را از آنجا میتوان "غیر اخلاقی" دانست که باعث گمراهی از هدف گشته و شرایط نزدیکی بدان را خلق نمی‌سازد (یعنی وسائل مناسب را برای رسیدن به هدف خلق ننموده باشد) ولی از نقطه نظرهای اخلاقی دیگر "غیر اخلاقی" نیست. و یا بین صورت نمیتوان درباره یک مورد سیاسی از نقطه نظر شرافتمندی او قضاوت نمود، بلکه میتوان او را نسبت به میزان مراعات تعهدات خویش مورد قضاوت قرارداد. (و این مراعات تعهدات است که در خود "شرافتمند" بودن را نیز شامل می‌گردد، یعنی شرافتمند بودن میتواند یک عامل سیاسی بحساب آید. که در واقع عموماً یک چنین چیزی نیز هست. ولی این دیگر قضاوتی است سیاسی و نه اخلاقی. بدین ترتیب وی از آنجا که منصفانه عمل میکند یا نه مورد قضاوت قرار نمی‌گیرد بلکه مورد قضاوت نتایج مثبتی است که او میتواند بدست آورد و یا لا اقل نتایج منفی و اشکالاتی است که او از آنها میتواند اجتناب نماید، و در این نوع قضاوت است که باید "منصفانه" عمل کرد و آنها نه بعنوان یک قضاوت اخلاقی بلکه بمثابه یک وسیله سیاسی عمل کرد.

یادداشتها

• از کتاب "یادداشت‌هایی درباره ماکیاوولی" صفحات ۱۴۲ - ۱۴۳
۱- مشکل است که اشاره بخصوص گرامشی را در این نوشته معین کرد. ظاهراً باید مربوط به یک درگیری داخلی جنبش کارگری باشد. بهر حال آنچه برای گرامشی خیلی مهم بوده اینست که قضاوت سیاسی را نباید با قضاوت اخلاقی اشتباه کرد، و از اینها گذشته هر قضاوتی، برای "منصفانه" بودن، به دور نماهای حاصله و موقعیت‌های مختلف و قابل تغییر طرفین درگیری باید توجه داشته باشد.

در موانعت فعلی مبارزات اجتماعی - سیاسی ایرانیان خارج کشور نیاز
به وجود انتشاراتی که همزمان با حفظ خطایر مرفعی و دموکراتیک بتواند
در محیط گسترده و جامعی عمل کند ، بچشم میخورد ، بنظر ما در چنین
موانعتی وجود يك مركز یا مراكز انتشاراتی که به هیچ دسته و گروه و
نظریه سیاسی مشخصی وابسته نبوده و بتوانند منعکس کننده و ناشر تحقیقات
و بررسیها و نوشتههای کلمه عناصر و گروهها و سازمانهای دموکراتیک
ایرانی باشند ضروری است .

انتشارات " بابک " بر پایه تشخیص این نیاز پدید آمده و کوشش میکند
که بنویسه خود سهم کوچکی در این زمینه ادا نماید . انتشارات " بابک "
آمادگی کامل خود را برای چاپ و انتشار آثار تحقیقی و ادبی نویسندگان
مرفعی ایرانی و گروههای مختلف بدون هیچگونه تمایزی اعلام میدارد و از
کلید رهروان راه ترفعی و آزادی ایران خواهان است که بطریق ارسال
مقالات و نوشتههای خود یا کتابها و آثاری که در ایران امکان چاپ نیافته
و یادگیری بایستد ، در پی بردکار بدان کمک رسانند ، خود این انتشارات
نیز مستقلاً به نشر اینگونه آثار و ترجمه کتابهای دیگر دستخواهد زد .
به امید نزدیکی و همکاری بیشتر

انتشارات بابک

MINADELUCAS

Via F. Rosazza, 32

00153 ROMA (ITALIA)

نشانی مکاتباتی :

بدان معنی نیست که مسئولان سازمانهای خصوصی دارای این قدرت - حتی تا حد مجازات اعدام - نباشند .

حداکثر ظرفیت قانون گذار ناشی از آنستکه در برابر دستورالعملهای دقیق وی ، سازمانهای اجرایی و ممارست نیز بهمان نسبت کامل بوده هم چنین همراه با جلب کامل توافق " خود بخودی " مردم می باشد ، که باید در آنها " زندگی " کرده و عادات و تمایلات و معتقدات خود را بر اساس نیل با هدایت این دستورالعملها تغییر دهند .

اگر بمفهوم عام ، هر فرد يك قانون گذار است ، این کیفیت را در عین اجرای دستورالعملهای سایرین نیز بطور مداوم حفظ میکنند . و در عین اجرای آن دیگران را در اجرای این دستورات ممارست مینمایند و با توجه بذكر روحیه آن به توسعه و تکثیر اقدام میورزد و تقریبا به قواعد اجرایی در محل كوچك و مشخص زندگی بدل میسازد .

قانونگذار کیست ؟

مفهوم " قانون گذار " نمیتواند با مفهوم " سیاستمدار " یکسان نگردد . چون همه " آدمها سیاسی " هستند همانطور که همگی " قانون گذار " نیز میباشند ولی لازم است در این مورد تمایزاتی قائل شد . " قانون گذار " يك مفهوم دقیق حقوقی - دولتی دارد ، یعنی بکسانی گفته میشود که قانونا وظیفه وضع قوانین را بعهده دارند . در عین حال که میتواند معانی دیگری نیز داشته باشد . هر انسان فعال ، یعنی زنده ، بسهم خود در تغییر شرایط محیطی که در آن زندگی میکند تاثیر میگذارد (در تغییر و یا حفظ پاره ای مشخصات) یعنی در جهت تعیین " قواعد " و مقررات در زندگی و در رفتار سویی دارد .

دایره فعالیتها و آگاهی نسبت با اعمال خود و اهداف آنها میتواند کم یا زیاد باشد . چنانکه قدرت نمایندگی نیز میتواند کمتر یا زیاد تر بوده و از جانب " نمایندگان " در این صورت منظم و مقرر خویش کم و بیش بمورد اجراء در آید . يك پدر نسبت بفرزندانش يك قانون گذار است و قدرت آمرانه وی کم و بیش آگاهانه بوده ، مورد تمکین قرار میگیرد و غیره ...

میتوان گفت که تفاوت بین مردم بطور کلی و قانون گذاران بطور مشخص در آنستکه گروه دوم نه تنها به تنظیم دستور العمل ها ، که سپس باید جهت دیگران بقواعد زندگی بدل گردند ، میپردازند بلکه در عین حال بشالوده ریزی و تهیه وساعلی که " اعمال " و اجرای قواعد فوق را تضمین نمایند مبادرت میورزند . حداعلی قدرت قانون گذاری گروه دوم در میان دولتیان میباشد (ما مورسین انتخابی و شاغل) ، که قدرت مجازات قانونی دولتی را در اختیار دارند . این

مسأله جوانان

در مورد جوانان " مسائل " بیشماری وجود دارند که از آن میان دو مسئله بنظر من واجد اهمیت خاصی است :

۱- از آنجا که نسل " سالخورده " همواره عهده دار تربیت " جوانان " میباشد، در این زمینه زود خورد و ناسازگاری و ... به پیش خواهد آمد، ولی این پدیده‌ای است سطحی که ذاتی هر اقدامی برای تربیت و معانت است، مگر آنکه مسائل طبقاتی در میان آیند، یعنی " جوانان " (یا بخش قابل توجهی از آنان) متعلق به طبقه خاصی (بمعنی وسیع کلمه یعنی نه تنها بمعنی اقتصادی بلکه همچنین بمعنی سیاسی و اخلاقی آن) شورش کرده به طبقه مترقی روی می‌آورند که بطور تاریخی توانائی کسب قدرت را بدست آورده باشد : ولی در این حالت با " جوانهای " سروکار داریم که از رهبری " سالخوردگان " يك طبقه به رهبری " سالخوردگان " طبقه دیگر درآمده‌اند و در هر حالت واقعیت تبعیت " جوانان " از " سالخور دگان " بمثابة يك نسل ، هم چنین با تفاوت‌هایی در خلق و خوی و در سرزندگی و طراوت که بدان اشاره کردیم ، بقوت خود باقی میمانند .

۲- آنجا که پدیده خصوصیت باصطلاح " ملی " بخود میگیرد . یعنی علنا بمثابة يك دخالت طبقاتی جلوه گر نمیشود مسئله بفرنج گشته و مغشوش بنظر میرسد جوانان در حالت شورش دائمی بسر میبرند زیرا که دلایل ژرف وجود يك چنین شورش بر جای مانده است بدون آنکه تجزیه و تحلیل و انتقاد (و نه در زمینه مفاهیم مجرد بلکه بطور تاریخی و واقعی) وغلبه بر آنها صورت پذیرد " سالخوردگان " در واقع تسلط خود را حفظ میکنند ، ولی ... APRÈS MOI LE DELUYE موفق به تربیت

جوانان و آماده کردن آنها برای جایگزینی نمی‌گردند. چرا؟ و این بدان معنی است که کلیه شرایط برای اینکه "سالخوردگان" طبقه دیگر اجباراً رهبری این جوانان را بعهده گیرند، مهیا گشته است بدون آنکه آنان بعلل آشکار فشارها سیاسی - نظامی قادر بانجام این کار گردند. مبارزه‌ایکه، تظاهرات خارجی عسادی آن منهدم گشته است. مانند خوره بجان ساخت طبقه کهنه افتاده و آنرا ذره ذره تضعیف و گندیده میسازد. این مبارزه اشکالی ناسالم، صوفی‌منشانه احساساتی بخود گرفته و انحطاطات غیرطبیعی جسمانی و روانی پیدا میکند، ساخت طبقه کهنه بهیچوجه نمیتواند جوابگوی احتیاجات جدید باشد و اصولاً فاقد چنین محتوایی است، بیکاری دائمی و نیمه‌دائمی این باصطلاح روشنفکران یکی از پدیده‌های نمونه این کمبود است که ضمناً در جوانترها خصوصیت بمراتب حادثتری بخود میگیرد از آنجا که برای آنان هیچ "افق گشوده‌ای" باقی نمی‌گذارد. از سوی دیگر چنین وضعیتی بسوی "چهارچوبهای بسته" فئودالی - نظامی کشانده میشود یعنی خود بر شدت و ناگواری مساعلی که قادر بحل آنان نیست، می‌افزاید.

تظاهرات سکتاریسم

یکی از تظاهرات بسیار مشخص تفکر سکتاریستی (تفکر سکتاریستی یعنی تفکری که قادر باین تشخیص نباشد که يك حزب سیاسی فقط تشکیلات فنی خود حزب نبوده بلکه ضرورتاً بیانگر تمام بلوک فعال اجتماعی است که حزب رهبر آنست) عبارت از تفکری است که بر پایه آن این نتیجه حاصل شود که میتوان همیشه قادر باینجام بعضی کارها بود حتی اگر " موقعیت سیاسی - نظامی " تغییر کرده باشد . مثلاً آقای فلائی فریادی میکشد و اکثریتی کفزده و ابراز احساسات میکنند ؛ روز دیگر همان افرادی که قبلاً با شنیدن فریاد کفزده و احساسات بخرج داده بودند دیگر حوصله شنیدن را نداشته و روی برمیگردانند، و غیره . روز سوم همان افراد بر فلائی ایراد گرفته ، او را مورد حمله شدید قرار داده ، رسوا کرده و حتی کتک میزنند . فلائی اصلاً هیچ از قضیه سردر نمی آورد، اما شخص دوم آقای بهمانی که فلائی را رهبری میکرده، بر وی ایراد میگیرد که خوب فریاد نزده ، و یا ترسو و یا بی کفایت است، و غیره . بهمانی سخت معتقد است که آن فریاد که پیش از آن در مکتب پرتوانای تئوریک او پرورده شده است بایستی قاعدتاً هنوز احساسات مردم را برانگیخته و آنان را بدنبال خود بکشانند زیرا که اطرافیان و طرفداران او هنوز با همان فریاد بهجیان می آیند و غیره ، ولی واقعیت آنست که حتی طرفداران او هنوز با همان فریاد بهجیان می آیند و غیره، ولی واقعیت آنست که حتی طرفداران او هم اینطور وانمود می کنند که هنوز تحت تاثیر قرار دارند . چقدر جالب می بود تشریح حالت روانی و تعجب

و نفرت اولین فرانسوی که از نزدیک شاهد شورش شامگاهی ملت سیسیل بوده است. (۱)

یادداشتها

۱- در سال ۳۱ مارس ۱۲۸۲ ملت پالرمو (مرکز سیسیل) بر علیه کارلودانجو شورش نمودند. همانطوریکه گرامشی هم متذکر میشود، اگرچه شورش غیرمترقبه اتفاق افتاد ولی نتیجه ناخرسندی زرفی بود که دلائل بسیار داشت. و اتفاقاً علت گسترش سریع آن در تمام سیسیل در همین نارضایتی بود. این شورش در مدت کمتر از یک ماه فرانسویان را شکست داد.

این شکست کاملاً باعث تعجب فرانسویان گردید و اشاره گرامشی بشورش هم بهمین جهت است. (م. ف)

انتشارات بابک

تاکنون منتشر کرده است:

- | | |
|-------------------|-------------------------------------|
| ایوانف | * انقلاب مشروطیت ایران |
| کارل مارکس | * کاردستمزدی و سرمایه |
| م. دولت آبادی | * موقعیت کلی هنر و ادبیات کنونی |
| برشت | * آنکه گفت آری و آنکه گفت نه |
| صادق هدایت | * حاجی آقا |
| باقر مؤمنی | * صور اسرافیل |
| علی اشرف درویشیان | * آبخوران |
| گرامشی | * برگزیده‌ای از آثار آنتونیو گرامشی |

* * *

بزودی منتشر میکند:

- | | |
|------------|-----------------|
| لنین | ● بیداری آسیا |
| صادق هدایت | ● افسانه آفرینش |
| بزرگ علوی | ● چشمهایش |

« آنتونیو گرامشی یکی از بنیان گزاران و رهبران حزب کمونیست ایتالیا بوده و در انترناسیونال سوم فعالیت وسیعی داشته است . وی که بعنوان یکی از ثوربین های بنام جنبش جهانی کارگری بشمار می آید، نیز مبارزی سرسخت در صحنه پیکار بود . او سراسر زندگی کوتاه ولی مملو از مبارزه خود را در راه تحقق آرمانهای طبقه کارگر و سایر زحمتکشان گذراند . بدنبال قدرت یافتن فاشیسم در ایتالیا ، در سال ۱۹۲۶ دستگیر و تا سال ۱۹۳۷ در زندانهای فاشیسم بسربرد . چند ماه پس از آزادی در حالیکه تمام نیروی جسمی خود را از دست داده بود ، صبح روز ۲۷ آوریل ۱۹۳۷ در اثر خونریزی مغزی درگذشت . مجموعه حاضر ، حاوی بیست مقاله از اوست که موضوعات مختلف جنبش کارگری و مبارزات سیاسی را دربر میگیرد . »

